

گفت‌وگوی جهانی

۴ شماره در سال به ۱۶ زبان

سیاست‌های تغییر اقلیمی

هربرت دوسنا

دموکراسی خشن افریقای جنوبی

کارل فون هولت

اقتصاد همبستگی

پاول سینگر

جایگزین اتحادیه‌ای

- < قدیمی‌ترین اتحادیه کارگری هند
- < تعاونی‌های موندرائون
- < جنبش ضد دلالی یونان
- < بنگاه‌های باز یافته آرژانتین
- < پایان جهان یا پایان سرمایه‌داری

استخراج سرمایه‌دارانه در آمریکای لاتین

- < اعتراض به نواستخراج‌گرایی
- < استخراج‌گرایی علیه زندگی خوب در اکوادور
- < کشمکش برای مردم عادی در مکزیک
- < استخراج‌گرایی تازه آرژانتین

یادبود

- < ولادمیر یادوف، ۱۹۲۹ - ۲۰۱۵



سال ششم / شماره اول / مارس ۲۰۱۶
<http://isa-global-dialogue.net>



محیط زیست و دموکراسی خشونت آمیز

هرگاه دانشمندان در مورد تغییرات آب و هوایی بحث می کنند، در مورد عواقب فاجعه بار بالا رفتن دمای جو زمین - سیل ها، غول های سرمایه داری، ذوب شدن یخ ها و تخریب یکجای جوامع هشدارهای نگران کننده ای می دهند. وقتی توجه دانشمندان به سیاست های تغییر اقلیم جلب شد، تمرکز خود را روی منکران این تغییرات و حامیان قدرتمندشان و یا روی شکست جنبش های مردمی گذاشتند. اما منازعات نخبگان جهان اغلب نادیده گرفته شد. هربرت دوسنا طی چهار سال گذشته برای خبرنگارم گفتگوی جهانی کنفوانسیون سالانه سازمان ملل در مورد تغییرات اقلیمی را گزارش کرده است. وی با نوشتن از آخرین اجلاس در پاریس (از ۰۳ نوامبر تا ۱۱ دسامبر ۵۱۰۲)، به دگرگونی ائتلاف هایی چون اصلاح گران نخبه اشاره می کند که از تعدیل قدرت های محافظه کار که در سالن های کنفرانس دست بالا را دارند، دست کشیده اند. در عوض آنها به دنبال متحدان بالقوه ای در میان رادیکال هایی هستند که در خیابان ها تجمع می کنند. با این حال، جدای از وعده و وعیدهای زاهدانه، خبری از هرگونه پیشرفت جدی به سمت نجات جهان از پاریس به گوش نمی رسد.

در این شماره از مصاحبه ای با کارل فون هولت - سرباز کهنه کار جنبش ضدآپارتاید و جامعه شناس برجسته - رونمایی می کنیم. او با آلف نیلسن درباره پژوهش خود در مورد «دموکراسی خشونت آمیز» آفریقای جنوبی و مبارزات شهری ای که حول مسئله ارائه خدمات ایجاد می کند، صحبت می کند. این بحث با روایت هایی از انواع دیگری از خشونت دنبال می شود. ماریستلا سوامپا و همکارش از اقتصاد استخراجی جدیدی سخن می گویند که در حال ویران کردن آمریکای لاتین است. پروژه های کلان از استخراج معادن و نفت گرفته تا تجارت کشاورزی تولید سويا - که توسط اشتباهی سیری ناپذیر اقتصاد گسترده چین ترغیب شده - توسط شرکت های چندملیتی تشنه سود اجرا می شود، و از سوی دولت های وامانده بودجه نیز تشویق می گردد. گزارش ها از آرژانتین، مکزیک و اکوادور حاکی از آن است که این پروژه ها به چه نحو منجر به مخالفت شدید آن دسته از جنبش های اجتماعی شده که به دنبال حفاظت از زمین، آب و هوای خود هستند.

ما همچنین شش مقاله درباره شرکت های تعاونی هند، یونان، اسپانیا و آرژانتین - و این که چگونه و با چه هزینه ای دوام می آورند - منتشر کرده ایم. لسلای اسکلیر بحث می کند که آیا تعاونی ها بدیلی برای سرمایه داری هستند یا اقباسی از آن؟ بی تردید، یکی از نظریه پردازان و دست اندرکاران جنبش تعاونی پل سینگر سرشناس، دبیر ملی اقتصاد همبستگی در دولت برزیل است. همان طور که از مصاحبه ای که توسط خبرنگارم گفتگوی جهانی ترتیب داده شده بر می آید، سینگر پیامبر رویا پردازی نیست - به نظر او تعاونی ها وسیله ای برای حفظ نوعی معیشت برای فقرا هستند.

سرآخر، پنج ادای احترام به ولادیمیر یادوف را آوردیم، کسی که سال گذشته فوت کرد - یکی از پیشگامان باشهامت جامعه شناسی شوروی که به طرز ماهرانه ای محدودیت های نظم شوروی را عقب راند. یادوف در بحث های جامعه شناسی پسا شوروی به عنوان یک بازیگر کلیدی باقی ماند. او در طول زندگی حرفه ای خود جهان وطن گرایی بود که به عنوان معاون ریاست انجمن بین المللی جامعه شناسی در بین سال های ۴۹-۹۹۱ خدمت کرد. درگذشت او که برای دانشجویان و همکاران بسیار محبوب بود، عمیقاً مایه سوگاری است.

از این شماره سرپرستی مترجمان اسپانیایی خبرنگارم جهانی را از ماریا خوزه آلواریز به خوان پیوانی سپرده خواهد شد. به خوان خوش آمد می گوئیم و از ماخو و تیمش برای چهار سال خدمت سپاس گذاریم.

< گفت وگوی جهانی را به ۶۱ زبان در وبسایت انجمن بین المللی جامعه شناسی دنبال کنید.

< نوشته هایتان را به نشانی burawoy@berkeley.edu بفرستید.



هربرت دوسنا که از نزدیک شاهد مذاکرات تغییر اقلیمی بوده است، ائتلاف های سیاسی جهانی در حال تغییر در اجلاس پاریس را تحلیل می کند.



کارل فون هولت، دانش پژوه و فعال اجتماعی، به ارائه تحلیلی از بویایی های سیاسی اعتراضات در آفریقای جنوبی می پردازد.



پل سینگر، دانش پژوه، سیاستمدار و روشنفکر عمومی، تاریخ پیشگام نظریه و ورژ اقتصاد همبستگی در برزیل را بازگویی می کند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه SAGE امکان پذیر شده است.

< شورای سردبیری

سردبیر: مایکل بورووی.

دستیار سردبیر: گی سیدمن.

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه: تینا اویس، راکاثل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

سردبیران مشاور: مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سینا، بنجامین تجربینا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلومین گوتیرز، جان هولمود، گوپلر مینا جاسو، کاپالانا کانابیران، مارینا ماریانا کورکچیان، سایمون ماپادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسوگلو، چین-چان یی، النا زدرامیسلاوا.

ویراستاران منطقه ای

جهان عرب: ساری حنفی و منیر السعیدانی.

آرژانتین: خوان ایگناسیو پیووانی، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، آنجلو مارتینز جونیور، لوکاس آمارال، سلیا آریباس، رافائل دسوزا، بنو آلوز، خولیو داویس.

هند: ایشوار مودی، راجیو گوپتا، راشمی جین، جویتی سیدانا، پراگیا شارما، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناگار.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا

راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا رآتنا ایراواتی

پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیدین،

دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا.

ایران: ریحانه جوادی، عبدالکریم باستانی، نیایش دولتی،

سعید نوروزی، وحید لنجانزاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو، هیکاری کبوتا، شوهی ماتسو،

یوتارو شیموکاوا، ماساکی یوکوتا.

قزاقستان: آیگول زابیروا، بیان اسمآگامبت، آدیل

رودینوکف، گانی مدی، آماش تلسپایوا، الماس رخیمبایف.

لهستان: جاکوب بارسزوسکی، اوا سیچوکا، ماریوسز

فینکیلسرژتان، کریستف گویانسکی، کینجا جاکیلا، ژوستینا

کوشسیسکا، مارتینا ماکویچ، میکولاژ میرژویسکی، کرولینا

میکولژوسکا، آدام مولر، پاتریشا پندراکوسکی، سوفیا پنزا،

ترسا تلژینسکا، آنا وندزل، ژوستینا زیلنيسکا، جاکک زیچ.

رومانی: کوسیما روگینز، کورینا برآگارو، روکسانا آلیونته،

کاستینل آنوتا، روکساندرا ایوردآچه، میهای بوگدن ماریان،

رومانا ماریانچه، آنسا میهای، آدلینا موروشانو، رارش-میهای

موشات، ماریان والنترین ناستازه، اوآنا النا نگرهآ، دنیل پوپا،

دیانا تیهان، الیزابت توما، النا تدور، کارمن وینهآ.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، آنا کادنیکووا، آسجا ورونکووا.

تایوان: جینگموآ هو.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.

مشاور رسانه‌ای: گوستاو تانیگوتی.

مشاور سردبیر: ایگیل اندروز.

< در این شماره

< سرمقاله: محیط زیست و دموکراسی خشونت‌آمیز

۲

سیاست‌های تغییر اقلیمی

هربرت دوسا، ایالات متحده آمریکا

۴

دموکراسی خشونت‌آمیز در آفریقای جنوبی؛ مصاحبه‌ای با کارل فون هولت

۷

الف نیلسن، نروژ

< جایگزین اتحادیه‌ای

اقتصاد همبستگی: مصاحبه‌ای با پل سینگر

گوستاو تانیگوتی و رنان دیازد الیویا، برزیل

۱۱

یورالانگل: قدیمی‌ترین تعاونی کارگری هند

میشل ویلیامز، آفریقای جنوبی

۱۴

تعاونی‌های موندراون: کامیابی‌ها و چالش‌ها

شارین کازمیر، ایالات متحده آمریکا

۱۶

جنبش ضددلالتی در یونان

تئودوروس راکوپولوس، نروژ

۱۸

بنگاه‌های بازافته در آرژانتین

جولیان ریون، آرژانتین

۲۰

پایان جهان یا پایان سرمایه‌داری

لزلی اسکلیر، انگلستان

۲۲

< استخراج سرمایه‌دارانه در امریکای لاتین

اعتراض به انباشت سرمایه نو-استخراجی در امریکای لاتین

ماریتلا سوامپا، آرژانتین

۲۴

استخراج‌گرایی علیه زندگی خوب در اکوادور

ویلیام ساچر و میشل بانز، اکوادور

۲۶

کشمکش برای مردم عادی در مکزیک

مینا لورنا ناواردو، مکزیک

۲۸

استخراج‌گرایی تازه آرژانتین

ماریان سولا آلوارز، آرژانتین

۳۰

< یادبود: ولادیمیر یادوف، ۱۹۲۹-۲۰۱۵

عمری وقف جامعه‌شناسی آزاد

میخائیل چرنیش، روسیه

۳۲

دانش‌پژوه و انسان‌گرا

آندری آلکسیف، روسیه

۳۴

آموزگار، همکار و رفیق

تاتیانا پروتاسکو، روسیه

۳۶

خاطرات شخصی

والنتینا اوزونووا، روسیه

۳۸

چهره‌ای نمادین در جامعه‌شناسی شوروی و پساشوروی

گئورگ پوقاسیان، ارمنستان

۳۹



< سیاست‌های تغییر اقلیمی

هربرت دوسنا، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، ایالات متحده آمریکا و عضو کمیته پژوهشی جنبش‌های کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



اعتراض خیابانی به اجلاس تغییر اقلیمی در پاریس.
عکس از هربرت دوسنا

این واقعیت باز می‌دارد که چگونه برخی از «افراد حاضر در اتاق‌های کنفرانس» می‌کوشند، نظر مساعد «مردم حاضر در خیابان‌ها» را به این پیشنهاد جلب کنند که اگر قرار باشد نظام بماند بایستی اصلاح شود.

< کشاکش در اتاق‌های کنفرانس

بسیاری از مقامات دولتی، مدیران کسب‌وکار، متخصصان و دیگر بازیگران اتاق‌های کنفرانس - اگر نگوییم اغلب آنان - در تکاپو بوده‌اند که نظام را از تغییر بازدارند. آنان تنها از رقابت‌پذیری کشور یا سودآوری شرکت‌شان دفاع کردند و به همین دلیل پیوسته با سامان‌دهی سرمایه‌داری جهانی با عنایت به تغییر اقلیمی مخالف بوده‌اند و بسیاری از کارهایی که کردند را می‌توان تظاهر به حمایت از محیط زیست یا سوءاستفاده از فاجعه تلقی کرد.

اما همه سردمداران قدرت، الزاما این چنین کوتاه‌بین نبوده‌اند. در حقیقت، از اوایل دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰، گروه خاصی از نخبگان جهان در تکاپوی «تغییر نظام» بوده‌اند منتها با این هدف که ذات

به زعم برخی از فعالان جنبش عدالت اقلیمی، نبرد جهانی بر سر تغییر اقلیمی از مرز دیوارهای مستحکم سازمان ملل متحد، محل برگزاری اجلاس تغییرات اقلیمی، گذشته است. بیرون از این دیوارها، «جنبش‌ها» و «مردم» کشورهای مختلف در خیابان‌ها راه‌پیمایی می‌کنند و متقاضی «تغییر نظام نه تغییر اقلیم!» می‌شوند؛ در درون سازمان، مقامات دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ برای حفظ نظام موجود نبرد می‌کنند. بنابراین، ربکا سولنیت (Rebecca Solnit)، فعال کهنه‌کار این حوزه، شب آغازین اجلاس تغییرات اقلیم سازمان ملل متحد، در نوشته‌ای «افراد حاضر در خیابان‌های پاریس» را از «افراد حاضر در اتاق‌های کنفرانس لو بورژ» جدا می‌کند. او بر آن است که گروه اول است که اکنون «قدرت تغییر جهان» را دارد.

ترسیم مرزبندی‌های این چنینی میان «اتاق‌های کنفرانس» و «خیابان‌ها» که از سوی بسیاری دیگر، از درون و بیرون از جنبش، تکرار شده است، برای فهم گرایش‌های موجود در سیاست تغییر اقلیمی اهمیت بنیادی دارد. اما چنین کاری مرزهای متغیر و رو به پیچیدگی نبرد درونی این دو طرف نبرد را در بوته ابهام می‌گذارد و ما را از دیدن

کنیم [...] شدیداً احساس می‌کنیم که سرمایه‌گذاری ناکافی در سازماندهی توده مردم، شدیداً ما را در پیش‌برد خطی‌مشی‌مان ناتوان ساخت [...] البته این کاری نیست که بتوان یک شبه محقق‌اش کرد - این کار نیازمند سال‌ها کار و صرف بردبارانه زمان و منابع است.

طنین این استدلال‌ها در حلقه‌های اصلاح‌طلبانه رساتر شده است. در مطالعه‌ای که به سال ۲۰۱۳ به سفارش بنیاد خانوادگی راکفلر صورت گرفت تا آسیب‌شناسی کند چرا هواداران محیط زیست کماکان در به تصویب رساندن طرح‌های پیشنهادی‌شان شکست می‌خورند، تدا اسکاکیپول اساساً همان انتقاد مک‌کین و دیگران را از «سیاست خودی» که گروه‌هایی چون صندوق حمایت از محیط زیست دنبال می‌کنند، بازگو کرد. اسکاکیپول از پیشنهاد ساختن «یک جنبش مردمی گسترده» حمایت کرد.

< اصلاح‌طلبان در خیابان‌ها

در راستای این راهبرد، دست‌کم از اواخر دهه ۲۰۰۰، اصلاح‌طلبان مردم‌گرا با صرف نیرو، توجه و منابع بیشتر برای ایجاد تحرک در همان گروه‌هایی که رادیکال‌ها در پشتیبانی از طرح رادیکال‌شان بسیج کرده‌اند، «سرمایه‌گذاری»‌شان را در «جنبش مردمی» «دوچندان» کرده‌اند.

این اصلاح‌طلبان برای پیروزی بر این گروه‌ها، از توافقاتی حمایت کردند که رادیکال‌ها از مدت‌ها پیش مصرانه به عنوان جزئی از برنامه «حداقلی»‌شان دنبال کرده‌اند. از این رو، گرچه مک‌کین و دیگر کنش‌باوران هم‌فکر او در صلح سبز و دیگر سازمان‌های حامی محیط زیست لزوماً با گزینه‌های تنظیمی بازاربنیاد مانند تجارت کربن مخالفت اصولی ندارند، از تنظیم‌های مستقیم و «غیربازاری» همچون ممنوعیت قاطع و صریح تولید سوخت فسیلی که مستقیماً به اجتماعات محلی آسیب‌دیده از سوخت فسیلی فایده می‌رساند، حمایت می‌کنند - پیشنهاد «بگذارید آنفت، زغال‌سنگ، گاز» در زمین بماند» را نخستین بار سرمایه‌داری‌ستیزان رادیکال رواج دادند.

به طور کلی آنان در پی توافقی‌های بین‌المللی جسورانه‌تر و بلندپروازانه‌تراند که کشورهای توسعه‌یافته را به کاهش مضاعف گازهای آلاینده وادارد و آنها را به خاتمه دادن به دادوستد کربن با یکدیگر یا سخت‌تر کردن قوانین ناظر بر آن و یا کمک مالی و انتقال فناوری به گروه‌های فروتر فرا خواند. در نتیجه، آنان به طور کلی با توافقی «از پایین به بالا»ی تعهدآور ضدیت دارند و بیش از دیگر اصلاح‌طلبان، منتقد توافقی تازه‌ای‌اند که در پاریس امضا شده و به توافق کوپنهاگ می‌ماند.

اما پس از اینکه متقاعد شده‌اند که چنین توافقی‌ها یا تنظیمات صریح‌تر با «همکاری» و «تبانی» با شرکت‌های بزرگ یا حکومت‌ها به دست نمی‌آید، پیوندشان را با اصلاح‌طلبان میانه‌رو گسستند و نسبت به آنها توجه بیشتری را به سازمان‌دهی «غیرخودی‌های» گوناگون - دانش‌جویان، اجتماعات محلی و دیگران که از حلقه‌های خودی‌ها بیرون گذاشته شده‌اند (یا خود کنار رفته‌اند) - و همکاری با آنان معطوف می‌کنند تا رویاروی شرکت‌های بزرگ و حکومت‌ها بایستند.

مک‌کین گرچه خود از مواضع سرمایه‌داری‌ستیزانه دوری می‌جوید، از یک نویسنده مشهور نئولیبرالیسم‌ستیز و سرمایه‌داری‌ستیز انقلابی دعوت کرد که عضوی از هیئت مدیره پایگاه 350.org شود. کنش‌باوران محلی این پایگاه، به مبارزه با انرژی فسیلی و دیگر طرح‌های مصرف‌کننده انرژی‌های آلاینده نه تنها در شمال بل حتی در کشورهای چون فیلیپین، روی آورده‌اند و از مبارزات دفاع می‌کنند.

سرمایه‌دارانه نظام از دگرگونی مصون بماند. این گروه در ضدیت با روشن‌فکران، دانشمندان، نویسندگان و سازمان‌دهندگان شکل گرفت که برای حل معضلات زیست‌محیطی جهانی، خواستار دگرگونی رادیکال نظام یا الغای سرمایه‌داری را لازم می‌دانند و بدین روی روزه‌روز بر شمار طرف‌داران‌شان افزوده می‌شود. این نخبگان شبکه‌ای شکننده و فاقد یکپارچگی از کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه‌اند که برای پیشبرد مقررات، اصلاحات و توافقی‌های جهانی بهتر یا دست‌کم مهار کردن تناقض‌های زیست‌محیطی سرمایه‌داری و یاری رساندن به کشورهای که بیش از همه از گرمایش اثر می‌پذیرند، در پی تشکیل یک ائتلاف بوده‌اند.

با این حال، پیشنهاد «تغییرات توأم با حفظ نظام» از سوی این نخبگان اصلاح‌طلب و کسانی که از سطوح پایین‌تر جلب طرح آنها شدند، هم‌قطاران محافظه‌کارترشان را واداشت که نظم و سامان اصلاحات و توافقی‌هایشان را بر هم زنند و مانع آن شوند. متعاقباً از دهه ۱۹۸۰ به این سو، جدایی‌های میان اصلاح‌طلبان رو به عمیق‌تر شدن رفته است.

برخی از اصلاح‌طلبان که می‌توان آنها را اصلاح‌طلبان مردم‌گرا - همچون صندوق حمایت از محیط زیست، فرد کراپ (Fredd Krupp) یا سناتور آل گور از آمریکا و بسیاری از دیگر مقامات، مدیران، سران بنیادها و مؤسسات، متخصصان، یا کنش‌باوران هم‌فکر دیگر کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه - در مواجهه با مخالفت محافظه‌کارانه سرسخت‌تر و سازمان‌یافته‌تر این دیدگاه را اتخاذ کردند که تنها با خشنود کردن نخبگان هم‌سنخ خود و اتحاد با آنها می‌توانند اصلاحات و توافقی‌های پیشنهادی را مصون دارند. برای پدید آوردن چنین اتحادهایی، آنان باید از تمهیدات تنظیمی داخلی و جهانی که تسلیم تقاضاهای محافظه‌کارانه شده‌اند، حمایت کنند. در سطح جهانی آنان حمایت از توافقی‌های بین‌المللی‌ای را آغاز کردند که کشورهای توسعه‌یافته را ملزم به کاهش انتشار گازهای آلاینده کرده است، از رهگذر تجارت کربن و دیگر سازوکارهای بازار به آنها «انعطاف‌پذیری» بیشتری برای نیل به آن اهداف می‌دهند و آنها را از قید تعهد کمک مالی به کشورهای کمتر توسعه‌یافته و انتقال فناوری به آنها آزاد می‌سازد.

وقتی این امتیازات باز هم مخالفان محافظه‌کار را خرسند نکرد، آنان با مصرانه دنبال کردن توافقی «پایین به بالا»ی کپنهاگ در سال ۲۰۰۹ - که ذاتاً از نوع همان توافقی بود که محافظه‌کاران در اوایل دهه ۱۹۹۰ پیشنهاد می‌کردند یا توافقی که حکومت‌ها با تغییرات اندک، در پاریس با آن موافقت کردند - که حتی از قبل هم کم‌تر تعهد آور است، از دادن امتیازات بیشتر حمایت کردند.

اما دیگر «خودی‌ها» همیشه نسبت به این راهبرد از سایرین شکاک‌تر بودند یا به تدریج این‌گونه شدند. این مقامات یا اعضای ترقی‌خواه حکومت‌های کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه، بنیادها و سازمان‌های هوادار محیط زیست که از اینکه تلاش‌هایشان برای تغییر نظام به جایی برسد نومید شده‌اند، رفته‌رفته این دیدگاه را اتخاذ کرده‌اند که طرح اصلاح‌طلبانه تنها زمانی نجات می‌یابد که نه تنها با نخبگان محافظه‌کار، بل با «توده مردم» یا با «مردم حاضر در خیابان‌ها» هم‌پیمان شویم.

بیل مک‌کین (Bill McKibben)، مدیر کمپین 1Sky (و پایه‌گذار برنامه 350.org) در نامه‌ای سرگشاده که به سال ۲۰۱۰ و پس از آنکه بار دیگر گروه‌های محافظه‌کارای چون صندوق حمایت از محیط زیست رسیدن به توافقی قانونی بر سر اقلیم را با شکست روبه‌رو کردند، نوشت:

بایستی سرمایه‌گذاری‌مان را روی جنبش مردمی دوچندان

در پاریس، مک‌کین و دیگر کنش‌باوران سازمان 350.org حتی «تریبونی عمومی» است که آنها شرکت نفتی عظیم اکسون به خاطر حمایت مالی «شکاکان اقلیمی» و سیاست‌مداران با اقلیمی. و با گروه‌های فعال آنا‌رشیستی و ضد سرمایه داری در هدایت، سازمان‌دهی و بسیج منابع برای نافرمانی مدنی در روز آخر نشست سران که دیگر گروه‌های اصلاح‌طلب میانه‌روتر به وضوح یا با سکوت‌شان از سرمایه‌گذاری در آن تن زدند.

اما اصلاح‌طلبان مردم‌گرا در حالی که در اصرار بر پی‌جویی اصلاحات رادیکال، هم پیمان شدن با گروه‌های رادیکال و مقابله بیشتر، از اصلاح‌طلبان دیگر پا را فراتر می‌نهند، پیوسته از گذار از موضع ضدنئولیبرالیسم به سوی موضعی به وضوح ضد سرمایه‌دارانه تن زده‌اند. بنابراین در حالی که مک‌کین و همراهانش اکسون را در «محکمه عمومی» شان محکوم کردند، از همراهی با دیگر کنش‌باورانی که آنها هم «محکمه عمومی» خود را سازمان داده‌اند تا نه تنها علیه اکسون بل بر ضد شرکت‌های بزرگ و حکومت‌هایی اعلام جرم کنند که با استمرار بخشیدن به سرمایه‌داری، در «تغییر اقلیمی» سهیم‌اند، سرباز زده‌اند.

به همین قیاس اعضای سازمان 350.org، کوشش کردند که نافرمانی مدنی مردمی‌ای را که در آخرین روز اجلاس سران پاریس روی داد، رهبری کنند. اما در حالی که دیگر سازمان‌دهندگان به وضوح به شرکت‌کنندگان گفتند که دشمنان آنها دولت‌ها و سرمایه‌دارانی‌اند که نماد آنان طاق پیروزی (Arc de Triomphe) و منطقه تجارت و کسب‌وکار لا دفانس (La Défense business district) اند، جان کلام سازمان 350.org این بود که یکی از اهداف اصلی اگر نگوییم تنها هدف اصلی شرکت‌های مصرف‌کننده سوخت فسیلی یا «سرمایه‌داران بد» است. و در حالی که در روز اعتراض، اعضای گروه‌های آنا‌رشیستی و دیگر گروه‌های سرمایه‌داری‌ستیز که تقریباً از جایی حمایت مالی نمی‌شدند، شعارنوشته‌های دست‌ساز و کوچک خود را که می‌گفت: «نظام را سرنگون کنید» یا «تاریخ مصرف سرمایه‌داری گذشته است»، اعضای حمایت‌مالی‌شده سازمان 350.org پرچم عظیم 2x200 را برافراشتند که روی آن نوشته بودند «جرایم اقلیمی بس است» و «بگذارید در خاک بماند» شعارنوشته‌ها و پرچم‌های دیگر را از جمله پرچمی اصلی «تغییر نظام نه تغییر اقلیم» که جلو قرار داشت، تحت شعاع قرار داد.

تلاش گروهی از جبهه اصلاح‌طلبان برای فراخواندن مردم به اعمال

خصمانه‌تر بر ضد نخبگان محافظه‌کار، بی‌آنکه تا آنجا پیش روند که خود نظام را به چالش بکشند، سبب عمیق شدن جدایی میان رادیکال‌ها شده است. در کنار محافظه‌کاران که راه را بر اصلاحات ساده‌ای که ممکن است وضع اجتماعاتی را که از گرمایش جهانی متأثرند بهبود بخشد، می‌بندند و اصلاح‌طلبان مردم‌گرا که ظاهراً در مقابل آنها ایستاده‌اند تا از آن اصلاحات دفاع کنند، شبکه‌ها و سازمان‌های رادیکال به دو قطب تقسیم شده‌اند. از این رو برخی ترجیح داده‌اند که با اصلاح‌طلبان به طور عام یا با اصلاح‌طلبان مردم‌گرا به طور عام ائتلاف کنند تا دست‌کم همان اصلاحات و توافقات محدود و حداقلی‌ای را که محافظه‌کاران آنها را مانع شده‌اند، به پیش برند یا از آنها دفاع کنند. آنان از آن زمان تا کنون گفتمان اصلاح‌طلبانه را با تکرار خط‌مشی آنان -بحران اقلیمی اساساً معلول فقدان نظارت جهانی بر سرمایه‌داری است و با چنین نظارتی است که می‌توان آن را حل و فصل کرد- گسترش داده است. گروه دیگر این مسیر را انتخاب کرده‌اند که چنین ائتلاف‌هایی را رد کنند به این امید که تغییرات بنیادی‌تری را پیش برند یا از آنها دفاع کنند. آنان بی‌آنکه منافع تغییر اصلاح‌طلبانه نظام را به طور کامل نادیده بگیرند، بر فراتر رفتن از گفتمان اصلاح‌طلبانه پای می‌فشارند با این استدلال که فقدان نظارت جهانی خود ریشه در تناقض‌های سرمایه‌داری دارد و اینکه پیشرفت نظارت، گامی به جلو است اما تنها براندازی سرمایه‌داری است که معضل را حل می‌کند و اینکه «دشمنان» شامل گروه به اصطلاح «سرمایه‌داران خوب» و «نخبگان خوب» -آنهايي که می‌کوشند «نظام را اصلاح کنند» تا آن را از نابودی نجات دهند- نیز می‌شود.

بنابراین، خط مقدم نبرد هیچ‌گاه میان افراد «داخل» در اجلاس تغییرات اقلیمی سازمان ملل و افراد «خارج» از این اجلاس نیست و هرگز هم نبوده است؛ این خطوط بین اتاق‌ها و درون اتاق‌ها و خیابان‌ها هم برقرار بوده است. اینکه آیا «مردم حاضر در خیابان»، «قدرت تغییر جهان را پیدا می‌کنند» و بر «افراد اتاق‌های گفت‌وگو» غلبه می‌یابند و این غلبه چگونه صورت می‌گیرد احتمالاً بستگی به این دارد که چه گروهی در خیابان‌ها پیروز میدان می‌شود. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Herbert Docena <herbertdocena@gmail.com>

< دموکراسی خشونت آمیز در آفریقای جنوبی

مصاحبه‌ای با کارل فون هولت

سال ۱۹۹۳: کارل فون هولت در حال مشارکت در یکی از راهپیمایی‌های همبستگی کنگره ملی آفریقا در روند گذار نژاد آمیز آفریقای جنوبی، عکس از ویلیام ماتاللا.



کارل فون هولت در کارهای سیاسی و پژوهش سابقه‌ای طولانی و برجسته دارد. او درست در زمانی که نیروی کار داشت در جنبش جامعه آفریقای جنوبی جایی برای خود باز می‌کرد، سردبیر بولتن کارگری آفریقای جنوبی بود. وی برای موسسه ملی توسعه کارگری و اقتصادی، یعنی موسسه سیاست‌گذاری کنگره اتحادیه‌های صنفی آفریقای جنوبی کار کرده است، و (در ۷-۱۹۹۶) به عنوان هماهنگ‌کننده کمیسیون آتیۀ اتحادیه‌های صنفی این کنگره خدمت کرده است. او اخیراً نیز به عنوان نماینده کارگری در کمیسیون ملی برنامه‌ریزی آفریقای جنوبی خدمت کرد. وی در حال حاضر در دانشگاه ویتواترسرند ژوهانسبورگ، مدیر موسسه جامعه، کار و توسعه است. در میان انبوه آثار منتشر شده او، *اثر تحول از پایین: پیشبرد تغییر اصول تشکیلات اتحادیه‌های صنفی و محل کار در آفریقای جنوبی*، یکی از مهمترین تحلیل‌های گذار آفریقای جنوبی به دموکراسی است. او با همکاری با مایکل بورووی گفتگوهایی با *بورديو: هنگامه ژوهانسبورگ (۲۰۱۲)* را به رشته تحریر درآورد. پژوهش‌های حاضر او عبارت است از کارکرد نهادهای دولتی، خشونت جمعی و زندگی همیارانه (associational life)، دموکراسی خشونت‌آمیز، شهروندی و جامعه مدنی. فون هولت یکی از اعضای کمیته پژوهشی جنبش کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است. آلف گونوالد نیلسن از دانشگاه برگن با او مصاحبه‌ای کرده است که نسخه طولانی‌تر آن را می‌توانید در خبرنامه انجمن جامعه‌شناسی نروژ به زبان نروژی مطالعه کنید.

هنگامی که آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴ از شرایط آپارتاید وارد دموکراسی شد، به نظر می‌رسید که دهه‌ها مبارزهٔ مردمی، پیروزی چشمگیر و مملوء از امیدی را به همراه داشته است. رئیس‌جمهور جدید، نلسون ماندلا اعلام کرد که «حال که از تجربهٔ فاجعهٔ انسانی شگفتی که مدت‌ها به‌طول انجامید بیرون آمده‌ایم، باید جامعه‌ای متولد شود که تمام بشریت به آن افتخار کند». پس از گذشت حدود بیست سال واقعیت‌های اجتماعی در آفریقای جنوبی تصویر پیچیده‌تری را منعکس می‌کند: علی‌رغم آزادی‌های جدید سیاسی، نابرابری‌های نژادی تثبیت‌شده و فقر همچنان پابرجا است. آن نارضایتی‌ای که به واسطهٔ نوعی نابرابری پایدار رواج بیشتری پیدا کرده، در بین «ملت رنگین کمانی» به یک رشته حملات بیگانه‌هراسانه (Xenophobic) به مهاجران دیگر کشورهای آفریقایی منجر شده است. یک جامعه‌شناس چه‌طور می‌تواند چنین سناریوی پیچیده و متناقضی را توضیح دهد؟

< دموکراسی خشونت‌آمیز در آفریقای جنوبی

«چیزهای بسیاری است که متناقض و گیج‌کننده است»، این چیزی است که کارل فون هولت دانشیار و رئیس موسسهٔ جامعه، کار و توسعه در دانشگاه ویتواترسند می‌گوید. فون هولت نه تنها به عنوان یک جامعه‌شناس بلکه به عنوان کسی که از اوایل دههٔ ۱۹۸۰، بین کنشگری و دانشگاه در سیر و حرکت بوده است سخن می‌گوید.

فون هولت به اهمیت سقوط نظام آپارتاید اذغان می‌کند. «در چنین دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم - سلطهٔ نژادی، ظلم و ستم، خشونت نهادینه شده از سوی سیستم و محرومیت از حقوق - فشار تمامی اینها کمتر شده است». در عین حال اما ساختار اساسی و به‌ظاهر لاینحل حذف پابرجا مانده است. طبق نظر فون هولت، به هر حال اشتباه است که اظهار کنیم تغییر کوچکی اتفاق افتاده است. در عوض، تغییراتی که امروزه در آفریقای جنوبی در حال آشکار شدن است ذیل مفهوم‌سازی‌های ساده نمی‌گنجد. «هم از نظر سیاسی و هم از نظر جامعه‌شناختی، در برخی از مفاهیم دربارهٔ این که دولت چگونه باید کار کند و نظام‌های اجتماعی چه‌طور باید سازماندهی شوند نوعی خودکامگی وجود دارد، که آشخور آن در مدرنیتهٔ غربی است. ما وقتی از خلال این مفاهیم به خودمان می‌نگریم، به‌سادگی می‌توانیم نتیجه بگیریم که ما دموکراسی نداریم چرا که جامعهٔ ما بسیار پرخشونت است، چیزی که منجر به یأس و ناامیدی ما نسبت به کاستی‌هایمان می‌شود. با این وجود من معتقدم که ما باید به شیوهٔ دیگری به مسائل نگاه کنیم - هم از لحاظ نحوهٔ خلق این مفاهیم در تاریخ غرب، و هم در مورد چگونگی کاربست آنها در بستر آفریقای جنوبی».

تلاش برای داشتن نگاه متفاوت به مسائل، به جایی راه می‌برد که فون هولت آفریقای جنوبی را به عنوان نوعی دموکراسی خشونت‌آمیز توصیف می‌کند. او اشاره می‌کند که خشونت و دموکراسی مانع‌الجمع نیستند - ادعایی که همان‌قدر که در مورد شکل‌گیری دولت اروپایی درست بوده، در مورد آفریقای جنوبی معاصر نیز صدق می‌کند. «در بستر اروپا، آسان‌تر است که مدرنیته را به عنوان فرآیند چندصدساله‌ای تصور کنیم که مردم را به صلح رساند و راه‌های صلح‌آمیزی برای مدیریت تضادها ایجاد کرد. اما اگر ما از منظر جهانی بنگریم، روشن می‌شود که این فرآیند تاریخی به قدمت فتوحات استعماری و سلطه دارد که از توسعهٔ اروپایی جدایی‌ناپذیر بوده است. تجربهٔ تاریخی ما از مدرنیته در آفریقای جنوبی، فرآیند بسیار خشونت‌آمیزی است؛ ما به مدت چهار قرن خشونت را تجربه کرده‌ایم!»

از نظر فون هولت، خشونت کنونی در پیوندی تنگاتنگ با تغییرات مهمی است که در آفریقای جنوبی در حال بروز است - به‌ویژه

شکل‌گیری گروه نخبگان سیاه پوست که در روند مبارزاتی که در قلمرو دولت داشتند تا آخر ایستادگی کردند. وی متذکر می‌شود که توافقات سیاسی آفریقای جنوبی «هم حقوق اجتماعی - اقتصادی و هم حقوق بشر را محترم می‌شمارد، اما در عین از حقوق مالکیت هم محافظت می‌کند. در حال حاضر توزیع حقوق مالکیت در آفریقای جنوبی طی ۳۶۰ سال سلب مالکیت استعماری و آپارتاید شکل گرفته است و نتیجتاً به شدت نژادی است». از آنجایی که قانون اساسی امیدها برای بازتوزیع نظام‌مند را کمرنگ کرده است، نقش دولت در اقتصاد کشور اهمیت شایانی پیدا می‌کند. وی می‌گوید «دولت تاکنون در آفریقای جنوبی بزرگ‌ترین کارفرما بوده است و بودجه‌های قابل توجهی هم برای قراردادهای گوناگون دارد. منابع عظیمی در این فرآیند محبوس شده است، و دسترسی به این منابع برای شکل‌گیری نخبگان بسیار مهم است». «شما برای ورود به قدرت و باقی ماندن در آن به هواداران و متحدان و شبکه‌هایی از حامیان نیاز دارید. داشتن دسترسی به ثروت و منابع که می‌تواند در تمام این سطوح توزیع شود راهی برای ایجاد سرمایهٔ سیاسی است. در مقابل، شما به عنوان یک کارفرما، برای موفقیت به ارتباطات سیاسی نیاز دارید. به این ترتیب، ثروت و سیاست کاملاً به یکدیگر گره خورده‌اند». نظر به این که جناح‌ها و رقبای مختلف می‌کوشند یکدیگر را از حرکت بازدارند، تنازعات قدرت چهرهٔ به شدت خشنی به خود می‌گیرد: «این جایی است که جنگ‌ها اتفاق می‌افتد، جنگ‌هایی شرورانه».

در ضمن دموکراسی خشونت‌آمیز آفریقای جنوبی با اعتراضاتی که در جوامع فقیر اتفاق می‌افتد، شناخته می‌شود. چنین اعتراضاتی - که معمولاً مرتبط با نارضایتی از ارائهٔ خدمات عمومی است - اغلب به مثابهٔ تجلی مستقلی از مقاومت فقیران توصیف می‌شود، اما فون هولت استدلال می‌کند که اعتراضات در ضمن ناشی از «تحركات شکل‌گیری [گروه] نخبگانی که با سازماندهی حامیان، دسترسی به منابع و ایجاد روابط جناحی در شبکه‌های میان فقرا ایجاد شده‌اند» نیز هست. از آنجایی که فون هولت و گروهی از پژوهشگران اعتراضات اجتماعی در استان‌های پومالانگا و گائوتنگ را بررسی کرده‌اند، وی می‌گوید، «ما متوجه شدیم که بین چهره‌های پیشرو در تظاهرات و شبکه‌های سیاسی درون کنگره ملی آفریقا روابطی صمیمی برقرار است. افرادی که اعتراضات را رهبری می‌کردند اغلب بخشی از یک جناح خاص در کنگره محلی ملی آفریقا بودند، که قصد داشتند از درون شعبه‌های محلی کنگره ملی آفریقا و شورای محلی به قدرت دست یابند». با این حال فون هولت نمی‌گوید که مردم فقیر به راحتی بازیچهٔ دست نخبگان سیاسی محلی می‌شوند. «نارضایتی‌های واقعی‌ای درون اجتماعات وجود دارد. اگر رهبران سیاسی محلی می‌خواهند تبدیل به نخبه شوند، می‌بایست از نارضایتی فقرا بهره‌برداری کنند. و به این ترتیب است که فقرا نیز برای آن که صدایی کسب کنند و به منابع کمیاب دسترسی پیدا کنند، از رهبران استفاده می‌کنند. بنابراین حمایت چیز ساده‌ای نیست که تنها توسط نخبگان اعطا شود؛ بلکه در عین حال چیزی است که فقرا هم بر مبنای آن طرح دعوی می‌کنند».

با این حال، تغییرات در چشم‌انداز سیاسی آفریقای جنوبی احتمالاً نشان‌دهندهٔ مسائل مهمی است - از جمله تغییراتی که از ۱۶ اوت ۲۰۱۳ آغاز شد، یعنی زمانی که نیروهای پلیس ۳۴ نفر از کارگران معدنی را که اعتصاب کرده بودند در ماریکانا قتل‌عام کردند. قتل‌عام ماریکانا نیز به عنوان مظهر دموکراسی خشونت‌آمیز در آفریقای جنوبی سنگ‌بنای گسیختگی سازمانی و تضعیف نفوذ کنگرهٔ ملی آفریقا بر اتحادیه‌های کارگری کشور را گذاشت. در اواخر سال ۲۰۱۴، جبههٔ متحد، که نوعی ائتلاف گسترده جنبش‌های اجتماعی پیشرو است، در روند تلاشی برای باز از سرگیری سیاست‌های چپ‌گرا شکل گرفت،



۲۰۱۴: کارل فون هولت، جامعه‌شناس، در اعتراضی جمعی در شهرکی ملقب به فلاکت، عکس از ویلیام ماتاللا.

از آن سخن می‌راند کمک می‌کند، چنان‌که نژادپرستی و خشونت نظم استعماری یکسره فیزیکی و مادی نیست، بلکه نمادین هم هست.

”چیزی که در مورد این دو متفکر جالب توجه است این است که قانون به ویژه در کارهای پخته‌تر خود، درگیر قلمرو نظم استعماری و پسا استعماری بود، یعنی جایی که خشونت و مدرنیته دست در دست هم حرکت می‌کنند؛ قلمرویی که امر مدرن در آن صراحتاً خشونت‌آمیز است. اما بورديو - البته اگر تجربیات اولیه‌اش در مورد الجزایر را موقتاً نادیده بگیرید - تماماً در بستر غربی جامعه‌ای صلح‌آمیز پدیدار شده است. چیزی که از نظر من جالب است این است که با رجوع به بورديو این سوال را مطرح کنیم که آیا مدرنیته غربی در همان مسیری حرکت می‌کند که او در نظر داشت. من چندان مطمئن نیستم که این‌طور باشد. چنین فرضیاتی به‌ویژه در شرایط بحران‌های کنونی در غرب، در حال فروپاشی هستند. در شرایط بیکاری جمعی مفهوم خشونت نمادین بورديو چه حرفی برای گفتن دارد؟ جایی که دولت از پرداخت مزایا دست می‌کشد چه؟ و یا جایی که در آن بانک‌ها و شرکت‌ها مسلط هستند؟ این جایی است که این مفهوم از هم می‌پاشد.

آیا چنین خوانشی به ادعای ژان و جان کاماروف شباهت دارد که می‌گویند کشورهای جنوبی بینش ممتاز و برتری را راجع به عملکرد دنیای مدرن ارائه می‌دهد؟ فون هولت تردید دارد. ”من تا حدودی در این‌باره تردید دارم، چرا که کشورهای شمال همواره موفق شده‌اند که یک استثنا باشند. مسئله بنیادین این است که کشورهای شمال چگونه می‌توانند به دانش تولید و استخراج ثروت تسلط یابند. روابط سلطه به این زودی‌ها واژگون نمی‌شود. کشورهای جنوب هم به زودی بر کشورهای شمال تسلط پیدا نمی‌کنند.“ با این وجود فون هولت بر لزوم بازاندیشی رادیکال ابرام می‌ورزد. ”بعضی از بینش‌های تحلیلی و نوآوری‌های مفهومی که بتواند درون و برای کشورهای جنوب پرورش یابد هم بخشی از همین بازاندیشی تمامیت دستگاه مفهومی کشورهای

در حالی که مبارزان آزادی اقتصادی، که انشعابی سیاسی از یک برنامه ملی‌گرایانه نظامی و بازتوزیع اساسی اصلاحی در کنگره ملی آفریقا است، پایه‌های این کنگره را متزلزل کرده است. به گفته فون هولت، ”هژمونی کنگره ملی آفریقا در حال فرسایش است“، اما در عین حال او هشدار می‌دهد که ”آینده مشخص نیست. کنگره ملی آفریقا، علی‌رغم این‌که شواهدی مبنی بر نوعی شکست هژمونی نشان داده است، هنوز بر جوامع محلی تسلط دارد؛ چیزی که آن را همچنان به عنوان یک سازمان بسیار قدرتمند حفظ خواهد کرد.“

< بورديو، قانون و جامعه‌شناسی خشونت

شناخت فون هولت از دموکراسی خشونت‌آمیز آفریقای جنوبی با نوعی تلاش برای مفهوم‌پردازی کلی‌تر خشونت مرتبط است. او در مقاله مجاب‌کننده‌ای در نشریه جامعه‌شناسی معاصر، با نگاهی به کار مشترکی که با مایکل برووی انجام داده و با عنوان گفتگوهای با بورديو: هنگامه ژوهانسبورگ (انتشارات دانشگاه ویتس ۲۰۱۲) منتشر شده است، به بررسی سطوح بالایی از خشونت عجین شده با سیاست پرستیز آفریقای جنوبی می‌پردازد. فون هولت توضیح می‌دهد که ”همکاری من در این کتاب حول تلاش برای خوانش بورديو از درون روزنه آفریقای جنوبی می‌گردد - به این منظور که شکاف‌ها و ناگفته‌های کار او شناسایی گردد. در عین حال، مشاهده آفریقای جنوبی با عینک بورديو بسیار جالب‌توجه است، چرا که کار او بر نوعی نظم منظم موشکافانه و نحوه‌ای که این نظم خود را بازتولید می‌کند متمرکز است.“

فون هولت، در مقاله‌اش به بررسی ناهمخوانی‌ها و همخوانی‌های بین مفهوم خشونت نمادین بورديو و شرح قانون از خشونت استعماری می‌پردازد. ”در شرایط استعماری، خشونت نمادین به شیوه‌ای که بورديو اظهار می‌کند عمل نمی‌کند؛ توضیح صرف نظم کفایت نمی‌کند. آن‌طور که قانون می‌گوید لازم است که خشونت واقعی هم مدنظر قرار گیرد. اما همزمان مفهوم خشونت نمادین هم به ما در فهم چیزی که قانون

شمال است، که ارتباط این دستگاه مفهومی با واقعیات کشورهای شمال می‌تواند از آن جمله باشد.

چیزی موازی با آن‌چه که ریوین کانل، نظریه‌جنوبی می‌نامد؟ "من ترجیح می‌دهم به نظریه‌سازی در کشورهای جنوب فکر کنم. به نظر من تصور یک راه تماماً بدیل برای تفکر دشوار است، چرا که در حال حاضر تفکر ما بسیار غربی است. چگونه و از کجا می‌خواهید دانشی بدیل به دست آورید؟" او استدلال می‌کند که این واقعیت که جامعه‌شناسی آفریقای جنوبی توسط افرادی توسعه یافته که با زبان و تاریخ جوامع مرکزی نظام جهانی گره خورده‌اند، پیامدهای قابل توجهی برای تولید دانش دارد. "من فرزند مهاجران نخبه سفیدپوست هستم، پس روی همین زمینه هم کار می‌کنم. ما به شدت با صورت‌های دانش غربی که از خلال آن و بر ضد آن تفکر می‌کنیم درهم تنیده‌ایم؛ با این وجود ممکن است برخی بر روی بهبود تفکر بومی تحقیق کنند که این هم می‌تواند به تعاملات مهمی منجر شود."

< جامعه‌شناسی مردم‌مدار در آفریقای جنوبی پسا آپارتاید

گفتگوی ما از محدودیت‌های جامعه‌شناسی غربی، به چالش‌های جامعه‌شناسی مردم‌مدار در بستر گیج‌کننده و متناقض آفریقای جنوبی پسا آپارتاید کشیده شد. فون هولت، که حرفه‌اش بین دانشگاه و کنشگری در سیر و حرکت است، اصرار دارد که جامعه‌شناسی مردم‌مدار نمی‌تواند یک فعالیت صرفاً مخالف قدرت باشد. "جامعه‌شناسان پیشرو اغلب خودشان را با جنبش‌های فرودستان عجین می‌دانند؛ این همان قدرتی است که به واسطهٔ تحلیل جامعه‌شناسی پیشرو برجسته می‌شود و از خلال آن جامعه‌شناسی می‌تواند به بایستگی سیاسی دست یابد." واحد پژوهشی فون هولت، با نام موسسهٔ جامعه، کار و توسعه، بر پایهٔ همین دیدگاه و در دیالوگ نزدیک با اتحادیه‌های نظامی کنگره اتحادیه‌های صنفی آفریقای جنوبی در دههٔ ۱۹۸۰ بنا گردید. اما موسسهٔ جامعه، کار و توسعه با گذار به دموکراسی اقدام به همکاری با وزارت‌خانه‌های دولتی پیشرو کرد. چنین تجربه‌ای فون هولت را به این سوق داد که سودمندی هر تمایزگذاری آشکاری میان تحقیقات سیاسی و جامعه‌شناسی را زیر سوال ببرد. "تصور بر آن است که جامعه‌شناسی سیاست‌گذاری تجارت

کشیفی است که در آن به شما پول داده می‌شود تا همان نتایجی را تولید کنید که افراد مستقر در قدرت می‌خواهند ببینند. پس به جای آن‌که در مسیر ایجاد تغییر با نیروها هم‌راستا شود، به طور تاثیرگذاری وضع موجود را تقویت و حفظ می‌کند. وقتی شما با اتحادیه‌ها کار می‌کنید اغلب در قلمرو نقد عمل می‌کنید، اما در نهایت چیزی که اتحادیه به واقع می‌خواهد دانش مرتبط با سیاست‌گذاری است، چرا که آنها نیاز دارند که چانه‌زنی کنند. آنها نیازمند راه‌حل‌های ممکن برای حل مشکلات هستند، و این یک پرسش سیاست‌گذارانه است. بنابراین از نظر من این روایت که جامعه‌شناسی مردم‌مدار به هر نحوی صورت پیشرو خالصی از دانش است - و یا برعکس، جامعه‌شناسی سیاست‌گذاری در هر حال آلوده و فاسد است، درست نیست. بین جهان نافرمانی و جهان حاکمیت برهم‌کنشی برقرار است."

در آفریقای جنوبی امروزی سخن گفتن حقیقت با قدرت لزوم بیشتری پیدا کرده است. "ما فهمیده‌ایم که دوباره باید تغییر کنیم. شیوه‌ها و اصولی که در رابطه با اتحادیه‌ها شکل داده‌ایم به سبب اختلافات درونی‌شان، دیگر درست عمل نمی‌کند. قواعد قدیمی جواب نمی‌دهد، به همین ترتیب عملکرد ما در جامعه‌شناسی مردم‌مدار هم باید مداماً تغییر کند." اما از نظر فون هولت این لزوماً مستلزم بازگشت به جامعه‌شناسی‌ای که صرفاً مخالف قدرت باشد نیست. "اگر شما می‌خواهید به راهی وارد شوید که بتوانید در مسیری که مقاومت در آن در حال پیگیری است یا در شیوه‌ای که جامعه اداره می‌شود، دگرگونی ایجاد کنید، شما در مصالحه‌ای دائمی با قدرت خواهید بود. و این همواره کار دشواری است. البته بعضی از افراد ترجیح می‌دهند که موضعی انتقادی اتخاذ کند. به‌رحال نوآوری مفهومی حاصل روبرو شدن با واقعیتی است که دائماً شما را به مبارزه می‌طلبد." ■

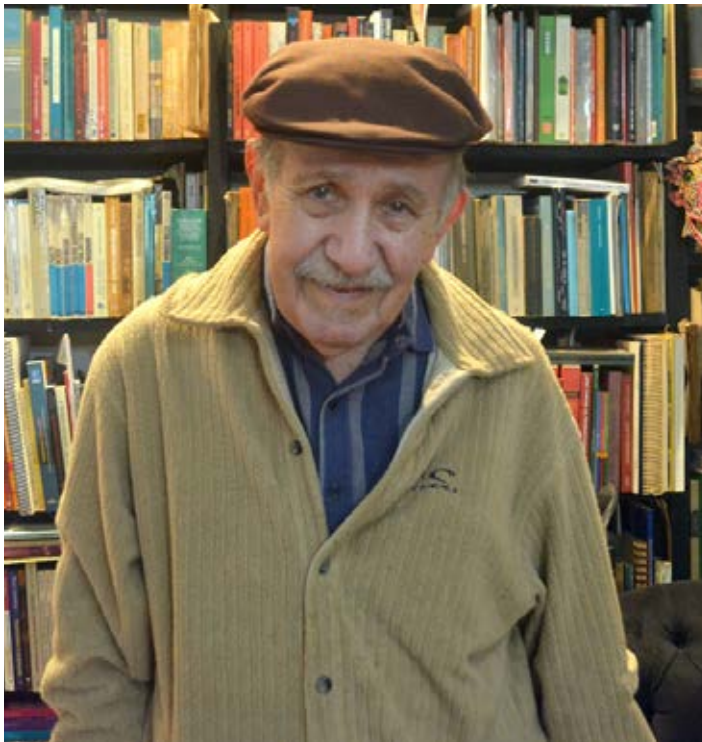
نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Alf Gunvald Nilson <alfgunvald@gmail.com>

Karl von Holdt <karl@yeoville.org.za>

< اقتصاد همبستگی

مصاحبه‌ای با پل سینگر



| پل سینگر

گ.ت و ر.و: در سال ۱۹۶۹، شما به همراه فرناندو هنریک کاردوسوف اتاویو ایپانی، حوزه آرتو جیانوتی، خوارز براندائو لویز و فرانسیسکو دالیویرا مرکز آنالیز و برنامه‌ریزی را تأسیس کردید. این مؤسسه شامل تعدادی از متفکرین می‌شد که دیدگاهی انتقادی را در خفقان آورترین سال‌های رژیم نظامی دنبال می‌کردند. اهمیت این طرح در بحث و بررسی راجع به فقر در برزیل چیست؟

پ.س: در آن زمان فقر مشکل اصلی کشور بود؛ به همین دلیل تحقیق را بر روی این مسأله آغاز کردیم، اما از آن روی سکه خبر نداشتیم — منظورم شکوفایی و ثروت بود یا هرچه که اسمش را می‌خواهید بگذارید. مثل امروز قادر نبودیم نابرابری را در چاقوبی قابل سنجش بررسی کنیم، به اطلاعات مورد نیاز دسترسی نداشتیم. باید بگویم، در آن زمان اصلی‌ترین مشکل اجتماعی در برزیل — دست‌کم برای ما در مرکز آنالیز و برنامه‌ریزی — محروم‌سازی بود. محروم‌سازی همواره کمابیش نتیجه فقر است.

پل سینگر یکی از برجسته‌ترین متفکرین در حوزه‌ی اقتصاد همبستگی در برزیل و در جهان به شمار می‌آید. مجموعه مطالبی که از او در این حوزه منتشر شده است شامل: *Desenvolvimento e Crise* [پیشرفت و بحران] (۱۹۶۸)، *Desenvolvimento Econômico e Evolução Urbana Dinâmica Populacional e* [پیشرفت اقتصادی و تکامل شهری] (۱۹۶۹)، *Desenvolvimento Dominação e desigualdade: a estrutura de classes e repartição de renda no Brasil* [سلطه و نابرابری: ساختار طبقاتی و توزیع درآمد در برزیل] (۱۹۸۱) و *Solidária* [مقدمه‌ای بر اقتصاد همبستگی] (۲۰۰۲) می‌شود. او در کشور اتریش و در شهر وین به دنیا آمد و در سال ۱۹۴۰ به برزیل مهاجرت کرد. در سال ۱۹۵۳، در ۲۱ سالگی، سینگر در صنف کارگران پولادسازی سائوپائولو به مبارزه پرداخت و رهبری اعتصابی را برعهده گرفت که بیش از یک ماه به طول انجامید. در دهه‌ی ۱۹۶۰ فعالیت‌های فکری و مبارزاتی خود را به هم آمیخت و سمت استادی جامعه‌شناسی و اقتصاد را در دانشگاه سائوپائولو بر عهده گرفت. او همچنین در دانشگاه پرینستون به تحصیل دانش جمعیت‌شناسی پرداخت. در اواخر آن دهه حکومت دیکتاتوری و نظامی آن زمان حقوق سیاسی او را لغو کرد و باعث شد تا او دست به پایه‌گذاری سازمان پژوهشی شناخته شده *Centro Brasileiro de Análise e Planejamento* (مرکز آنالیز و برنامه‌ریزی) بزند. پس از آن که بار دیگر به تدریس مشغول شد، در به راه انداختن حزب کارگری همیاری کرد و سپس سمت دبیر برنامه‌ریزی شهرداری سائوپائولو را به عهده گرفت و پس از آن نیز دبیر ملی اقتصاد همبستگی شد. در این مقال او از تجربیاتش در کار با اقتصاد همبستگی می‌گوید و اینکه چگونه چنین طرح‌هایی می‌تواند در ساختن جهانی برابر کارساز باشد. این مصاحبه توسط گوستاو تانیگوتی و رنان دیاز د الیویرا انجام شده است. گوستاو تانیگوتی دانشجوی فوق دکترای دانشگاه سائوپائولو و رنان دیاز د الیویرا استاد دانشگاه فانداکو سنتو آندره در برزیل است.

گ.ت و ر.و: پس از تقریباً ده سال تعقیب سیاسی و پس از آنکه رژیم نظامی شما را مجبور به بازنشستگی اجباری کرده بود، در سال ۱۹۷۹ فعالیت دانشجویی خود را از سر گرفتید؛ در سال ۱۹۸۰ در تشکیل *Partido dos Trabalhadores* (حزب کارگری) مشارکت کردید. در آن زمان، چه چیزی باعث شد تا بحث اقتصاد همبستگی و تعاونی‌ها درگیرد؟ چطور با این مسأله روبرو شدید؟

پ.س: هیچ‌کس در مرکز آنالیز و برنامه‌ریزی ارتباطی با موضوع اقتصاد همبستگی نداشت، به نظرم کسی چیزی درباره این موضوع نمی‌دانست. بعدها، متوجه شدم که اقتصاد همبستگی ملهم از کلیسای کاتولیک بوده است. اصطلاح اقتصاد همبستگی را یک اقتصاددان شیلیایی وضع کرده بود، به نام لوییز رازتو. او کتاب‌های متعددی در این رابطه نوشت. الان بازنشسته شده اما هنوز هم در این رابطه به طور مرتب مطلب می‌نویسد. تشکیل حزب کارگری در سال ۱۹۸۰، بلافاصله پس از بخشدگی‌های سال ۱۹۷۹، به موضوع اقتصاد همبستگی ربطی نداشت. علاقه من به موضوع ریشه در انگیزه‌های شخصی داشت. همانند بسیاری دیگر، ناپدید شدن ناگهانی آن به اصطلاح «سوسیالیسم حقیقی» مرا هم عمیقاً تحت تأثیر قرار داده بود. بلافاصله پس از سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹، رژیم‌های سیاسی در بسیاری از کشورها یکی پس از دیگری سقوط کردند. در داخل خود حزب کارگری، سقوط آن به اصطلاح «سوسیالیسم حقیقی» مسبب بحرانی ایدئولوژیک شد. چالش بزرگی برای ما بود، چه ما حزبی سوسیالیستی بودیم که عزم ساخت جامعه‌ای متفاوت در برزیل کرده بودیم. زمان و انرژی زیادی صرف به وجود آوردن آنچه «سوسیالیسم دموکراتیک» خوانده می‌شود کرده بودیم.

در دهه ۱۹۹۰ برزیل با بحران بزرگی روبرو شد، که به طور اخص بر نظام شغلی کشور تأثیر مخربی گذاشت: ۶۰ میلیون شغل خیلی ساده در طی بحران دود شد و به هوا رفت. این موضوع ذهن مرا بسیار به خود مشغول کرد زیرا پیش از آن، برزیل هیچ‌گاه با چنان نرخ عظیمی از بی‌کاری روبرو نشده بود. اما به یکباره میلیون‌ها کارگر صنعتی شغل و خانه و درآمدشان را از دست دادند. واقعاً یک تراژدی اجتماعی بود، به همین دلیل کلیسا از من دعوت کرد تا به تعاونی‌هایی که در آن زمان در برزیل در حال شکل‌گیری بودند سری بزنم. کاریتاس (Caritas) که در آن زمان به عنوان بازوی اجتماعی کلیسای کاتولیک شناخته می‌شد، بیش از ۱۰۰۰ تعاونی کارگری به راه انداخته بود، که اغلب اعضایش را افراد بی‌کار تشکیل می‌دادند. پس از بازدید از این تعاونی‌ها بود که به پاسخ پرسش سخت‌فهم دموکراسی اجتماعی رسیدم. از آن جایی که افراد بی‌کار آن تعاونی‌ها را راه انداخته بودند، هیچ رئیسی نداشتند و سلسله‌مراتبی در کار نبود. همه چیز با همکاری یکدیگر انجام می‌شد. تعدادی مقاله در روزنامه *Folha de S. Paulo* منتشر کردم که عنوان یکی از آنها «اقتصاد همبستگی: اسلحه‌ای در برابر بی‌کاری» بود. جنبش تازه‌ای به راه نینداخته بودم. حقیقت آن بود که تازه داشتم کشف می‌کردم.

گ.ت و ر.و: با این حال در همان پس‌زمینه، سوگیری نظری شما در بحث اقتصاد همبستگی چه بود؟

پ.س: باید بگویم که نقطه‌ای ارجاع اصلی تاریخ سوسیالیسم بود، که با سوسیالیست‌های آرمانشهری آغاز می‌شد. عجیب است چرا که خود من بسیار آثار مارکس، رُزا لوکزامبورگ و نویسندگان مارکسیست دیگر را مطالعه می‌کردم، اما سراغ آثار سوسیالیست‌های آرمانشهری نمی‌رفتم. در یکی از کلاس‌هایم در دانشگاهی در ساوئائولو، زمانی که دانشجویانم از من خواستند تا برایشان بیشتر از آن نویسندگان بگویم،

به سراغ آثار رابرت اُون رفتم. به نظرم آثارش قابل ستایش بودند و از آنها به عنوان نقطه مرجع استفاده کردم.

گ.ت و ر.و: زمانی که دبیر برنامه‌ریزی ساوئائولو شدید و لویزائردینا شهردار بود (۱۹۸۹-۱۹۹۳)، سیاست‌های ضد-فقر شهر ربطی به اقتصاد همبستگی داشتند یا خیر؟ اگر داشتند، چطور؟

پ.س: در وهله نخست خیر، اما بعدها پیشرفت‌هایی حاصل شد. ساوئائولو بزرگترین شهر در آمریکای لاتین است؛ رشد بی‌رویه‌ای کرده و تبدیل شده بود به یک کلان‌شهر بی‌دروپیکر، و حکومت هم برای نخستین بار به دست جناح چپ افتاده و مسند شهردار را به یک زن داده بودند. فراتر از آن، لویزا ئراندینا از خانواده‌ای فقیر از ایالتی در شمال شرقی برزیل به نام پارائبا می‌آمد. به حزب کارگری پیوست و خیلی زود رهبری حزب را به دست آورد. البته، در دولت او، هدف اصلی ما مبارزه با فقر بود زیرا باید با بحران دهه ۱۹۸۰ روبرو می‌شدیم. به خاطر دارم که شهردار، اصناف کارگری و خود من بر سر اینکه چگونه باید نرخ بیکاری را کاهش دهیم بحث می‌کردیم. بعدها لولا به من گفت که اصناف نمی‌توانستند از بیکارها حمایت کنند، زیرا نمی‌دانستند باید با آن‌ها چه کنند. از نظر او، اصناف تنها می‌توانستند از اعضای فعال تعاونی‌ها حمایت کنند. خیلی روشن بود، کارفرماها در عوض کاهش مالیات حاضر به کمک می‌شدند، که غیرممکن بود زیرا بر بودجه خدمات اساسی، مثل تحصیلات و سلامت، تأثیر سوء می‌گذاشت.

می‌بینید که اوضاع سختی بود. اولین کاری که کردیم عده‌ای را جمع کردیم تا از افراد بی‌خانمان سرشماری کنند شاید بتوانیم از گرسنگی نجاتشان دهیم! بعد از آن، تعاونی‌هایی راه انداختیم تا مواد قابل بازیافت را جمع‌آوری کنند. این بود سرآغاز اقتصاد همبستگی. بالاخص به کمک کاریتاس متوجه شدیم که اصلاً اقتصاد همبستگی به چه کاری می‌آید و معنایش چیست. ما ۱۰۰ درصد اصول همکاری‌گری (cooperativism) را به کار بستیم، و تا سال ۱۹۹۶ دیگر باور داشتیم که این تجلی سوسیالیسم دموکراتیک است.

گ.ت و ر.و: در دهه ی نخست قرن ۲۱، دو فضای مهم برای بحث و برنامه‌ریزی راجع به اقتصاد همبستگی به وجود آمد: *Fórum Brasileiro de Economia Solidária* (تربون اقتصاد همبستگی برزیلی) و *Secretaria Nacional de Economia Solidária* (دبیرخانه ی ملی اقتصاد همبستگی، ارگانی از وزارت کار و اشتغال). می‌شود لطفاً راجع به پس‌زمینه‌ای که این دو در آن به وجود آمدند به ما توضیح دهید؟ این‌ها چطور می‌توانند به اقتصاد همبستگی در سطوح ملی، استانی و شهری کمک رسانند؟

پ.س: بله، در این پس‌زمینه ما با نرخ بالای بی‌کاری روبرو بودیم، اگرچه نه به شدتی که در دهه‌ی هشتاد شاهدش بودیم. دولت کاردوسو در بیشتر جهات نتولیرال بود. مهمترین چیز برای او مبارزه با تورم بود؛ اما همین مبارزه با نرخ تورم با افزایش نرخ بهره به تورم دامن می‌زد و منجر به بیکاری شد — نتیجه آنکه قدرت خرید کارگرها به شدت کاهش پیدا می‌کرد.

زمانی که لولا در سال ۲۰۰۲ انتخاب شد، از پیش می‌دانست که باید از اقتصاد همبستگی در برنامه دولتش بهره بگیرد. حزب کارگری اقتصاد همبستگی را به کار بست و هنوز هم در خط مشی حزب وجود دارد. با آغاز ریاست جمهوری لولا، جنبش اقتصاد همبستگی دست به برگزاری گردهمایی‌های ملی زد، و بر ایجاد دبیرخانه‌ای در وزارت کار و اشتغال اصرار ورزید. به محض اینکه او در سال ۲۰۰۳ کارش را شروع کرد کار تأسیس دبیرخانه به جراین افتاد. چند ماهی زمان برد

مثبت این مراکز رشد را می‌توان در محیط دانشگاه به خوبی مشاهده کرد.

گ.ت و ر.و: به نظر شما، مزایای سازمانی اقتصادی که توسط انجمن‌های کارگری اداره می‌شود چیست؟ و به نظر شما امروز چالش‌های موجود بر سر راه اقتصاد همبستگی در برزیل چیست؟

پ.س: باید بگویم بزرگترین مزیت، دموکراسی است. مردم همیاری می‌کنند، به یکدیگر احترام می‌گذارند، بی آنکه رقابت کنند. نقشه اقتصاد همبستگی نشان می‌دهد که در برزیل ما ۳۰۰۰۰ تعاونی فعال داریم، که حدود سه میلیون نفر در آنها مشغول به کار هستند. و از طرف بخش‌های مهم جامعه نیز حمایت می‌شویم، مثل کلیسای کاتولیک، *Central Única dos Trabalhadores* (صنف مرکزی کارگری) و دانشگاه‌ها. تجربه اجتماعی نو و انگیزه‌بخشی است.

از مهمترین چالش‌هایی که اقتصاد همبستگی در برزیل با آن مواجه شد شکنندگی بنگاه‌های تجاری اقتصاد همبستگی در برزیل است. بسیاری از آنها پس از گذشت پنج سال ناپدید می‌شوند. بنگاه‌های تجاری عموماً عمر کوتاهی دارند. اما، البته، همه آنها هم کوچک نیستند. برای نمونه، *Fábricas Recuperadas* (کارخانه‌های بازیابی شده) را داریم، که به کارخانه‌های ورشکسته‌ای گفته می‌شود که دوباره سرپا شده و با تعاونی‌ها جایگزین می‌شوند. در برزیل ۶۷ نمونه کارخانه بازیابی شده داریم و در آرژانتین بسیار بیش از این.

گ.ت و ر.و: به نظر شما اقتصاد همبستگی در برزیل در مقایسه با دیگر تجاربی که در آمریکای لاتین و سراسر جهان حاصل شده از چه موقعیتی برخوردار است؟

پ.س: هنوز هم هر روز بیش از دیروز در مورد اقتصاد همبستگی می‌آموزم. در سطح محلی، روبرو شدن با مشکل شکنندگی بنگاه‌ها خود چالش بزرگیست و وجه فرهنگی قضیه هم خیلی مهم است. تنش‌های داخلی و عدم توافق بین گروه‌ها می‌تواند در شکست یا موفقیت یک بنگاه نقش اساسی داشته باشد. باید راه‌های جلوگیری از تنش را پیدا کنیم — و فراتر از آن، راه‌حل آن‌ها را. نمی‌دانم وجه فرهنگی تا چه اندازه در اقتصاد همبستگی در سراسر جهان نقش اساسی دارد، اما مطمئناً مقایسه‌ای با دیگر کشورها مثل آفریقای جنوبی، فیلیپین، کره جنوبی — و بسیاری دیگر کشورها در اروپا و آمریکای لاتین — می‌تواند در ساختن یک فضای کاری دموکراتیک تأثیرگذار باشد. باید از آنها یاد بگیریم. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Gustavo Taniguti <gustavotaniguti@gmail.com>

تا توانستیم مجلس را متقاعد کنیم آن را تصویب کند، اما در ژوئن همان سال دبیرخانه ملی اقتصاد همبستگی بالاخره ایجاد شد. تریبون اقتصاد همبستگی بریزیلی با دبیرخانه مرتبط بود زیرا منطقاً ما هیچ سیاستی را بدون جنبش اجتماعی معرفی نمی‌کردیم. معنی نداشت. با وجود تریبون، همه‌ی سیاست‌ها از بده بستان با جنبش اجتماعی نتیجه می‌شدند. این تریبون گزارش زنده‌ای از مسائل ومشکلات، خواست‌ها و ادعاهای اقتصاد همبستگی به دست می‌داد.

امروز، اقتصاد همبستگی در کل کشور همه‌گیر شده است، از آمازون گرفته تا جنوب. به آن گستردگی که ما می‌خواستیم نیست، اما دیگر یک جنبش خرد نیست. همان قانون علاوه بر دبیرخانه، شورای ملی تشکیل داد که بیشتر اعضایش متعلق به تریبون هستند.

دبیرخانه از بودجه‌ای که در اختیار دارد برای پیشرفت و کمک به تعاونی‌های اقتصاد همبستگی استفاده می‌کند. این امتیاز مخصوصاً در دوره ی اول روسف به کمک ما آمد، زمانی که در برنامه *Brasil sem Miséria* (برزیل بدون فقر) شرکت کردیم. پنج یا شش وزارت در این برنامه شرکت کردند؛ دبیرخانه مسئول امور توسعه و تولید در مناطق شهری بود و برای هر کس که علاقه‌مند به ایجاد تعاونی بود فرصت‌هایی فراهم می‌کرد. تخمین می‌زنیم که این سیاست حدود نیم میلیون خانواده را از فقر نجات داد. اما ما اولین کشوری نبودیم که به شکل رسمی و از طریق قانون اساسی از اقتصاد همبستگی حمایت می‌کردیم، فرانسه بود. در سال ۲۰۰۱، در نخستین تریبون اجتماعی، با وزیر اقتصاد همبستگی فرانسه ملاقات کردیم.

گ.ت و ر.و: می‌شود توضیح دهید مراکز رشد مستقر در دانشگاه چگونه به وجود آمدند؟

پ.س: مراکز رشد در اصل نخستین بار در آمریکا ایجاد شدند. اهمیت آنها از این جهت است که دانش‌جویان و استادان را به ایجاد بنگاه‌های اقتصادی در محیط دانشگاه تشویق می‌کنند و خیلی خوب هم عمل می‌کنند. دانشگاه فدرال ریودژانیرو بود که نخستین بار در سال ۱۹۹۴ از مراکز رشد در جهت اقتصاد همبستگی سود برد. مراکز رشد ما از این جهت متفاوتند که تنها به مباحث علمی اختصاص ندارند، بلکه عمدتاً به مسائل اجتماعی علاقه نشان می‌دهند. چند سال بعد، شاهد بودیم که تعدادی از تعاونی‌های مردمی در حلبی‌آبادهای ریو بازتولید شدند، و امروز در برزیل بسیاری از دانشگاه‌های دولتی مراکز رشد خودشان را دارند که از حمایت دبیرخانه برخوردارند. در حال حاضر ۱۱۰ مرکز رشد در دانشگاه‌های برزیل داریم. این مراکز رشد محبوب تأثیر عظیمی بر دانشگاه‌ها می‌گذارند زیرا دانشجویانی که در آنها کار می‌کنند در رشته‌های مختلفی تحصیل می‌کنند: اقتصاد، جغرافی، علوم اجتماعی، و مهندسی. اما بیشترشان از طبقه متوسط جامعه می‌آیند. این دانش‌جویان برای نخستین بار در زندگی‌شان با طبقه فقیر جامعه در ارتباط بوده و به دنبال راه‌هایی برای کمک به آن‌ها هستند. تأثیر

< یورالانگل:

قدیمی ترین تعاونی کارگری هند

میشل ویلامز، دانشگاه ویتواترزانند، آفریقای جنوبی و عضو کمیته پژوهشی جنبش های کارگری (RC44) انجمن بین المللی جامعه شناسی



ساخت و ساز ظریف در یورالانگل، قدیمی ترین تعاونی کارگری در هند

تصمیم گیری جمعی و منش تازه اش در قبال منافع را به کار گرفت تا خلافتانه بر هر چالش تازه ای چیره شوند.

اقتصاددانان جریان اصلی اغلب پیش بینی می کنند که حتی اگر تعاونی های کارگری ظهور کنند و باقی بمانند و شکوفا شوند، طولی نمی کشد که به بنگاهی سرمایه دارانه از نوع معمول آن تنزل می یابند و هر گونه اصول متعالی ای که کنترل و مالکیت را به کارگر می دهد، به بوته فراموشی سپرده خواهد شد. عملکرد فعلی تعاونی های کارگری ای چون جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل بر ضد این استدلال ها منبع الهام و تجربه ای است که به ما درس هایی ارزشمندی برای ورزده اقتصادی آینده می دهد.

در کانون موفقیت جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل (ULCCS) تعهدش به دموکراسی مشارکتی و مستقیم در درون تعاونی قرار دارد. در بخش باقی مانده این مقاله، بر نقش

دموکراتیک و بازتوزیع برابری خواهانه، حتی در بافتار بخش رقابتی تری که پیمان کاران سودجو و (اغلب فاسد) بر آن سلطه دارند، پیشگام شده است.

تعهد جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل به اصول دموکراتیک و برابری خواهانه، به سال های پایه گذاری اش در اوایل سده بیستم برمی گردد. در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، یعنی هنگامی که جنبش های نیرومند رعایا و کارگران در مالابار سر بر آوردند، جنبش ملی گرا چرخشی رادیکال پیدا کرد و حزب کومونیست ظهور کرد و به نیروی هژمونیک منطقه بدل شد، یورالانگل در گرداب ناآرامی سیاسی بود. در سال های شکل گیری این تعاونی، این رادیکال شدن مالابار یاری کرد که منش اقتصادی دیگری شکل گیرد بر پایه تصمیم گیری دموکراتیک، مازادی که در خدمت اهداف اجتماعی باشد، پایایی زیست محیطی و تولید جمعی استوار باشد. در این سال ها، تعاونی سازمان دموکراتیک،

در کرالای هند، تعاونی کارگری مثال زدنی ای وجود دارد که بیش از ۹۰ سال پیش بینی های اقتصاددانان جریان اصلی را به چالش کشیده است. جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل که تعاونی ساخت و سازی است متشکل از ۲۰۰۰ عضو که به دست خود کارگران ساخته شد، طرح های زیربنایی بزرگی چون جاده ها، پل ها و مجتمع های ساختمانی را بنا کرده اند. تعاونی یورالانگل که نام خود را از یورالانگل هاملت در منطقه مالابار در کورلای شمالی گرفته است، پیشگام جایگزین کردن تولید در سطح محلی است و مظهر خصوصیت های اقتصاد یکپارچگی همچون دموکراسی، انصاف، همبستگی، همکاری و شبکه های بدون تبعیض است. این اصول با قوانینی که غرض اولیه تعاونی و اعضای خدمت گذارش - یعنی کارگران تعاونی - را توصیف می کنند و با کاری که امنیت، رضایت و دستمزد خوبی برای کارگران فراهم می آورد، در بافت تعاونی و منش اعضایش نفوذ کرده است. این تعاونی برای انجام این کار، در سازمان دهی محیط کار

دموکراسی مشارکتی در آن موفقیت تمرکز خواهیم کرد.

< تصمیم‌گیری و دموکراسی کارگری

چگونه تعاونی‌ها بدون ترفندهای سرمایه‌دارانه انضباط و استفاده از محرک‌ها، از هماهنگی و تولید کارآمد اطمینان می‌یابند؟ چه تضمینی وجود دارد که مالکیت کارگر قدرت ناظران را سست نکند یا بدان جا نرسد که کارگران از مسئولیت‌هایشان شانه خالی کنند؟ به طور خاص‌تر، چگونه جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل موفق شد که ترکیب سنجیده‌ای از سلسله‌مراتب و مشارکت بیافریند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، بایستی به تجارب این تعاونی در ایجاد فرآیندی از کار نگریست که هم کارآمد و هم مشارکتی باشد.

در جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل کارگران، هیأت مدیره‌ای را در مجمع عمومی و سالانه انتخاب می‌کنند و درباره گزارش مشروح عملکرد سال پیش تعاونی به بحث می‌نشینند. این مجمع عمومی تشریفاتی نیست و انتخاب دوباره هیأت مدیره یک نتیجه از پیش تعیین شده نیست. با این حال، زمانی که هیأت مدیره انتخاب می‌شود، به آنها در زمینه تهیه قراردادهای، گزینش فناوری، تخصیص کارگران به کارگاه‌های مختلف و تصمیمات جاری، خودمختاری اعطا می‌شود. بنابراین مدیران، همان گردانندگان تعاونی‌اند و این یعنی در تقابل سفت و سخت با شرکت‌های بزرگ سرمایه‌دارانه که مدیران را رؤسای غیرانتخابی منصوب می‌کنند، در این تعاونی مدیریت را کارگران انتخاب می‌کنند.

کارگاه‌های ساخت‌وساز را سرپرستان کارگاه‌ها اداره می‌کنند که از میان کارگران برگزیده می‌شوند بدین صورت که تنها کارگرانی که توانایی مدیریت‌شان ثابت شده باشد و از احترام و اعتماد همه‌گیر برخوردار باشند برگزیده می‌شوند. کارگران و سرپرستان کارگاه به طور مستمر درباره تقسیم کار و روال کار در کارگاه‌ها به بحث می‌نشینند - برای مثال طی وقت ناهار دسته‌جمعی (که تعاونی تدارک دیده است). در حالی که تصمیم‌گیری‌ها تا حدود زیادی همگانی است، وقتی تصمیمی گرفته شد، همگان بایستی بدان وفادار باشند. عدم اطاعت از دستورات

سرپرست کارگاه، کوتاهی در انجام وظیفه، بی‌سامانی مالی یا لغزش و خطا در عملکرد، به اقدام انضباطی می‌انجامد - گرچه به چنین اقدامی به ندرت نیاز می‌شود.

فرآیندهای دموکراتیک از رهگذر ارتباط منظم در درون تعاونی حفظ می‌شود. سرپرستان کارگاه با هیأت مدیره مجمع‌های روزانه دارند. همه سرپرستان کارگاه‌ها، اعضای هیأت مدیره و کارمندان فنی در مجمع‌های هفتگی حضور می‌یابند و همه اعضای کارگر در مجمع‌های ماهانه شرکت می‌کنند و در این مجمع‌ها، گزارش پیشرفت‌های تازه داده می‌شود و اعضا می‌توانند انتقادات خود را بر زبان آورند. صورت وضعیت مالی در مجمع‌های عمومی سالانه به بحث گذاشته می‌شود. گرچه این مجمع‌های متعدد، زمان و انرژی زیادی می‌برد، در عوض حسی از مالکیت جمعی، همبستگی و رسالت مشترک پدید می‌آورد و بدین وسیله بهره‌وری را می‌افزاید.

< مشارکت و رقابت‌پذیری در بازار

چالش بزرگ جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل در رقابت با پیمان‌کاران خصوصی این است که تعاونی نمی‌تواند هزینه‌ها را با کاستن از منافع کارگران یا تقلب در مفاد یا مشخصات قرارداد سرشکن کند. تعاونی همیشه وفاداری به مفاد قرارداد را اصلی مقدس در نظر گرفته‌اند که همین امر به آوازه و وجهه آن افزوده است. از آنجا که پروژه‌های عمومی در هند به فساد و تقلب شهره‌اند، این محدودیت‌ها مانعی جدی می‌آفرینند.

مزیت این تعاونی در رقابت، از بهره‌وری کاری بالای آن ناشی می‌شود و این بهره‌وری هم از استفاده مؤثر از فناوری و هم از پشتکار و مهارت کارگران - سرمایه‌ای حیاتی برای فرآیندهای کاری‌ای که به کارگر زیاد نیازمند است - سرچشمه می‌گیرد. برای نمونه، کیفیت و هزینه یک جاده ماکادام عادی به ضخامت لایه‌های مختلف، اثربخشی خاک سرخ، مخلوط کردن یکدست قیر، و به کارگیری به‌هنگامش در لایه فلزی. هر مرحله مستلزم مهارت، پشتکار و تعهد کارگران است. به همین قیاس، در فرآیند ساخت، بتون‌ریزی نیازمند همکاری بسیاری از کارگران است. گذشته از این، کارگران انگیزه دارند که

از برنامه زمانی عقب نمانند و از اتلاف غیرضروری زمان که برای اتمام موفقیت‌آمیز و به هنگام طرح‌ها حیاتی است، دوری کنند. بنابراین مهارت و تعهد کارگران - نه ناظران یا مدیران - سرمایه‌های بزرگ تعاونی‌ها هستند. جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل مشارکت فعالانه در تصمیم‌گیری را اولویت داده‌اند و در عین حال کماکان بسته‌های تشویقی ارائه می‌کند و شرایط کاری مثبتی فراهم می‌کند.

ماشینی شدن کارگاه‌ها را دگرگون کرده است و بسیاری از مشاغل مرتبط با ساخت‌وساز غیرضروری یا مهارت‌زدایی شده است. از این گذشته، دگرگونی آهنگ و شتاب کار که با ماشینی‌شدن در ارتباط است، می‌تواند حس مشارکت و رشته‌های همبستگی را سست کند. تعاونی که از این خطرات بالقوه آگاه است، پاسخش به این معضلات این است که دموکراسی را به سه شیوه تعمیق بخشد: با تعهد عمیق‌تر به تصمیم‌گیری شفاف و باز؛ با اولویت‌بندی مجدد بر اساس بازخورد کارگران؛ و بهتر کردن برنامه‌های آموزش مهارت‌هایش.

خطر نهفته دیگر افول تعهد درمیان کارگران کنونی است. تا همین اواخر، اکثر اعضا، خویشاوندان نسل پیشگام بودند، اما امروزه بسیاری از کارگران جدید پیوندهای خویشاوندی یا محلی ندارند. بسیاری از مشارکت‌کنندگان نگران کیفیت تصمیمات در مجمع‌های عمومی سالانه‌اند و رغبت کارگران به انجام کار اضافی سست شده است. راه حل راحت و آسانی برای این جریان وجود ندارد مگر آموزش مستمر درباره تاریخ تعاونی، سنت‌های آن یعنی تعهد و فداکاری، و اصولی که از جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل چیزی را که امروز می‌بینیم، ساخت. بنابراین بقای جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل در مقام یک تعاونی اصیل و واقعی، کاری است سیاسی. این تعاونی باید ارزش‌های راجع به تعاون و همکاری را در جامعه‌ای که ارزش‌های بازار بر آن سلطه دارند، پدید آورد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Michelle Williams <michelle.williams@wits.ac.za>

< تعاونی‌های موندرائون: کامیابی‌ها و چالش‌ها

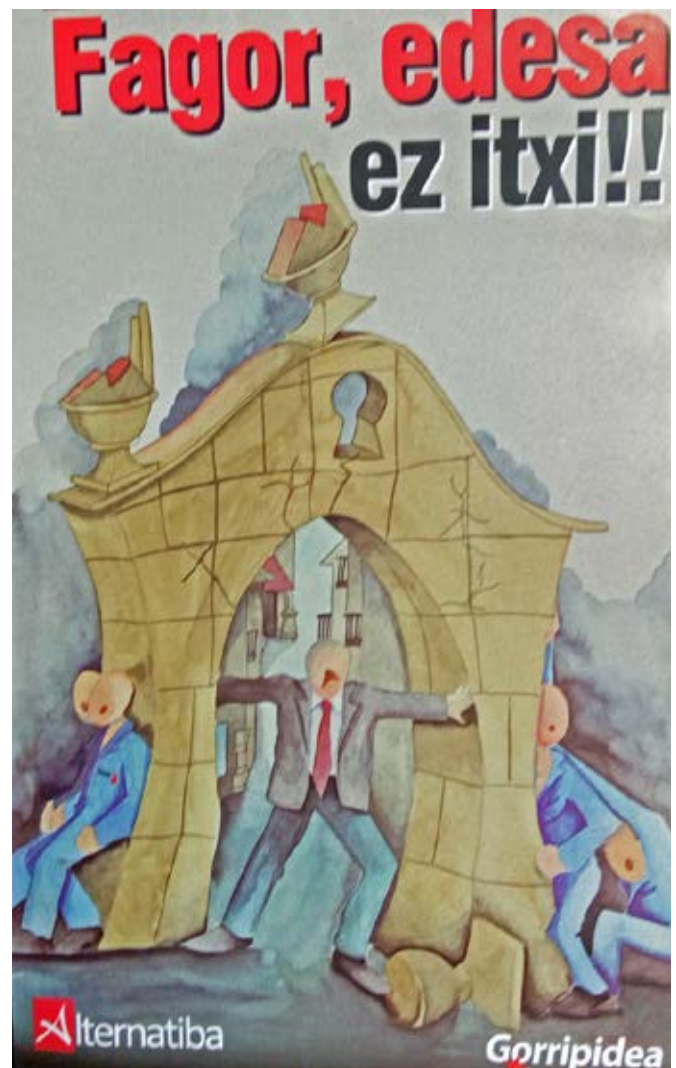
شارین کازمیر، دانشگاه هافسترا، ایالات متحده آمریکا

ورشکستگی فاگور، بنگاه سازنده لوازم خانگی، گل سرسبد بنگاه‌های موندرائون

موندرائون در منطقه اسپانیایی باسک واقع شده است و بارها از آن به عنوان یک مدل موفق بحث شده است. بسیاری گروه موندرائون را موفق‌ترین شرکت تعاونی تحت مالکیت کارگران در جهان تلقی کرده‌اند. این گروه که در آغاز یک طرح نیکوکاری کاتولیک بود، اکنون بیش از ۲۵۷ فعالیت مالی، صنعتی، خرده‌فروشی و پژوهشی و توسعه‌ای دارد و نزدیک ۷۴۰۰۰ نفر را استخدام کرده است. این تعاونی‌ها همه چیز تولید می‌کنند از لوازم آشپزخانه تجاری (با نام تجاری فاگور (Fagor)) گرفته تا روبات‌های صنعتی؛ فروشگاه‌بزرگ خرده‌فروشی اروسکی (Eroski) بابت ۲۰۰۰ نمایندگی‌ای که در سراسر اروپا دارد به خود می‌بالد؛ و بانک کاجا لابورال (Caja Laboral) و تعاونی امنیت اجتماعی برای اعضا و کسب‌وکارهای وابسته خدمات مالی فراهم می‌آورد. این تعاونی‌ها هنوز عضو اتحادیه کارگری نشده‌اند و از خارج از شرکت سهام‌دار ندارد. در عوض، هر کارگر یا مدیر در مقام یک عضو در شرکت سرمایه‌گذاری می‌کند و در مجمع عمومی تنها یک رأی دارد. هر تعاونی نماینده‌ای در کنگره تعاونی‌ها که محل اتخاذ تصمیم‌های گسترده و ارائه طرح‌های جامع است، دارد.

موندرائون از حیث اندازه و کامیابی در میان تعاونی‌های آزمایشی بی‌همتاست و دستاوردهای بسیار زیادی داشته است که جملگی ستایش‌برانگیزند. این تعاونی‌ها مشاغل اعضایشان را در سرزمین باسک حتی در زمان بحران‌های اقتصادی حفظ کرده‌اند. از آنجایی که در این تعاونی‌ها خوی همبستگی است، اعضا کاهش حقوق را می‌پذیرند و وجوه بیشتری را سرمایه‌گذاری کنند و به وقت ضرورت میان تعاونی‌ها جابه‌جا می‌شوند. موندرائون حقوق پردرآمدترین مدیران را تا سقف نه برابر کم‌درآمدترین کارگران پایین آورده است؛ نسبتی که در مقایسه با نسبت بالاترین و پایین‌ترین درآمد در اسپانیا یعنی ۱۲۷ به ۱، در خور توجه است. اصل محوری موندرائون یعنی حاکمیت کارگر بر سرمایه در توزیع مازاد در حساب‌های سرمایه اعضا در بانک کاجا لابورال مشهود است که در آنجا به عنوان اندوخته‌ای خصوصی نگهداری می‌شود اما تنها برای سرمایه‌گذاری در تعاونی در دسترس است.

اما در حالی که موندرائون اغلب برای کسانی که خواهان یک جایگزین واقعی و جهانی برای سرمایه‌گذاری‌اند، نقطه آغاز است، مسائل بغرنج درباره کارگران عادی، تعاونی‌ها، شرایط کاری و طبقه اغلب در حاشیه



در پی بحران مالی و شورش‌های ضد ریاضتی، علاقه روبه‌رشدی به پرورش مناسبات اجتماعی غیرسرمایه‌دارانه و اقتصاد همبستگی در ایالات متحده آمریکا و اروپا وجود دارد: دانشگاهیان و دیگر مدافعان این امر استدلال می‌کنند که تعاونی‌های تحت مالکیت کارگران، امنیت شغلی فراهم می‌کند و به کارگران قدرت کنترل می‌بخشد و همبستگی را تشویق می‌کند. آنان برآنند که این دگرگونی‌ها بذر سوسیالیسم یا دست‌کم سرمایه‌داری‌ای دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر را می‌کارد - پیامی خوشایند پس از دهه‌ها نتولیرالیسم مهلک.

آیا شرکت‌های وابسته می‌توانند مبدل به تعاونی شوند؟ گرچه کنگره تعاونی سال ۲۰۰۳ بر ضرورت گسترش مشارکت و دموکراسی تأکید کرد، چارچوب‌های قانونی ملی، این کار را دشوار کرده‌اند. سازمان غیرانتفاعی موندرائون امیدوار است که یک شبکه اقتصادی اجتماعی در سطح جهانی را تقویت کند که به اتحادیه کارگران فولادسازی یاری رساند تا در ایالات متحده تعاونی‌های متکی به اتحادیه ایجاد کند و با شرکت تجاری تازه راه‌اندازی شده دستگاه‌های خشک‌شویی در پی‌تسبرگ همکاری کند. با این حال، حتی گرچه هدف شرکت‌های وابسته موندرائون نه به حداکثر رساندن سود برای سهام‌داران بل حفظ تعاونی‌ها و مشاغل سرزمین باسک است، عملکرد این شرکت‌ها کماکان مانند شرکت‌های متعارف است.

بسیاری از تحلیل‌گران با اشاره به کوشش‌های گروه موندرائون در تعلیم کارگران در مکزیکو و در تبدیل بنگاه‌های خصوصی به تعاونی در گالیسیای اسپانیا، اطمینان دارند که این گروه با مستخدمین غیرعضویشان رفتار خوبی دارند. اما برخی دیگر استدلال می‌کنند که راهبرد جهانی موندرائون اثبات می‌کند که تعاونی‌ها در دریای سرمایه‌داری نمی‌توانند نجات یابند: تعاونی‌ها هم هنگام روبه‌رو شدن با رقابت، به شرکت‌های سرمایه‌دارانه تنزل می‌یابند یا به کلی از هم می‌پاشند.

با این حال، این معضلات پیشینه‌ای طولانی‌تر دارند. در اواخر دهه ۱۹۸۰، دریافتیم که شرایط کاری، مشارکت در تصمیم‌گیری و هویت کارگران در یک تعاونی فاگور بهتر از کارخانه سرمایه‌دارانه در مجاورت آن که محیط کار نیست. گذشته از این، اعضای تعاونی نشان داد که با جنبش کارگری باسک - که در آن زمان بخشی از یک ائتلاف فعال چپ‌گرای بود - همبستگی اندکی دارد. موندرائون به عنوان یک نهاد، از این سیاست‌ها دوری جست و اعضای تعاونی در حالی به کارشان ادامه دادند که کارگران دست به اعتصاب زده بودند.

موندرائون ممکن است پناهمگاهی به نظر رسد که از سرمایه‌داری در امان است، اما درس‌های مهمی در تجارب زیسته آن وجود دارد، خصوصاً اگر کارگران - اعضا، کارگران قراردادی، کارگران مزدبگیر - و جنبش‌های طبقه کارگر را در کانون توجه قرار دهیم. نقش تعاونی‌ها در ساختن یک جنبش کارگری و اجتماعی گسترده چیست و انگیزه‌های برابری‌خواهانه موندرائون چگونه ممکن است که یک دید سیاسی گسترده‌تر را تقویت کند؟ موندرائون نقطه آغازی را برای اندیشیدن به جهان بدون سرمایه‌داری فراهم می‌کند - اما الگویی به همان سان که به خاطر مدل کسب‌وکاری که در بر دارد ارزشمند است، به خاطر پرسش‌های دشواری که دربارهٔ طبقه و قدرت طرح می‌کند، نیز با ارزش است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Sharryn Kasmir <sharryn.m.kasmir@hofstra.edu>

گرچه تعاونی‌های موندرائون در سرزمین باسک متمرکز شده‌اند، اما در سال ۱۹۹۰ جهانی شدند و اکنون کنترل ۱۰۰ شرکت خارجی وابسته و سرمایه‌گذاری‌های مشترک را - عمدتاً در کشورهای درحال توسعه و پسااوسوسیالیستی با دستمزدهای پایین یا بازارهای در حال گسترش - در دست دارند. این شرکت‌ها تحت مالکیت کارگران نیستند و کارگران‌اش از همان حقوق یا امتیازات اعضای تعاونی‌ها برخوردار نیستند. حتی در سرزمین باسک و اسپانیا نیز تعاونی‌های صنعتی و خرده‌فروشی شمار درخور توجهی از کارگران موقت‌شان را بر پایه قراردادهای کوتاه مدت استخدام می‌کنند. امروزه، تنها نیمی از کسب‌وکار موندرائون، به صورت تعاونی اداره می‌شود و تنها یک سوم کارگزارانش، اعضای آن‌اند.

به سال ۲۰۱۳، شرکت لوازم خانگی فاگور، یکی از قربانیان بحران مالی ۲۰۰۸ که بازار مسکن و لوازم خانگی را زیر و رو کرد، اعلام ورشکستگی کرد. گروه موندرائون سال‌ها فاگور را حمایت مالی کرد، اما در اثر سرمایه‌گذاری‌های این شرکت در ۱۸ کارخانه در ۶ کشور، این حمایت بیشتر و بیشتر طاقت‌فرسا شد. تعاونی‌های وابسته به موندرائون دیگر تمایلی به حفظ فاگور نبودند. این ورشکستگی ۵۶۰۰ شغل را تهدید می‌کند.

این رویداد، به شهر موندرائون که ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد، لطمهٔ شدیدی زد. اعضای فاگور در موندرائون و شهرهای دیگر پیش از موعد بازنشسته شدند یا به دیگر تعاونی‌ها منتقل شدند، اما ۳۵۰۰ مستخدم شرکت‌های وابسته به فاگور نتوانستند به‌طور مشابهی حفاظت شوند. سرنوشت‌شان و وضع و شرایط مستخدمین‌شان به همان اندازه با تاریخ موندراگون گره خورده است که اصول تعاونی، ساختارهای دموکراتیک و توزیع مازاد بین اعضا.

در وراتلاو (Wroclaw) لهستان، اعتصاب بر سر دستمزد پایین و سرکوب اتحادیه‌ها، پرسش‌هایی را درباره نیروی کار فاگور، اعضای تعاونی در سرزمین باسک، کارگران موقت در اسپانیا و کارگران مزدبگیر در شرکت‌های وابسته پیش می‌کشد. آیا امنیت شغلی، دستمزد مطلوب و محیط کار مشارکتی در سرزمین باسک بر استثمار کارگران در جای دیگر متکی است؟

یک مطالعه درباره شرکت‌های وابسته موندرائون در چین که کارخانه‌های تحت مالکیت تعاونی را با شرکت‌های سرمایه‌دارانه تحت مالکیت شرکت‌های خارجی کشف کرد که در هر دو دستمزدها پایین، ساعات کاری بالا و شرایط کاری سخت است. تعاونی‌های موندرائون درست مانند رقیبان سرمایه‌دار خود، در چین سرمایه‌گذاری کردند تا با هزینه‌ای کم کالاهایی که به نیروی کار زیادی محتاج است، تولید کنند و نزدیک بازارهای نوظهور باشند - راهبردی که اعضای تعاونی هنگامی که به دنبال کردن راهبردی بین‌المللی رأی دادند، پذیرفت‌اند.

< جنبش ضد دلالی در یونان

تئودوروس راکوپولوس، دانشگاه برگن، نروژ

مواجه تعاونی‌های مردمی‌ای را سامان دادند تا غذا توزیع کنند، به کشاورزان یاری دهند که مستقیماً مواد غذایی را در بازارهای موقتی کشاورزان به مشتریان بفروشند. در سال‌های ۲۰۱۲-۱۳، نزدیک ۸۰ تا از این گروه‌ها در یونان مشغول فعالیت بودند؛ فقط در سالونیک، در اوج شکوفایی این جنبش و در نیمه دوم سال ۲۰۱۳، نزدیک ده تا از این بازارهای «موقت» که هر یکشنبه برپا می‌شوند و هزاران نفر در آن شرکت می‌کنند، وجود داشت.

این جنبش ضد دلالی پیرامون تعاونی‌های غیررسمی‌ای که توزیع مواد غذایی را مدیریت می‌کنند، سازمان یافته‌اند. کنش باوران شهری بازارهای کشاورزان را در محله‌های فقیر و طبقه متوسط نشین و در میدان‌ها، پارک‌ها و پارکینگ‌ها برپا می‌کنند. این بازارهای فی‌البداهه سازمان یافته‌اند تا از دلالی در بازار پرهیز شود. حذف حق‌العمل دلالان، فرآورده‌های تازه را دسترس‌پذیر می‌سازد. کنش باورانی که با کشاورزان مناطق روستایی اطراف در تماس‌اند، آنان را به بازارهای که برپا کردند، فرامی‌خوانند و با آنها همکاری درازمدت برقرار می‌کنند. این کنش باوران اسلوبی منظم و غیررسمی پدید آورده‌اند؛ کشاورزان فرآورده‌های تازه‌شان را نیمی از قیمت معمول خرده‌فروشی می‌فروشند. این مناسبات در قراردادهایی صورت رسمی یافتند که در آنها قید شده است که کشاورزان به طلوع طلایی (Golden Dawn) رأی ندهند (حزب نفونازی، اخیراً در شمار کرسی‌های پارلمان سومین رتبه را دارند) یا خط‌مشی‌های نژادپرستانه را پشتیبانی نکنند.

< جنبش ضد دلالی در خواب زمستانی

امروزه، این مراکز غیررسمی توزیع فرآورده‌های کشاورزی، بسیاری از نیازهای اساسی خانواده‌های محلی را تأمین می‌کنند. با وجود این، پس از اوج شکوفایی‌شان در اواخر سال ۲۰۱۳، دامنه، عمل و حتی هویت‌شان افت و خیز داشته است. برخی از گروه‌های ضد دلالی اخیراً غیرفعال و خاموش‌اند، دیگر کمتر به طور منظم فعالیت‌های بازاری انجام



دادوستد سیب‌زمینی در سالونیک

و صعود تدریجی سیریزا (Syriza) (ائتلاف چپ رادیکال) به قدرت دارد. با این حال، این هم‌پوشانی اکنون دوراهی بغرنجی برای کنش باوران پدید آورده است: با کامیابی‌های انتخاباتی و تصمیم اخیر حزب به پذیرش اقدامات ریاضتی تازه، کنش باوران اقتصاد همبستگی با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو شده‌اند.

< جنبش در عمل

این آزمایش‌ها -بازار دادوستد پایایی و دادوستد زمانی مهارت (timebank) و نیز تأمین رفاه اجتماعی بر بنیاد تعاونی مانند کیلینیک‌ها و درمان‌گاه‌های اجتماعی که حول گروه‌های تعاونی عمدتاً غیررسمی پیکربندی شده‌اند - جایگزین‌هایی برای ریاضت اقتصادی پیشنهاد کرده‌اند. نواحی طبقه کارگر و طبقه متوسط در شهرهای یونان، نمونه‌های درخشان و سرزنده‌ای از تعاونی‌سازی غیررسمی را، خصوصاً میان سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴، تجربه کرده است.

در سالونیک (از حیث بزرگی دومین شهر یونان) بسیاری از ساکنین مرکز شهر و برخی حومه‌های محبوب از جنبش «ضددلالی» منتفع شدند. شرکت‌کنندگان بی‌جیره و

تعاونی‌ها غالباً واکنش توده مردم‌اند نسبت به بحران‌های اقتصادی از آن نوعی که یونان از شش سال گذشته با آنها مواجه بوده است. تعاونی‌ها تورهای ایمنی اجتماعی برای کارگران فراهم می‌کنند، مشاغل را در زمان گذار یا کساد یا رکود -از رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ آمریکا گرفته تا مخمصه پساسوسیالیستی اروپای شرقی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و بحران اقتصادی‌ای که در سال ۲۰۰۱ گریبان آرژانتین را گرفت- نجات می‌دهند. از آنجا که یونان با رکودی مستمر روبه‌رو شده است -در سال ۲۰۱۵، نرخ بیکاری به بالای ۲۷٪ رسید- مجموعه‌ای از نیروها بسیج شدند تا شبکه‌ای به شدت سیاسی شده از تعاونی‌های غیررسمی را پیروارند که بر سامان‌دهی اجتماعی زندگی روزمره در وقت بحران و سپهر پر طنین سیاست، متکی باشد. گروه‌های مردمی‌ای که در سراسر یونان پراکنده شده بودند، موج تازه‌ای از رادیکالیزه‌شدن را با برساختن اقتصاد اجتماعی مبتنی بر دوسویگی که گاهی اقتصاد «همبستگی» یا اقتصاد «جایگزین» خوانده می‌شود، بیان کردند.

توسعه این شبکه غیررسمی از گروه‌های مردمی در پنج سال گذشته، پیوند نزدیکی با محبوبیت روبه‌افزایش چپ‌های یونانی

می‌دهند یا به کلی رهپاشان کرده‌اند.

معضل اصلی جنبش ضددلالی از بافتاری غیردوستانه سرچشمه گرفته است. تعاونی‌خواهان هنگامی که نتوانستند برای بازارهای میدانی‌شان مجوز بگیرند با تعقیب قانونی پلیس مواجه می‌شدند و برخی از کشاورزان به خاطر «سکونت غیرقانونی در اماکن عمومی» -اتهامی قانونی که معمولاً آن را انجمن بازاریهای باز سالونیک که گروه ذی‌نفوذی از دلالان است، مطرح می‌سازند- با جریمه روبه‌رو شده‌اند. خستگی شخصی هم در این امر نقش ایفا می‌کند: بی‌میلی کشاورزان برای به عهده گرفتن نقش رهبری در سازمان‌دهی بازارها، بسیاری از کنش‌باوران را دلسرد کرد.

معضل دوم پیچیده‌تر است و با دغدغه کنش‌باوران راجع به اینکه آیا این فعالیت‌های غیررسمی می‌تواند بهبودیابی را تضمین کند یا خیر. بسیاری از کنش‌باوران دربارهٔ تعاونی‌سازی بحث کردند، اما شاید این فرآیند نیازمند چارچوب سیاسی و حقوقی پیشرفت‌خواهانه باشد.

البته چنین کوشش‌هایی را دولتی پیشرفت‌خواه یاری رسانده است. در اوایل ژانویه ۲۰۱۵، چند ماه پیش از آنکه حزب سیریزا وارد کابینه شود، این جنبش دوره‌ای از خاموشی را آغاز کرده بود. کنش‌باوران که با قهر و اجبار دولتی مواجه شدند و نتوانستند کاملاً کشاورزان را مجاب کنند که با جنبش همکاری مستقیم داشته باشند، به اوضاع و احوال مطلوب‌تری برای «اقتصاد همبستگی»‌شان امید بستند. آنان که منتظر تغییری در حکومت بودند، از کوشش برای تقویت تعاونی‌های غیررسمی تن زدند. برخی از شرکت‌کنندگان انجمن‌های گروه دغدغه‌هایی راجع به «گزینش درونی» مطرح ساختند، اما اغلب کنش‌باوران اقتصاد همبستگی انتظار دارند (به قول یکی از این کنش‌باوران) «جناح چپ اداره دولت را به دست گیرد»، فضای کاملاً متفاوتی برقرار شود. در حقیقت، بسیاری از نشست‌های گروه گرد این ایده می‌گشت که «ما داریم کاری را می‌کنیم که دولت بایستی انجام دهد» و یکی از رهبران اصلی و پیش‌تاز

در یکی از نشست‌های انجمن پیشنهاد کرد که «این جنبش به راحتی می‌توانست به بسیجی از کشاورزان بدل شود که دولتی اجتماعی هم یاری بخش آن باشد». خصوصاً وقتی اعضای سیریزا مشارکت (یا چنان‌که یکی از کنش‌باوران با لحنی نیمه جدی-نیمه شوخی به من گفت، «رخنه کردن») را آغاز کردند، این درک روشن وجود داشت که سیریزا «عصری تازه را برای اقتصاد اجتماعی» تحکیم می‌بخشد.

< سیریزا بر مسند قدرت

این حزب که انتخاب شدنش را پیش‌بینی کرده بود، سازمانی چتری پدید آورد بدین منظور که پیوند میان گروه‌ها و میان گروه‌های غیررسمی و دولت را محکم‌تر کند. این سازمان نوعی شهرت برای اقتصاد همبستگی فراهم کرد و محبوبیت خود سیریزا را نیز طنین‌انداز کرد. اما خط‌مشی این حزب هدف آن را توسعه جنبش در سطح توده مردم نگذاشت بل در عوض شاهد وضعیت پیچیده‌ای بوده‌ایم که کنش‌باوران گوناگون روزبه‌روز به سیریزا می‌پیوستند حال آنکه دیگران از جنبش به کلی کناره می‌گرفتند.

در این اثنا، گرچه برخی از شهرداری‌های پیشرفت‌خواه سازمان‌دهی بازارهای ضددلالی‌شان را آغاز کرده‌اند، اقتصاد همبستگی غذا رفته‌رفته از حیث شمار کنش‌باوران و گیرایی رو به تحلیل رفته است. این روزها اکثر گروه‌های مردم‌بنیاد در برزخ و بلا تکلیفی به سر می‌برند و میان آنچه برخی کنش‌باوران «گزینش دورنی» می‌خوانند و دیگران «تحکیم»، در تردیداند. برخی از کنش‌باوران برای توصیف این دگرگونی ناقص که به دست دولت صورت گرفت، از مفهوم مشهور «آناسزی (anathesi)» که تقریباً ترجمه آن می‌شود تفویض کردن و ورزه آن سیاست تفویضی این ایده را بازمی‌تابد که جنبش‌های مردمی می‌توانند انرژی و توان‌شان را به سیاست تثبیت‌شده تفویض کنند و از این رو فعالیت‌شان را کاهش دهند.

به طور ناسازنمایی در حالی که اقتصاد اجتماعی تعاونی و مردمی از رهگذر سیاست پیشرفت‌خواهانه حکومتی از جناح چپ

رادیکال بیان شده است، سیریزا در زمان به قدرت رسیدنش، ثابت کرد که مانعی بر سر راه توسعه اقتصاد همبستگی است، واقعیتی که در پیوند میان این حزب و گروه‌های غیررسمی و از آن مهم‌تر در این انتظار که جناح چپ اقتصاد همبستگی را حمایت می‌کند، جای دارد. (شعار اصلی در انتخابات ژانویه به وضوح این جمله بود «امید دارد می‌آید»).

روح جنبش همبستگی، بسیج سیاسی، فروکش کرده است و با این حال ردپای پررنگی از جنبش ضددلالی را کماکان می‌توان در منظره سیاسی سالونیک مشاهده کرد. درمانگاه‌ها و کلینیک‌های اجتماعی همچنان فعال‌اند و نسبتاً صورت رسمی یافته‌اند و فروشگاه‌های تعاونی غذا که به دست جنبش ضددلالی برپا شد، بسیار موفق بوده است. در این میان، شکست مفتضحانه سیریزا در متوقف کردن ریاضت اقتصادی -در حقیقت معرفی بسته معاضدتی و ریاضتی- چپ نهادین را در چشمان بسیاری از شرکت‌کنندگان اقتصاد همبستگی از مشروعیت انداخت و شاید شکاف میان مردم و حکومت را عمیق‌تر کرد. نظر به ظهور دوباره ریاضت، حکومت آزادی عمل ندارد تا چارچوبی قانونی بسازد که از تعاونی‌ها و اقتصاد همبستگی حمایت کند و آنها را ارتقا بخشد. آیا این تغییر می‌تواند به جنبشی که به زبان یک کنش‌باور این حوزه «از ضرورت مادی و خشم عاطفی سرچشمه می‌گیرد» جان تازه‌ای بدمد؟ بایستی صبر کرد و دید که آیا این پویش‌های تازه می‌تواند به جنبش همبستگی جان دوباره‌ای بخشد یا رابطهٔ پریشان و آزاردهندهٔ شرکت‌کنندگان را با سیاست نهادین شکل دوباره‌ای بخشد. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

luto Theodoros Rakopoulos <trakopoulos@gmail.com>

۱. این مقاله بر پژوهشی میدانی مبتنی است که با حمایت مالی بنیاد ونر-گرن در خصوص پژوهش انسان‌شناختی انجام شد.

< بنگاه‌های باز یافته در آرژانتین

جولیان ریان، دانشگاه بئوس آیرس، آرژانتین

کارخانه سرامیک‌سازی زنون، که در سال ۲۰۰۱ به تصرف کارگران درآمد، یکی از مهمترین کارخانه‌های باز یافته آرژانتین است.



بی‌سابقه‌ای شد و فضا را برای فعالیت‌های تجاری باز یافته کارگری مهیا کرد تا تبدیل به یک جنبش اجتماعی شود. برای جامعه‌ای که فرهنگ کار در آن اینچنین پررنگ است، اعتراض علیه بی‌کاری تبدیل شد به پروژه‌ای گسترده و مشروع.^۱

همچنان که بحران سیاسی و اقتصادی-اجتماعی فروکش کرد، بعضی از دانش‌پژوهان نیز بر این تصور بودند که بنگاه‌های باز یافته کارگری نیز به مرور محو شوند، اما این اتفاق نیفتاد. شکل پایین نشان می‌دهد اگرچه شمار کارخانه‌های باز یافته کارگری در سال ۲۰۰۲ به اوج خود رسید، تصرف کارخانه‌ها ادامه یافت حتی با اینکه اقتصاد بهبود یافته و نرخ بی‌کاری پایین آمده بود. کارگران ابزار اجتماعی جدیدی در اختیار داشتند، که در زمینه‌های تازه‌ای نیز همچنان به کار می‌بستند. دو عامل این فرایند تصرف کارخانه‌ها را توسط کارگران تشدید می‌کردند: نرخ بی‌کاری که، اگرچه داشت پایین می‌آمد، همچنان قابل توجه باقی مانده بود (در حدود ۷٪ در طی چند سال گذشته) و شرایط سیاسی (دست کم در سطح فدرال) که تضاد چندانی با این فرایند نداشتند.

بنگاه‌های باز یافته کارگری به نظر همچنان به کار خود ادامه خواهند داد. بر طبق نظر Programa Facultad Abierta (برنامه باز آکادمیک) از دانشگاه بوئنوس آیرس، ۳۱۱ نمونه از فعالیت‌های تجاری باز یافته کارگری ۱۳۶۴۲ کارگر را در سال ۲۰۱۳ در آرژانتین استخدام کردند. اگرچه نیمی از این شرکت‌ها در منطقه‌ی متروپولیتن بئوس آیرس

صبح یازدهم آگوست ۲۰۱۴ است. در محله‌ی گرین بئوس آیرس هستیم: چهارصد کارگر در دانیل گرافیک با اعلامیه‌ای بر سر در کارخانه روبرو می‌شوند، که اعلام می‌کند شرکت چندملیتی آنها فعالیتش را در آرژانتین متوقف کرده است. کارگرها اجتماع می‌کنند و کارخانه را تصرف می‌کنند. در میان خود تعاونی سازماندهی کرده و خیلی زود تولید را از سر می‌گیرند.

کارگران شرکت دانیل از استراتژی‌ای بهره بردند که بیش از سیصد شرکت در آرژانتین از سال ۲۰۰۰ به این سو به کار بسته بودند. کارگران شرکت‌های بحران زده اغلب تعاونی‌های کارگری سازمان داده و فرایند تولید را خودشان به دست می‌گیرند و از شغلشان دفاع می‌کنند. این استراتژی‌های دفاعی تجلی ویژگی‌های اصلی کار گروهی هستند — دموکراسی، مشارکت داوطلبانه و مالکیت جمعی — و شرکت‌هایی خلق می‌کنند که دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر از اسلافشان عمل می‌کند.

کارگران در اواخر دهه ۱۹۹۰ شروع کردند به «احیا کردن» بنگاه‌های تجاری در آرژانتین، به خصوص پس از بحران سراسری سال ۲۰۰۱. اصلاحات نتولیبرالی دهه ۱۹۹۰ اقتصاد مملکت را به بن‌بست کشیده بود، اما بحران سراسری آرژانتین از فعالیت‌های تجاری باز یافته کارگری به دو طریق حمایت کرد. نخست، در این مدت چندین کارخانه بسته یا ورشکسته شدند، و نرخ بی‌کاری و عدم ثبات شغلی به نحو بی‌سابقه‌ای بالا رفت. دوم، این بحران شدید سیاسی منجر به ناآرامی و منازعات

می‌گیرد. فعالیت‌ها تجاری کارگری همچنین با چالش گرفتن مالکیت قانونی اصناف تولیدی برای کارگران روبرو هستند. کارگران امید خود را به قانون استفاده از حق سلب مالکیت و قانون حق استفاده اقشار محلی بسته اند تا مشکلات مربوط به حق مالکیت‌شان را حل و فصل کند، به همین دلیل نتایج به حمایت مسئولین محلی و قضات بستگی دارند.

در سال ۲۰۱۱، قانون ورشکستگی یا Ley de Concursos y Quiebras اصلاح شد تا در صورت ورشکستگی، کارگران تعاونی‌ها بتوانند از اعتبار کارگری (acreencias laborales) برای خرید شرکت ورشکسته شده استفاده کنند. علی‌رغم این موضوع، این قانون در همه موارد قابل اجرا نبوده و صرفاً همین اواخر مورد استفاده قرار گرفته است. در این پس‌زمینه حقوق مالکیت نامشخص، کارگران با خطر اخراج مواجه هستند. همچنان که به پایان این مقاله نزدیک می‌شدم، خبر رسید که پلیس کارگران یک رستوران اخیراً بازیافته در لروبا را اخراج کرده است، در حالی که کارگران هتل به‌تازگی بازیافته بوئن نیز با خطر اخراج روبرو هستند. اگرچه فعالیت‌های تجاری احیاشده مشروعیت اجتماعی دارند، قانون هنوز آنها را به رسمیت نشناخته است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Julián Rebón <julianrebon@gmail.com>

۱. در سال ۲۰۱۲، مؤسسه جینو جرمانی در دانشگاه بئونس آیرس در منطقه متروپولیتن بئونس آیرس دست به آمارگیری زد. نتایج حاکی از آنند که ۷۳٪ جمعیت از وجود فعالیت‌های تجاری احیاشده کارگری آگاه بودند و ۹۳٪ از جمعیت به آن به چشم فعالیتی مثبت نگاه می‌کردند.

قرار دارند، ۲۱ محله از ۲۴ محله کشور فعالیت‌های بازیافته کارگری را در خود جای داده اند. این فعالیت‌ها اغلب شامل شرکت‌های کوچک و متوسط در بخش‌های تولیدات فلزات، گرافیک، الیاف و غذا می‌شوند.



منبع: گردهمایی شده با استفاده از اطلاعات حاصله از برنامه بازآکادمیک، دانشگاه بئونس آیرس.

بنگاه‌های بازیافته موفق شده‌اند تا مشاغل متعددی را تولید و حفظ کنند، و تنها محدودی از آنها مجبور به متوقف کردن فعالیت‌های خود شده اند. با این همه، با تنش‌ها و چالش‌های گوناگونی روبرو هستند. برای نمونه، تحت قانون کنونی، کارگرانی که امورات کارخانه ای خاص را به دست می‌گیرند به عنوان کارگران خودمختار شناخته می‌شوند، که باعث می‌شود تا از مزایای بازنشستگی، بیمه سلامت، و مزایای شغلی برای خانواده‌شان کاسته شود. تعاونی‌های کارگری در حال حاضر خواستار آنند که دولت بالاخص مدیریت کارگری را به رسمیت شناخته و به آنها همان مزایای اجتماعی تعلق بگیرد که به کارمندان تعلق

< پایان جهان یا پایان سرمایه‌داری

لزلی اسکلیپر، مدرسه اقتصادی لندن، انگلستان

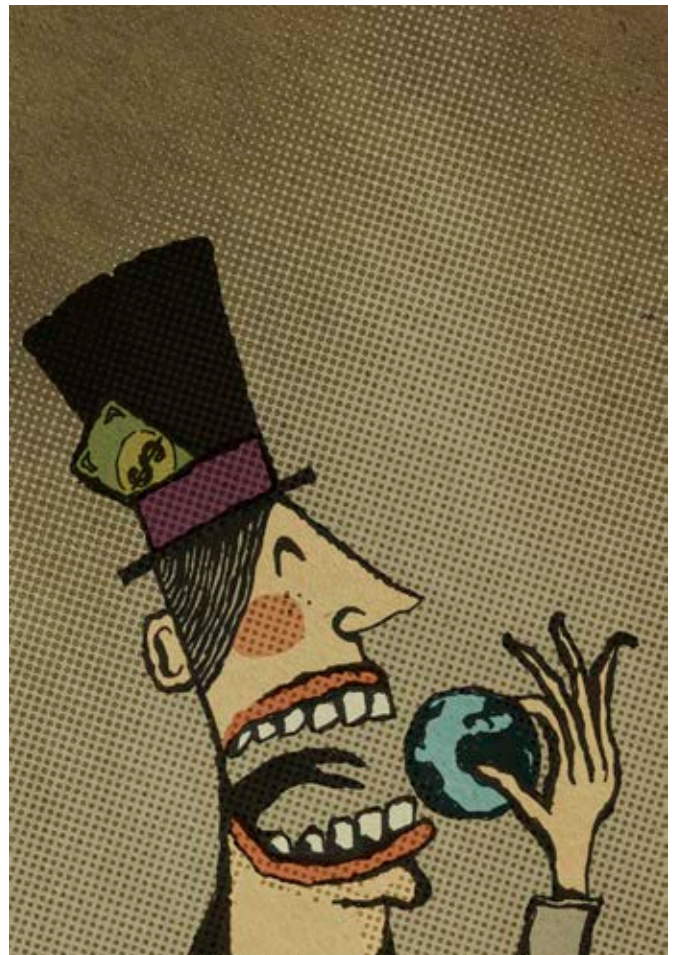
تصویرسازی از آریو

که آفریده‌اند، می‌توان دید.

چرا جهانی شدن سرمایه‌دارانه محکوم است که در به ارمغان آوردن خوشبختی، خوشی و صلح برای کل بشریت عاجز باشد؟ کاستی‌های مرگ‌بار سرمایه‌داری، یکی بحران قطب‌بندی طبقاتی (ثروتمند، ثروتمندتر می‌شود و فقرا همیشه در کنار ما هستند و طبقه متوسط به طور روزافزونی آسیب‌پذیرتر می‌شوند) است و دیگری ناپایداری زیست‌بومی (پیامد گریزناپذیر عقاید جزمی سرمایه‌دارانه و سوسیالیستی در باب رشد که فرهنگ و ایدئولوژی مصرف‌گرایی بی‌امان آنها را پشتیبانی می‌کنند). این بحران‌ها را می‌توان به طور مستقیم به طبقه سرمایه‌دار چندملیتی (متشکل از بخش‌های شرکتی، سیاسی، حرفه‌ای و مصرف‌گرا) و نظام ارزشی مسلط‌اش، یعنی فرهنگ و ایدئولوژی مصرف‌گرایی نسبت داد.^۱

در اینجا صرفاً می‌خواهم راهی به سوی عناصر کلیدی گذاری غیرسرمایه‌دارانه و پیشرفت‌خواهانه باز کنم. نخست، اندازه است. شرکت‌های چند ملیتی و دولت‌های رسته‌ای عظیم که سازمان‌های حرفه‌ای عظیم و سازمان‌های عظیم کالاها و خدمات مصرف‌کننده در خدمت آنهاست، بر زندگی مردم در همه جا مسلط است. بنابراین به نظر بدیهی می‌رسد که ساختارهای کوچک‌تر بهتر کار می‌کنند و مردم را قادر می‌سازند که زندگی رضایت‌بخش‌تری داشته باشند. این به معنی خیال بومی‌گرایی در سر پختن نیست؛ دیدگاه من درباره جهانی شدنی رادیکال و پیشرفت‌خواه، شبکه‌ای از تعاونی‌های تولیدکننده-مصرف‌کننده را پیش چشم می‌آورد که در سطوح گوناگون همکاری می‌کنند تا اساساً استاندارد مطلوبی از زندگی را برای همه ساکنین کره زمین فراهم کند.

تعاونی‌های تولیدکننده-مصرف‌کننده چگونه می‌توانند سازمان یابند تا توان بالقوه رهایی‌بخش جهانی‌شدنی عام در جهانی غیرسرمایه‌دارانه را آزاد کند؟ پاسخی ساده و دلگرم‌کننده این است که آنها دست‌کم در مراحل ابتدایی گذار کارا خواهند بود چنان که در حال حاضر میلیون‌ها گروه تعاونی کوچک بومی در سرتاسر جهان مشغول کاراند. مقاله‌های دیگر در این مجموعه مقالات توجه را به سرگذشت کنش‌باوری



گفته‌اند که «تصور پایان جهان آسان‌تر از تصور پایان سرمایه‌دار است، حقیقتی ژرف راجع به عصر جهانی‌شدن سرمایه‌دارانه. درباره شرور سرمایه‌داری خصوصاً در بافتار به اصطلاح سوسیالیسم و کمونیسم‌های اخیر بسیار بیشتر نوشته‌اند تا درباره شکل و شمایل احتمالی جهانی غیرسرمایه‌دارانه. برای فرا رفتن از این عصر، بایستی دوباره بی‌غازیم. استدلال من این است که امید به تغییر پیشرفت‌خواهانه را به بهترین شکل در فرآیند بلندمدت نفی، دوری جستن و سرانجام به زباله‌دان افکندن سرمایه‌داری جهانی، دموکراسی اجتماعی و اشکالی از دولت

باورنکردنی می‌یابند، بینم. یکصد سال پیش سخن گفتن از اینکه اندام‌های انسان را می‌توان با موفقیت پیوند زد یا اینکه می‌توان شاهد رویدادهایی بود که در هر جایی از جهان حیات می‌گسترانند، یا اینکه می‌توان بر ماه گام گذاشت یا اینکه ظرف چند ساعت قاره‌ها را پیمود و ارتباط دیداری در یک چشم بر هم زدن صورت می‌گیرد، باورنکردنی می‌نمود. فریاد حمایت‌طلبی گردهمایی اجتماعی جهانی همین پیام را دربر دارد: «جهانی دیگر امکان‌پذیر است.»

جامعه‌شناسی به جز چند استثناء در باب چنین موضوعاتی خاموش است؛ حتی مطرح ساختن آنها این تهدید ناخوشایند ریشخند شدن از سوی حامیات وبری آزادی از ارزش‌گذاری را در پی دارد. جای تعجب ندارد که مراکز آموزشی عالی و مراکز تأمین بودجه مایل به حمایت از پژوهش‌هایی که در مسیرهای غیرسرمایه‌دارانه پیش می‌روند، نیستند. طنز ماجرا این است که البته حجم گسترده‌ای از پژوهش‌هایی که منتقد بسیاری از جنبه‌های جامعه سرمایه‌دارانه است وجود دارد اما در عمل هیچ یک از آنها خود سرمایه‌داری را به پرسش نگرفته‌اند یا مسائلی پیرامون جامعه غیرسرمایه‌دار مطرح نکرده‌اند؛ حتی اندیشمندی به پیش‌تازی و پیشرفت‌خواهی ای. ا. رایت در کتاب تحسین‌شده‌اش با عنوان تجسم آرمان‌شهرهای واقعی کمابیش به همین نتیجه‌گیری رسیده است.

زمان آن رسیده است که یک جامعه‌شناسی جدید که رادیکال و پیشرفت‌خواه باشد سر بر آورد تا با این چالش نظریه و پژوهش در باب جامعه غیرسرمایه‌دارانه مواجه شود. این کار به چالش کشیدن عقیده جزمی رشد همواره فزاینده، که تکیه‌گاه اصلی جهانی‌شدن سرمایه‌دارانه، دموکراسی اجتماعی و مارکسیسم ارتدوکس است، در پی دارد. این امر هم‌اکنون از رهگذر ایده رشدزدایی صمیمانه مورد بحث است. این ایده یقیناً بدین معناست که از ثروت اغنیا کاسته شود و به ثروت فقرا از حیث دارایی‌های مادی افزوده گردد، گرچه همه از منابع غیرمادی منتفع می‌شوند. فرهنگ و ایدئولوژی مصرف‌گرایی را می‌توان با فرهنگ و ایدئولوژی حقوق بشر و مسئولیت‌ها جایگزین کرد که یکی از بنیادی‌ترین آنها تعهد جدی به استاندارد مطلوب و پاینده‌ای از زندگی برای همه است.

تنها با نادیده گرفتن بازار است که می‌توانیم از پیامدهای فاجعه‌بار و گریزناپذیر جهانی شدن بگریزیم. مسلماً این امر هنگامی کاملاً غیرواقع‌بینانه به نظر می‌آید که نتوانیم به پاشنه آشیل سرمایه‌داری جهانی مصرف‌گرا اذعان کنیم: سرمایه‌داری مبتنی بر حاکمیت مشتری است و مشتریان را نمی‌توان به مصرف خوراک و نوشاک و فرهنگ و اعتیادهای بی‌ارزش وادار کرد. نیروی بازاریابی، تبلیغات و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولتی-شرکتی هولناک است، اما اگر والدین به آگاهی کامل از اینکه چگونه بازار به آنها و فرزندان‌شان آسیب می‌رساند نائل شوند، همچنان می‌توان برای زمین و ساکنین آن امیدوار بود. با وجود اینکه پایان سرمایه‌داری و دولت سلسله‌مراتبی و ضرورت رشدزدایی را به خیال راه دادن کاری است دشوار، هر چه دیرتر به سراغ این کار رویم، ایجاد تغییر دشوارتر است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Leslie Sklair <lsklair@lse.ac.uk>

۱. در کتاب طبقه سرمایه‌دارانه چندملیتی (Oxford: Blackwell, 2001) و جهانی‌شدن: سرمایه‌داری و جایگزین‌هایش (Oxford: Oxford University Press, 2002) درباره این موضوعات نوشته‌ام.

پیشرفت‌خواهانه یا فرایند افزایش آگاهی برمی‌انگیزند، با این حال همانطور که انتظارش می‌رفت همه آنها مشکلاتی دارند. شارین کازمیر نشان داد که به نظر می‌رسد موندرائون -که روزی مهم‌ترین امید جنبش تعاونی بود- به طور گریزناپذیری با چارچوب نظام جهانی سرمایه‌دارانه سازگار شده است. میشل ویلیامز در مطالعه موردی‌اش که همان جامعه تعاونی قرارداد کار یورالانگل در کراالا است، لزوم تأمین شرایط برای کنترل واقعی کارگران را نشان داد، اما نتیجه‌گیری‌هایش حاکی از آن بود که این تعاونی آینده مطمئنی ندارد. پل سینگر در مصاحبه‌اش گفت که گسترش اقتصاد همبستگی در برزیل نتایج دلگرم‌کننده‌ای در خارج کردن مردم از فقر داشته است اما این کار کاری بزرگ است و روشن نیست که جامعه در کلیت‌اش بتواند تغییر کند یا خیر. تحلیل خولیان ربون از کارخانه‌های کارگرگردان در آرژانتین پرسش‌هایی را درباره اینکه چرا دولتی سرمایه‌دار راه آنها را برای شکوفا شدن یا بقای آنها هموار می‌کند، پیش می‌کشد و نیز پژوهش تئودورس راکوپولوس درباره بازارهای ضدلالی در یونان، پرسش‌هایی را درباره اینکه چرا «تصرف» دولت به دست حزب چپ‌گرای سیریزا به جای اینکه این جنبش را حمایت کند، بر سر راهش مانع می‌گذارد، مطرح می‌سازد.

هیچ یک از این پیشاهنگان، راهی برای برون رفت از استثمار سرمایه‌دارانه یا ناپایداری زیست‌بومی نشان نمی‌دهد و هیچ کدام نقش دولت -چپ‌گرا یا راست‌گرا یا میانه‌گرا- و نیز این را که چگونه با بازار سرمایه‌دارانه و مصرف‌گرا کار می‌کنند، مسئله‌انگاری نمی‌کند. نتیجه می‌گیرم که همه دولت‌ها در وضعیت سلسله‌مراتبی‌شان باقی می‌مانند و اینکه تنها در اجتماعات کوچکی چون تعاونی‌های تولیدکننده-مصرف‌کننده که از رهگذر اینترنت به طور محلی یا جهانی با هم پیوند خورده‌اند، می‌توانیم از این سراسیمی لغزنده دوری کنیم.

گرامشی در یادداشت‌های زندان‌اش، گفت که در دوره‌های بحران، کهنه در حال مردن است و نو هنوز زاده نشده است. در حالی که گرامشی توجه را سوی علائم بیمارگونه چنین وضعیتی (سال ۱۹۳۰) جلب کرده بود، بحران ما متفاوت است و می‌خواهم توجه را بر علائم امیدوارکننده بحران کنونی هژمونی سرمایه‌دارانه جلب کنم.

این پیشاهنگان خودکفا تلاش می‌کنند که از رقابت با بازار بپرهیزند و با تکیه بر مفروضات نیازموده از دولت سلسله‌مراتبی دوری کنند. فرض نخست این است که آنهایی که کارهای واجب روزانه را انجام می‌دهند، ترجیح می‌دهند کارشان را در یک تعاونی تولیدکننده-مصرف‌کننده ادامه دهند تا در شرکت‌های بزرگ و شعبه‌های محلی آنها: انبوهی از مردم که در بخش‌های خصوصی یا عمومی کار می‌کنند، مستقیم یا غیرمستقیم در اجتماعات محلی‌شان تعاونی‌های تولیدکننده-مصرف‌کننده برپا می‌کنند که غذا تولید می‌کند، حمل و نقل را سازمان می‌دهند، مکان‌هایی برای یادگیری و انتقال مهارت ایجاد می‌کنند، مراقبت بهداشتی را تأمین می‌کنند، سیستم‌های تولید برق را راه می‌اندازند و از این قبیل. تعاونی‌های تولیدکننده-مصرف‌کننده در حال حاضر این کار را در مقیاسی کوچک در سراسر جهان انجام می‌دهند اما چنین پیشاهنگانی در درون بازارهای سرمایه‌دارانه تلاش می‌کنند. طرح‌های کشاورزی متکی به اجتماع در بخش‌های گوناگون جهان گام نخستین است در مسیر دراز و پر پیچ و خم خودکفایی در این حوزه.

ایدئولوگ‌های نئولیبرال استدلال می‌کنند که جهانی شدن سرمایه‌دانه هیچ جایگزینی ندارد. اگر سخن آنها را باور نکنیم و شروع به آفرینش جایگزین‌هایی کنیم و این جایگزین‌ها ثابت کنند که بر اساس معیارهای خودشان موفق‌اند، پس می‌توانیم منطق بازار را رد یا تضعیف کرده یا نادیده گیریم. وقتی این مقاله را می‌نویسم می‌توانم لبخند کسانی را که دوست دارند این آرمان را باور کنند اما آن را

< اعتراض به انباشت سرمایه نو-استخراجی در آمریکای لاتین

ماریتا سوامپا، دانشگاه ملی لاپاتا، آرژانتین

اعتراضات مایوچی علیه حفاری در آرژانتین.



ماهی‌گیری و جنگل‌زدایی و البته، تجارت کشاورزی (محصولاتی که دستکاری ژنتیکی شده‌اند مثل سویا، روغن پالم و سوخت‌های ارگانیک) را در بر می‌گیرد.

من نام این مرحله از انباشت سرمایه را «توافق عام کالاهای مصرفی» گذاشته‌ام (اسوامپا، ۲۰۱۳، ۲۰۱۱)، با نظر به اینکه در قیاس با دهه ۱۹۹۰، اقتصاد امروز آمریکای لاتین به واسطه رشد قیمت‌های کالاهای مصرفی در سطح جهان رشد فزاینده‌ای کرده است. در پاسخ دولت‌های آمریکای لاتین، نقاط مثبت را پررنگ و نابرابری‌ها، عدم تقارن‌های محیطی، اقتصادی و اجتماعی حاصل از تقسیم کار و تقسیم سرزمین را در سطح بین‌المللی کم‌رنگ نشان دادند. بیشتر دولت‌ها دورنمای پیشرفت‌گرایانه‌ای از توسعه ارائه می‌دهند، و نقدهای حول محور اثرات منفی آن را رد و اعتراضات اجتماعی را نادیده می‌گیرند.

«توافق عام کالای مصرفی» بر بازگشت کلی منطقه به اصل فعالیت‌های استخراجی تأکید می‌ورزد. روز به روز بر وخامت این فراگرد به واسطه نقشی که مردم جمهوری چین، مصرف‌کننده اصلی محصولات مصرفی

شده‌اند. همچنان که دولت‌ها بهره‌برداری از منابع طبیعی را گسترش داده‌اند، نوعی جنبش انتقادی از کیش نو-استخراجی آغاز به شکل‌گیری کرد. «کیش نو-استخراجی»، که به الگوی انباشتی مبتنی بر بهره‌برداری بیش از اندازه از منابع طبیعی استوار است، اصطلاحی است کلیدی در گرامر سیاسی جنبش‌های اجتماعی-سرزمینی، نهادهای بومی و دهقانی. از مشخصات «کیش نو-استخراجی» صادرات گسترده‌ی کالاهای اولیه (کالاهای مصرفی) است — اغلب از طریق سرمایه‌گذاری‌های کلان (فعالیت‌های تجاری عظیم) و به خطر انداختن سرزمین‌ها و زیست‌بوم‌ها — «کیش نو-استخراجی» حفاری‌های بزرگ سر باز، بهره‌برداری از هیدروکربن، سدهای بزرگ برق-آبی (برای استخراج)، گسترش

در سرتاسر آمریکای لاتین، فعالان و متفکرین، نیروهای مؤثر در انباشت سرمایه و مدل‌های توسعه را به پرسش گرفتند و بر سر دسته‌بندی‌هایی مثل نو-استخراجی، *buen vivir* یا حق داشتن زندگی خوب، کالاهای عمومی، و حقوق طبیعت به بحث پرداختند. این منتقدان پایداری مدل‌های توسعه معاصر را به پرسش گرفته و همزمان روابط ممکن دیگری را بین جامعه، اقتصاد، و طبیعت پیشنهاد کردند. این مباحثات بالاخص در اکوادور و بولیوی داغ بوده‌اند، کشورهایی که در آنها حکومت‌های مردمی در اوایل قرن ۲۱ در ظاهر گرایش به سوی دیگر راه‌های توسعه داشتند.

اما این مباحثات توسعه‌آ پیچیده و پیچیده‌تر

آمریکای لاتین، بازی می کنند، افزوده می شود. در سال ۲۰۱۳، چین مقصد اصلی صادرات شیلی و برزیل بود، و دومین مقصد مهم برای صادرات آرژانتین، پرو، کلمبیا و کوبا؛ و سومین برای مکزیک، اروگوئه و ونزوئلا (اسلیپاک، ۲۰۱۴).

< مراحل توافق عام کالاهای مصرفی

«توافق عام کالاهای مصرفی» از چندین مرحله گذر کرده است. ریشه های آن را می توان در جهانی شدن نئولیبرالی و توافق عام واشینگتن در دهه های ۱۹۹۰ ردیابی کرد. توافق عام واشینگتن موجب تحولات عمده در جوامع و اقتصاد آمریکای لاتین شد، به دلیل جانب داری شرکت های چندملیتی و نقش قوانین تازه مصوب در فراهم کردن مسیر برای فعالیت های استخراجی ای مثل حفاری های بزرگ، استخراج نفت، و کشت محصولات که اصلاح ژنتیکی شده اند.

در دهه ۱۹۹۰، جنبش های پر دامنه و همه جانبه ضد-نئولیبرال در بولیوی، اکوادور، آرژانتین و دیگر کشورها ظهور کردند. اما دولت های ترقی خواهی که از رهگذر این فراگردها ظهور کردند با محدودیت ها و کشمکش های شدیدی روبرو شدند. زمانی که قیمت های بین المللی کالاهای اولیه در سال ۲۰۰۳ به ناگهان بالا رفت، توافق عام محصولات مصرفی نیز توانست با به هم آمیختن سوددهی بالا و مزیت های نسبی به موفقیت دست یابد. مشخصه این نخستین مرحله سرکوب مخالفت هایی بود که با فعالیت های استخراجی مرتبط بودند، در حالی که بیشتر دولت ها ارتباطات نزدیک و نوبی با سرمایه گذارهای بین المللی خصوصی برقرار کردند. علی رغم آنچه در سطح بین المللی گفته می شود، طی دهه های که در ادامه آمد، پروژه های استخراجی گسترش یافتند و شرکت های بین المللی بزرگ جایگاهی مرکزی تر در اقتصاد ملی به دست آوردند.

از سال ۲۰۰۹-۲۰۱۰، مرحله دومی در توافق عام کالاهای مصرفی شروع شد که گسترش هرچه بیشتر پروژه های استخراجی را به همراه داشت: در مورد برزیل، «برنامه تسریع رشد» ساخت چندین سد را بر روی رود آمازون پیش بینی می کند، در بولیوی، *gran salto industrial* یا جهش صنعتی بزرگ، وعده چندین پروژه استخراجی را می دهد (گاز، لیتیم، آهن، تجارت کشاورزی)؛ در اکوادور حفاری های بزرگ توسعه خواهند یافت؛ برنامه استراتژیک ونزوئلا استخراج نفت را به کمربند اورینوکو گسترش خواهد داد؛ برنامه استراتژیک غذا-کشاورزی در آرژانتین بین سال های ۲۰۱۰-۲۰۲۰ شصت درصد افزایش را در تولید سویا و همچنین گسترش شکست های هیدرولیک و حفاری های بزرگ پیش بینی می کند

حفاری های بزرگ منجر به تنش اجتماعی-زیست محیطی بزرگی شده است. بر طبق گزارش «رصدخانه منازعات معدن کاوی در آمریکای لاتین» در سال ۲۰۱۰ صد و بیست منازعه در آمریکای لاتین اتفاق افتاده که بر حدود ۱۵۰ تا از اجتماعات تأثیر گذاشته است. در سال ۲۰۱۲، ۱۶۱ منازعه ۱۷۳ پروژه را درگیر و بر ۲۱۲ تا از اجتماعات تأثیر گذاشت، در حالی که در سال ۲۰۱۴، شمار منازعات تا ۱۹۸ مورد بالا رفته و ۲۰۷ پروژه را درگیر کرده و بر ۲۹۶ تا از اجتماعات جامعه تأثیر

گذاشت. تا آوریل سال ۲۰۱۵ ف ۲۰۸ منازعه ثبت شده ۲۱۸ پروژه را درگیر و بر ۳۱۲ تا از اجتماعات تأثیر گذاشت. مکزیک بالاترین رتبه را داشت، با ۳۶ منازعه، پس از آن پرو با ۳۵، شیلی با ۳۴؛ آرژانتین با ۲۶؛ برزیل با ۲۰؛ کلمبیا با ۱۳؛ بولیوی با ۹؛ و اکوادور با ۷ منازعه بر اقلیت های خود تأثیر گذاشتند. (<http://www.conflictosmineros.net/>)

در مرحله کنونی، بعضی منازعات اجتماعی-زیست محیطی و سرزمینی از سیاست های محلی فراتر رفته و در سطح جهانی قابل رصد هستند. برای نمونه می توان به تلاش هایی که برای حمایت از پارک ملی ازیورو سکيور و سرزمین های بومی در بولیوی شده اشاره کرد. در آنجا جمعیت محلی با ساخت بزرگراه به مخالفت می پردازد؛ یا تلاش هایی شد برای ممانعت از ساخت سدی عظیم در بلو منت در برزیل؛ مقاومت هایی نیز علیه حفاری های بزرگ در چندین استان آرژانتین انجام شد؛ و در سال ۲۰۱۳، طرح یاسونی-آی تی تی (Yasuni-ITT) و فرایند نظامی سازی منطقه اینتاک در اکوادور، منطقه ای که در مقاومت علیه حفاری های بزرگ پیش گام بوده است، تعلیق شد. ناآرامی ها را می توان در کشورهای با دولت های محافظه کار و نئولیبرال نیز مشاهده کرد. در پرو، مقاومت علیه پروژه های حفاری در کونگا بین سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ منجر به مرگ ۲۵ تن شد؛ در مکزیک، اعتراضات علیه حفاری های عظیم و ساخت سد، علی رغم خفقان و خشونت، ادامه پیدا کرده است.

بیشتر حکومت ها از فعالیت های استخراجی، غیرقانونی خواندین و سرکوب معترضین و محدود کردن مشارکت سیاسی مردم محلی و بومی حمایت می کنند. بهره برداری در حال گسترش پایتخت از منابع طبیعی، کالاهای و سرزمین ها محدودیت هایی جدی به حقوق جمعی و زیست محیطی تحمیل کرده و روند رهایی بخش و امیدبخشی را که در کشورهای مثل بولیوی و اکوادور به راه افتاده بود از بین برده است. شکاف فزاینده بین گفتار و عمل و غیرقانونی خواندن اعتراضات مخالفین فعالیت های استخراجی، همه نشان از عقب نشینی دموکراسی در این کشورها دارد: یعنی تغییر جهت دولت های ترقی خواه و محبوب به سوی رژیم های سنتی تر سلطه که متکی به مدل های توسعه ملی و توده گرا هستند. ■

نامه های تان را به این نشانی بفرستید:

Maristella Svampa <maristellasvampa@yahoo.com>

منابع

Slipak, A. (2014) "Un análisis del ascenso de China y sus vínculos con América Latina a la luz de la Teoría de la Dependencia." *Realidad* 124.-*Económica* 282: 99

Svampa, M. (2011) "Modelo de Desarrollo y cuestión ambiental en América Latina: categorías y escenarios en disputa," in F. Wanderley (ed.) *El desarrollo en cuestión. Reflexiones desde América Latina*. La Paz: CIDES, OXFAM and Plural.

----- (2013) "Consensus of the Commodities and languages devaloración en América Latina" in *Nueva Sociedad* 244.

< استخراج گرای علیه زندگی خوب در اکوادور

ویلیام ساجر و میشل بائز، مؤسسه علوم اجتماعی آمریکای لاتین، اکوادور



ساخت‌وساز اردوگاه معدن مس سر باز آتی میرادور در تاندیم، زامورا، چینچپ، اکوادور. عکس از عمر اردونز.

اجرای پروژه سیاسی *Revolución Ciudadana* (انقلاب شهروندان)، تأثیر سیاست‌های کورنا بر معدن‌کاوی و صنعت نفت چیست؟ از این طرح‌های پیشنهادی اولیه و امیدی که به آنها می‌رفت چه باقی مانده؟

< گسترش جبهه‌های استخراجی

طی چند سال گذشته، رئیس‌جمهور کورنا پیوسته از گسترش مرزهای استخراجی حمایت کرده است. در بخش استخراج نفت، توافقات جدید در طی دو نوبت مزایده اجازه‌ی حفاری را در بیش از سه هزار هکتار از راضی حاشیه‌ی رود آمازون صادر کرد. در سال ۲۰۱۳، اکوادور طرح ITT را رها کرد و اعلام کرد که بخش‌هایی از پارک ملی یاسونی — محل زندگی چندین گروه بومی، که در میانشان

در سال ۲۰۰۷، رئیس‌جمهور رافائل کورنا توجه مردم کشورش و همچنین جهانیان را با پروژه سیاسی پیشگامانه‌اش *La Revolución Ciudadana* [انقلاب شهروندان] به خود جلب کرد. در سال ۲۰۰۸، جمعی از هیئت مؤسسان قانونی گذراندند که از حقوق محیط‌زیست دفاع می‌کرد، و در سال ۲۰۰۹، برنامه نخست توسعه دولت (*Plan Nacional para el Buen Vivir*)، برنامه ملی برای زندگی خوب) با عنایت به «غیرممکن بودن مسیر مخرب فعالیت‌های استخراجی در کشورهای جنوبی» پارادایم توسعه قالب را عکس کرد. علاوه بر آن، طرح یاسونی — آی تی تی (*Yasuní-ITT*) که خواستار تعلیق استخراج نفت در بخش اکوادور از کرانه‌ی رود آمازون در ازای کمک‌هایی از جامعه جهانی بود، قول تغییری بنیادین در اکوادور پس‌استخراجی را داد. پس از هفت سال

(Sabatinas)، رسانه‌هایی که توسط دولت اداره می‌شوند آنها را که با مدل استخراجی دولت مخالفت می‌کنند متهم به «رفتارهای بچگانه» کرده و از برنامه استخراجی به عنوان تنها راه «توسعه» و «پیشرفت» یاد می‌کنند.

سران دولت از قوانین کیفری برای زندانی کردن گروه‌های مقاومت ضد-استخراجی بهره می‌برند (به خصوص با استفاده از دسته‌بندی‌هایی مثل «تروریسم» و «خرابکاری»). از دیگر ابزارهای قانونی نیز (مثل código 16 (اصل ۱۶)) برای بستن سازمان‌های خصوصی مثل پاکاماما، که به واسطه حمایتش از مردم آمازون در مبارزاتشان علیه شرکت‌های نفتی شناخته می‌شود، استفاده شده است.

در نهایت باید گفت، حضور رو به افزایش پلیس و نیروی انتظامی در مناطق استخراجی و نفتی منجر به افتادن وحشت در دل مردم محلی و حتی در چندین مورد مرگ شده است. ارباب فعالین منتقد و در سطحی گسترده تر جامعه مدنی را وادار به سکوت کرده، و در سطح اجتماع بحث و نظر را راجع به مدل استخراجی و مشروعیت آن غیرممکن کرده است.

در اثر دیگری (ساچر، ۲۰۱۰) دولت‌هایی که ابزارهایشان را در خدمت انباشت سرمایه در حفاری‌های عظیم و استخراج نفت قرار داده اند «دولت‌های معدنی» یا «دولت‌های نفتی» خواندیم. با اجرای پروژه سیاسی «انقلاب شهروندان» دولت اکوادور شرایط مادی و اجتماعی لازم را برای توسعه این فعالیت‌ها فراهم می‌کند. در طی چند سال گذشته، رافائل کورئا دولت نئولیبرال پیشین اکوادور را متحول کرده — دولتی که حضورش در بسیاری از سرزمین‌های کشور بسیار کم‌رنگ بود — و به یک دولت نفتی یا معدنی تبدیل کرده است.

< از «Buen Vivir» (زندگی خوب) چه باقی مانده است؟ >

کورئا و سیاست‌های استخراجی دولتش با گفتار رسمی او در تضاد است. اظهارات رسمی مدل «توسعه» و رشد اقتصادی، بهره‌کشی از طبیعت و انسان‌ها را تقبیح کرده و خواستار پایان یافتن استخراج‌گرایی است. اما آنچه حکومت در عمل انجام می‌دهد با روح قانون اساسی سال ۲۰۰۸ در تناقض است. دولت می‌گوید شرکت‌های نفتی و حفاری کاملاً در بهره‌کشی از منابع طبیعی «مسئولیت‌پذیر» بوده و استخراج‌گرایی امروز می‌تواند در آینده فرصتی مهیا کند تا از آن دست بکشیم. اما آنچنان که دیوید کوتز فیلسوف می‌گوید، سیاست «Sumak Kawsay» (Buen Vivir؛ زندگی خوب) کورئا پارادایم توسعه‌ای جدیدی فراهم نیاورده است، اما ابزار است برای مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های خشونت‌آمیز extractivismo (استخراج‌گرایی) و حتی تاکتیک جدیدی برای اعمال قدرت. ■

نامه‌های تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

William Sacher <william.sacher@mail.mcgill.ca>

Michelle Báez <baemic@gmail.com>

منابع

Sacher, W. "The Canadian mineable pattern: institutionalized plundering and impunity." *Acta Sociológica* 54, January-April 2010, pp. 67-49.

عده ای در انزوای خودخواسته زندگی می‌کردند — برای استخراج آزاد هستند. به همان ترتیب، از سال ۲۰۰۹، دولت از چندین پروژه حفاری بزرگ حمایت کرده است، بسیاری از این پروژه‌ها در دوره نولیبرال آغاز شده و هدفشان تبدیل اکوادور به کشور حفاری‌ها بود. امروزه چندین پروژه حفاری مس و طلا در حال اجراست، که در مناطق حساسی مثل سرزمین‌های بومی و مناطقی با تنوع زیستی بالا و منابع آب قرار دارند.

مهمترین این پروژه‌های حفاری متعلق به شرکت‌های بین‌المللی هستند: شرکت دولتی شیلی به نام کودلکو، که پروژه للوریمایاگوآ در منطقه اینتاگ را در دست دارد؛ شرکت‌های کوچکی مثل شرکت حفاری لاندین، کورنراستون، و دینستی متالز، که دارائی‌های اکوادوری خود را از «مقر امن» خود در کانادا توسعه می‌دهند؛ و راه‌آهن دولتی چینی تانگلینگ و چین. اکوادور علی‌رغم به راه انداختن چندین شرکت دولتی، *Empresa Nacional Minera* (شرکت ملی حفاری) چندان کنترلی روی تولیدات حفاری‌های آینده‌اش ندارد.

در بخش نفت، دولت جدید با عقد قراردادهای افزایش مشارکت شرکت‌های دولتی در بخش نفت درآمد خود را به شدت افزایش داد. با این همه، مناطق حفاری جدید عموماً نصیب شرکت‌های خارجی می‌شوند. علاوه بر آن، و مهم‌تر از آن، اکوادور در طی پنج سال گذشته، بیش از ۱۰ میلیارد دلار وام از بانک‌های چینی دریافت کرده است، که منجر به تغییر مسیر دائمی تولیدات نفتی اکوادور شده است، چرا که بدهی خود را با شبکه‌های نفتی که به شرکت‌های چینی می‌فروشد صاف می‌کند. در نتیجه، انتظار می‌رود امروز ۹۰٪ تولیدات نفی اکوادور صرف بدهی‌هایش شود.

< انباشت سرمایه از طریق سلب مالکیت >

در سرزمین‌هایی که در آنها حفاری یا نفت استخراج می‌شود، آژانس‌ها و شرکت‌های دولتی از چارچوب دولتی که-*Revolución Ciu dadana* (انقلاب شهروندان) برای خلع ید کردن مردم از زمین‌هایشان به وجود آورده استفاده می‌کنند و ماشین‌آلات را از دست شرکت‌های حفاری نه چندان بزرگ بیرون می‌کشند تا شرایط مادی لازم را برای اجرایی کردن فعالیت‌های استخراجی وسیع تثبیت کنند.

این فراگردها — که نمونه‌های روشنی از سیاست «انباشت سرمایه با سلب مالکیت» دیوید هنری هستند — منجر به سازماندهی (مجدد) بی‌شمار جنبش‌های ضد-استخراجی شده‌اند. این جنبش‌ها ترس آن دارند تا فجایع اجتماعی و محیط‌زیستی آینده مثل آنهایی که نزدیک به ۴۰ سال پیش بر اثر استخراج نفت در بخش اکوادور از کرانه رود آمازون اتفاق افتاد، دوباره تکرار شوند. این جنبش‌های اجتماعی شامل مجامع بومی و دهقانان آمازون مثل ساریاکو و شائور و مردم مستیزو از *Cor-dillera del Condor*، جمعیتی که در جنگل‌های شرجی اینتاگ و پاکو زندگی می‌کنند؛ مردم مناطق پارامو؛ و سازمان‌های شهری مثل *Yasuni-dos* می‌شوند که خواستار یک همه‌پرسی عمومی برای تصمیم‌گیری بر سر استخراج از پارک ملی یاسونی بودند — همه‌پرسی‌ای که شورای ملی اکوادور تصویب نکرد.

< منزوی کردن، سرکوب و غیرقانونی اعلام کردن اعتراضات اجتماعی >

دولت اعضای منتقد به جنبش‌های استخراجی را اخراج کرده است. هم در مطبوعات دولتی و هم برنامه‌های رادیویی شبیه رئیس‌جمهور

< کشمکش برای مردم‌عادی

در مکزیک

مینا لورنا ناوارو، دانشگاه مستقل پنویلا، مکزیک



ماهی‌های مرده در رودخانه سانتیاگو، مکزیکو.

- تضعیف می‌کند؛ گسترش بزرگ‌راه‌ها، لنگرگاه‌ها، فرودگاه‌ها، راه‌آهن و پروژه‌های توریستی عظیم که به فعالیت‌های استخراجی جدید مرتبطند؛
- و از هم گسیختن بافت جامعه به دلیل پروژه‌های زیرساختی مهم و گسترش فضای شهری که مناطق حفاظت شده و زیرکشت را تهدید می‌کنند.

سرمایه‌های ملی و بین‌المللی در اتحاد با سطوح متفاوت حکومت و جرایم سازماندهی شده به گسترش این تغییرات دامن زده‌اند. استراتژی‌های قضایی، شامل نیروگیری از میان خودی‌ها، تأدیب و

<<

در طی پانزده سال گذشته مبارزات محیط‌زیستی در مکزیک علیه آنچه ماریستلا اسوامپا (۲۰۱۳) «توافق کالاهای مصرفی» می‌خواند رو به فزونی گذاشته است — درگیری‌ها بر سر دسترسی، کنترل و مدیریت منابع طبیعی متعلق به عامه است. در مرکز این مبارزات نوعی فعالیت استخراجی نفهته است که ثروت اجتماعی را در جهت انباشت سرمایه تبدیل به کالای مصرفی می‌کند. این فعالیت شامل سه فراگرد می‌شود (ناوارو، ۲۰۱۵):

- توسعه یک بخش بین‌المللی کشاورزی-صنعتی جدید، که تولیدکننده‌های روستایی خرد را محروم و اقتصاد دهقانی را

جدایی انداختن بین جوامع، همه در جهت بهره‌کشی و بازاریابیست.

در همین راستا، شاهد افزایش نگران‌کننده دستگیری‌ها و خشونت علیه مبارزانی هستیم که برای دفاع از مردم عامی قیام کرده‌اند. «مرکز قوانین محیط زیست در مکزیک» گزارش می‌دهد که بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۳، چهار نفر از مدافعان محیط‌زیست کشته شده‌اند؛ در همان بازه زمانی ۱۶ مورد داشتیم که از سوی دولت غیرقانونی اعلام شدند و شاهد ۱۴ مورد استفاده غیرقانونی از زور و ۶۴ مورد دستگیری غیرقانونی بودیم. علی‌رغم تمام اینها، جنبش‌های ضد سرکوب همچنان در سرتاسر مکزیک سر برمی‌آورند، و عموماً هم به رهبری جوامع بومی و دهقانی، و اخیراً، گروه‌های خودمختار شهری. جوامع روستایی حملات استراتژیکی برای ممانعت از ساخته‌شدن سدهای هیدرولیکی ترتیب دادند. این سدها محل سکونت آنها را تهدید و در نتیجه منابع امرار معاششان را به خطر می‌انداخت. در گوررو، «شورای اجیدوس و محلات» به واسطه‌ی مبارزه‌ی دوازده ساله موفقیت‌آمیزشان برای جلوگیری از ساخت سد پاروتا بسیار شناخته شده است.

در همان حال، در طی ۱۵ سال گذشته، دولت مکزیک ۲۴۰۰۰ توافقنامه برای توسعه حفاری‌های سرباز و شکست هیدرولیک جهت استخراج گاز سنگ‌رس امضا کرد. مقاومت در برابر گسترش ارگانسیم‌هایی که از لحاظ ژنتیکی دست‌کاری شده‌اند یکی دیگر از صحنه‌های جنبش‌های دهقانی و جوامع بومی بود. این جنبش‌ها با عزم راسخ خود اخیراً موفق شده تا در یک مبارزه‌ی حقوقی جواز کسب شرکت‌هایی را که ذرت اصلاح ژنتیکی شده تولید می‌کنند فسخ کنند. دیگر مبارزات پروژه‌های زیرساختی بزرگراه‌سازی، راه‌آهن‌سازی، بندرسازی و فرودگاه‌سازی را، که هدفشان کاهش مخارج مواد خام لازم برای صنعت حمل‌ونقل است، هدف قرار داده‌اند. خط مقدم مردم در دفاع از اراضی آتینکو، استادو دیمکزیکو، بار دیگر — همانند سال ۲۰۰۱ — با ساخت فرودگاه بین‌المللی جدید مکزیکوسیتی به مخالفت برخاست. پروژه‌های توریستی جوامع دهقانان و ماهی‌گیران و همچنین مناطق غنی از گوناگونی زیستی را تهدید می‌کند. مبارزات جامعه کابوپولمو اهمیت نمادینی پیدا کرده است زیرا جلوی پروژه‌ای مخرب را گرفت؛ پروژه‌ای که یکی از مهمترین سواحل مرجانی در دنیا را تهدید می‌کرد.

در شهرهایی مثل مکزیکوسیتی و پائوبلا، یک دوجین از این جنبش‌ها تلاش دارند تا از پروژه‌های زیرساختی که به مناطق محافظت شده و کشاورزی صدمه می‌زنند ممانعت به عمل آورند. بسیاری از محلات از اثرات مخرب زباله‌های صنعتی و فاضلاب سمی که وارد رودخانه‌ها

و راه‌های آبی می‌شوند صدمه دیده‌اند. از نمونه‌های این نشت‌های بزرگ و مخرب مواد سمی ناشی از استخراج‌های رو باز می‌توان به ۴۰ میلیون سولفات مسی اشاره کرد که به رودخانه‌ی سونورا در مکزیکوی شمالی وارد شد، و سلامت بیش از ۲۳۰۰۰ ساکن آن منطقه را به خطر انداخت. مردم آن منطقه امروز تحت عنوان جبهه متحد علیه مکزیکو گروپو سازماندهی شده‌اند. به علاوه، انفجارها و نشت‌های عظیمی از عملیات استخراجی PEMEX، شرکت نفتی دولتی، حادث شده است.

حتی اگر جوامع همواره هم نتوانسته‌اند در دفاع از سرزمین‌هایشان موفق شوند، دست‌کم توانسته‌اند این پروژه‌های عظیم را به تأخیر انداخته و حتی در بعضی مواقع متوقف کنند. در این کار خودسازماندهی‌های جمعی بی سابقه و ساختن اشکال سنتی حکومت بسیار مدرسان بوده است. برای نمونه، جوامع بومی چران در میکوکان موفق شده‌اند تا از انهدام جنگل‌هایشان جلوگیری به عمل آورند و از جامعه‌شان در مقابل دزدان درخت و جرایم سازماندهی شده محافظت کنند.

بی‌شک، این مبارزات توانسته نقش آموزشی مهمی در ارتباط با خطرات توسعه کاپیتالیسم بازی کنند و گزینه‌های ممکن را که می‌توانند از تولیدمثل انسان‌ها و غیرانسان‌ها محافظت کنند، پیش روی ملت‌ها قرار دهند. مبارزات حمایتی از مردم عادی به دنبال افقی سیاسی است با دو هدف مشخص: نخست، به کارگیری دوباره سیاست برای شکل دهی دگرباره به جوامع و دوم، به کارگیری ظرفیت‌ها و شرایط برای بازتولید مادی و نمادین خودمختار زندگی. نوزایی و حمایت از کالاهای عمومی پایه وجود بشریست اما اینکه جوامع اجازه خواهند داشت تا دسترسی و استفاده از این کالاهای عمومی را تعدیل و تنظیم کنند یا خیر، پرسشی است اساسی در بحران تمدن انسانی کنونی. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Mina Navarro <mina.navarro.t@gmail.com>

منابع

Navarro, M. L. (2015) *Luchas por lo común. Antagonismo social contra el despojo capitalista de los bienes naturales en México*. Mexico: ICSyH BUAP/ bajo tierra ediciones.

Svampa, M. (2013) "Consensus de los 'Commodities' y lenguajes de valoración en América Latina" in *Nueva Sociedad*, 244.

< استخراج گرایى تازه آرژانتین

ماریان سولا آلوارز، دانشگاه ملی ژنرال سارمینتو، آرژانتین

اعتراض علیه حفارى در مندوزا، آرژانتین.



آرژانتین از کشورهایی است که در حال گسترش فعالیت های استخراجی بزرگ خود است — تجارت محصولات کشاورزی، حفاری های بزرگ، و، همین اواخر، تحصیل غیرسنتی هیدروکربن از طریق شکست هیدرولیک — که منجر به اعتراضات و جنبش های متعددی علیه استخراج های بزرگ شد.

با ظهور و قوام گرفتن تجارت محصولات کشاورزی در قالب یک مدل کشاورزی، آرژانتین به عنوان یکی از بزرگترین تولیدکننده های سویای اصلاح شده به بازار جهانی گام نهاد. افزایش تصاعدی قیمت محصولات اولیه، به همراه دیگر عوامل، به شدت بر میزان زمین هایی که برای کاشت گسترده سویا زیر کشت رفتند افزود، از ۳۷۰،۰۰۰ هکتار در سال ۱۹۹۶ تا بیش از ۲۰/۵ میلیون هکتار در سال های ۲۰۱۴-۲۰۱۵. اگرچه با کشت گسترده سویا و ذرت، که اغلب برای صادرات تولید می شدند، زمین ها را به دست خارجی ها سپردند؛ با این حال کشاورزی ریشه در سنت های ملی آرژانتینی ها دارد — و همین موضوع خود دست و پای کسانی را که می خواهند پیرامون مزایا و مضرات مدل تجارت محصولات کشاورزی بحث کنند، می بندد.

استخراج گسترده معادن را تشویق کرده است. چارچوب قانونی کشور با تضمین «امنیت قانونی» و سود بالا به بسط مدل نو-استخراجی کمک کرده است. سازمان فدرال دولت آرژانتین و اصلاحات قانونی کشور در سال ۱۹۹۴ به سرزمین های زیرملی نقشی مرکزی در برپا کردن پروژه های عظیم داد. در نتیجه آن، حفاری های عظیم متناسب با نقشی که دولت های زیرملی دارند تغییر می کنند. از دیگر عواملی که در این تغییر نقش دارند حضور فاعلان اقتصادی محلی مخالف یا موافق با توسعه یک بخش مشخص؛ و نیروهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی محلی دخیل می باشد.

مقاومت سازماندهی شده ای در آرژانتین علیه پروژه های جدید حفاری معدن و تأثیرات مخرب آنها به راه افتاد. جنبش های متعددی در مناطقی که در آنها حفاری صورت می گرفت، ظهور کرده اند، که اغلب هم توسط *asam-bleas de autoconvocados* یا «هیئت های خودساخته» رهبری می شوند. با این وجود، این گروه ها برای اظهار علنی مخالفت شان با استخراج، راه های چندانی پیش روی خود نمی بینند، زیرا دولت های استانی اعتراضات اجتماعی و مربوط به محیط زیست را سانسور و غیرقانونی اعلام می کنند. علاوه بر آن، این

با این وجود، در پاسخ به مدل سویا، شاهد مقاومت های مختلفی بودیم. گروه های همسایه ای و شهری، زیر پرچم «گندزدایی با دود را متوقف کنید»، تأثیرات گندزدایی با دود را بر مناطق مسکونی محکوم کرده اند؛ گروه های متعددی اعتراضاتی را علیه کاشت انحصاری سویا ترتیب داده و تأثیر آن را بر زمین های بومی و تنوع بیولوژیک محلی به نقد کشیدند؛ و جوامع دهقانان و محلی ها تلاش کرده اند تا از این جایگزینی محصول جلوگیری به عمل آورده و خواستار اجرایی کردن قانون ملی جنگل ها شدند.

حفاری ها در دهه ۱۹۹۰ رو به گسترش گذاشت. تا سال ۲۰۰۰، به نحوی تصاعدی بر تعداد حفاری های سر-باز در آرژانتین افزوده شد. فلز، بالاخص طلا و مس، بعد از سویا تبدیل به دومین کالای صادراتی در حال گسترش در آرژانتین شد. به گفته وزارت ملی معادن، به صادرات حفاری های معدن تا ۴۳۴٪ افزوده شد، در حالی که شمار پروژه ها ۳،۳۱۱٪ رشد داشت. مسئولین محلی با حفاری نقاط متعددی در مناطق روستایی حفاظت شده و شهرها و شهرستان ها موافقت کردند.

به جز چند نمونه تغییرات جزئی از سال ۲۰۰۷، سیاست های نولیبرال به روشنی

گروه‌ها در ارزیابی اطلاعات عمومی و هدایت کارگزاران محیط زیست دولتی دچار مشکل هستند.

سیاست‌های نئولیبرال نه تنها به گسترش تولید سوپا و پروژه‌های جدید و بزرگ حفاری معدن کمک کرد، بلکه مسیر را برای استخراج غیرسنتی هیدروکربن از طریق شکست هیدرولیک، که فرایندی پیچیده و تجربی است و خطرات زیست محیطی و اجتماعی جدی‌ای به همراه دارد، مهیا کرد. اگرچه شرکت‌های فراملی بزرگ از این تکنیک تجربی بهره بردند، دولت سلطه غیر سنتی خود را بر انرژی و هیدروکربن‌ها از طریق شرکت ملی خود یعنی شرکت منابع مالی نفتی تثبیت کرده است — حرکتی که دست کم به نحوی سمبلیک تأثیرگذار است، چرا که امید می‌رود شرکت ملی دست‌کم کشور را با دیگر در حوزه ی انرژی خودکفا کند.

در سال ۲۰۱۳، شرکت منابع مالی نفتی، شوران و استان نوکن قرار موافقتی امضا کردند و بدین ترتیب شکست‌های هیدرولیک گسترده‌ای در آرژانتین آغاز

شد. از آن زمان، کشف ذخایر سنگ رس در واکا موثرتر، به همراه بدنام کردن مخالفان شکست‌های هیدرولیک و لاپوشانی حوادث ناشی از آن، فضا را برای صدای مخالف تنگ کرده است. علی‌رغم این موضوع، در استان‌ها با رشد مقاومت روبرو بوده‌ایم، به خصوص در پاتاگونیا، جایی که دسته‌ها، سازمان‌های چندبخشی و جمعیت‌های بومی بر سر آب و قلمرو درگیر بوده‌اند. در چندین استان، شامل بوئنوس آیرس و آنتره ریو، قوانین محلی وضع شده و از بهره بردای بیشتر از منابع طبیعی جلوگیری به عمل آورده‌اند.

گسترش فعالیت‌های استخراجی با ساخت و فعال سازی دوباره نیروگاه‌های هسته‌ای و برق آبی بزرگ مرکزی مرتبط است، همچنین با پروژه‌های زیرساختی بزرگ برای حمایت از تجارت محصولات کشاورزی، حفاری‌های گسترده معدن و استخراج غیرسنتی هیدروکربن. چندین تن از فعالان مسلط مقدمات سیاسی-سازمانی به خصوصی را

فراهم کرده که از کالایی‌شدن و استخراج منابع طبیعی حمایت می‌کند و با این کار به شرکت‌های فراملی قدرت دادند تا در این سرزمین‌ها سبک زندگی را به صلاح دید خود شکل دهد.

در به پرسش کشیدن مدل نواستخراجی با چالش‌های متعددی روبرو هستیم، با این حال این پرسش‌ها فرصتی مهیا می‌کنند تا در مورد آن نوع جامعه‌ای که همه به دنبال هستیم به گفتگو بنشینیم. علی‌رغم تمام عدم تقارن‌ها، برای ساختن جامعه‌ای دموکراتیک‌تر، ورود به بحث‌هایی اینچنینی راجع به مسائلی که عمیقاً حقوق محیط زیستی، سرزمینی، اجتماعی و انسانی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، حیاتی است. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Marian Sola Álvarez <mariansoal@yahoo.com.ar>

< عمری وقف جامعه‌شناسی آزاد

میخائیل چرنیش، آکادمی روسی علوم، مسکوی روسیه، و عضو انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، کمیته پژوهشی طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) و گروه موضوعی حقوق بشر و عدالت اجتماعی (TG03)



ولادیمیر یادوف.

ولادیمیر یادوف متعلق به نسلی است که قبل از جنگ بزرگ (جنگ جهانی دوم) به دنیا آمده‌اند، اما پس از آن به بلوغ رسیدند. او در لنینگراد به دنیا آمد - شهری که هر سنگش خاطراتی از شجاعت، از خودگذشتگی و تراژدی، قساوت تصفیه‌های استالین و مصائب ناشی از ۹۰۰ روز محاصره را در دل دارد. شهری که منظره‌ای از شاهکارهای شگفت‌انگیز برآمده از روحیه‌های خلاق است که با نام‌های بزرگی چون آخمتووا، شوستاکوویچ و برودسکی پیوند

خورده است.

در سال ۱۹۴۵ یادوف شانزده ساله بود و رویای خلبان شدن را در سر می‌پروراند. او به عنوان یک جوان فارغ‌التحصیل دبیرستان، در یک دوره آموزشی خلبان‌های نظامی ثبت‌نام کرد، اما نتوانست آن را دنبال کند. آنها اولویت را به کسانی می‌دادند که به لحاظ فیزیکی قوی باشند، اما او بسیار لاغر و نحیف بود. وی رشته‌اش را عوض کرد، اما رویایش

برای فرا رفتن از افق و تماشای نور خورشید از فراز ابرها را از دست نداد. در گروه فلسفه دانشگاه ایالتی لنینگراد ثبت‌نام کرد و با رتبه عالی فارغ‌التحصیل شد و تحصیلاتش را به عنوان دانشجوی کارشناسی ارشد ادامه داد. او در اوایل دهه پنجاه از رساله‌اش با عنوان «ایدئولوژی به مثابه صورتی از فعالیت معنوی» دفاع کرد. پس از دیدار با ایگور کن بود که به جامعه‌شناسی تمایل پیدا کرد؛ رشته جدیدی که تنها در فضای رو به بهار پسا-استالینیستی،

شکوفای شده بود.

جامعه‌شناسی در آن روزها به طور رسمی در اتحاد جماهیر شوروی شناخته شده نبود. مقامات رسمی آن را به چشم نوعی تخطی خطرناک از حوزهٔ کمونیسم علمی می‌دیدند، حوزه‌ای که تصور می‌شد ابزار تبیینی تمام و کمالی را برای هر آنچه که در جامعهٔ شوروی اتفاق می‌افتد فراهم کرده است. به این ترتیب یادوف هم آن‌گاه که تصمیم به انجام یکی از اولین پژوهش‌های تجربی در تاریخ شوروی گرفت، قدم بر زمین لغزنده‌ای گذاشت. موضوع به واقع چالش‌برانگیز بود: این مطالعه اقدام به آزمون فرضیات مارکسیستی مبنی بر این کرد که شرایط جدید شوروی منجر به تولد نوعی انسان جدید شده است، یک نوع تازه از فرد که آماده به فدا کردن آسایش خود در جهت منافع مشترک است. نتایج این مطالعه در کتابی با عنوان *انسان و کار/و آمد و به عنوان* جهشی در جامعه‌شناسی روسیه مورد توجه قرار گرفت.

در آن روزها اگر تنوعی هم در گرایش به سوسیالیسم وجود داشت، تنوع بین گرایش‌های افراطی نسبت به آن بود. طرافدارانش نظام جدید را به عنوان پیشرفته‌ترین جامعه در تاریخ بشر ستایش می‌کردند. منتقدانش هم آن را به مثابهٔ نوعی «امپراطوری شیطانی» توصیف می‌کردند که بدترین جنبه‌های طبیعت بشر را تقویت کرده است. یادوف نشان داد که انسان شورویایی هیچ تفاوتی با مردها و زن‌های دیگر کشورها ندارد. انسان شورویایی حتی اگر می‌خواست روسیه به شکوفایی و رفاه

برسد، باز هم خط سیر شخصی خود را ترسیم می‌نمود، رویای سعادت و پیشرفت شخصی خود را دنبال می‌کرد. از آن پس بود که یادوف دیگر هرگز مخالفت شدید خود را با ذات‌گرایی پنهان نکرد. او با تمام نیرو در برابر همهٔ کوشش‌ها برای ابداع نوعی «جامعه‌شناسی بومی» که تنها بتواند در درون مرزهای ملی پیشرفت کند، ایستاد. او استدلال می‌کرد که یک دوچرخهٔ تماماً کنیایی نمی‌تواند وجود داشته باشد، همهٔ دوچرخه‌ها مشترکات بسیار زیادی دارند. او از ادغام جامعه‌شناسی روسیه با جامعهٔ جهانی دانشمندان علوم اجتماعی، در جهت اتحاد منابع برای کشف مدرنیته در هر شکل آن، قویاً حمایت کرد.

یادوف تنها یکی از اعضای گروه دانشمندانی بود که برتری ایدئولوژی شوروی را مورد پرسش و تردید قرار دادند. ایگور کن، تاتیانا زاسلاوسکایا، بوریس گروشین، آندری دراموسولف، ولادیمیر شوبکین بخشی از شبکهٔ ناپیوسته‌ای از جامعه‌شناسان شورویایی بودند که صداقت، آزادی گفتگو و گشودگی نسبت به جهان را ترویج کردند. ولادیمیر یادوف هم به واسطهٔ تلاش و زحمت بر روی روش علوم اجتماعی و استراتژی‌هایش برای تغییرات اجتماعی بود که این سنت گروه را پاس داشت. از این رو است که گرایش او به جامعه‌شناسی طرفدار عمل و چندپارادایمی، در جهت تبیین تغییر و تحولات جاری تمهیداتی ایجاد می‌کند.

در سال ۱۹۸۸ پتروسترویکا او را سوق داد تا مدیر موسسه جامعه‌شناسی آکادمی روسی

علوم شود. یادوف و یارانش از این فرصت استفاده کردند تا جامعه‌شناسی را تبدیل به شاخه‌ای مشروع از علوم اجتماعی کنند، گروه و مدارس جامعه‌شناسی را افتتاح کنند، و دانشجویان جوان فارغ‌التحصیلی به خارج بفرستند تا مهارت‌های خود را ارتقاء داده و نسبت به جامعهٔ خود بینش جدیدی کسب کنند.

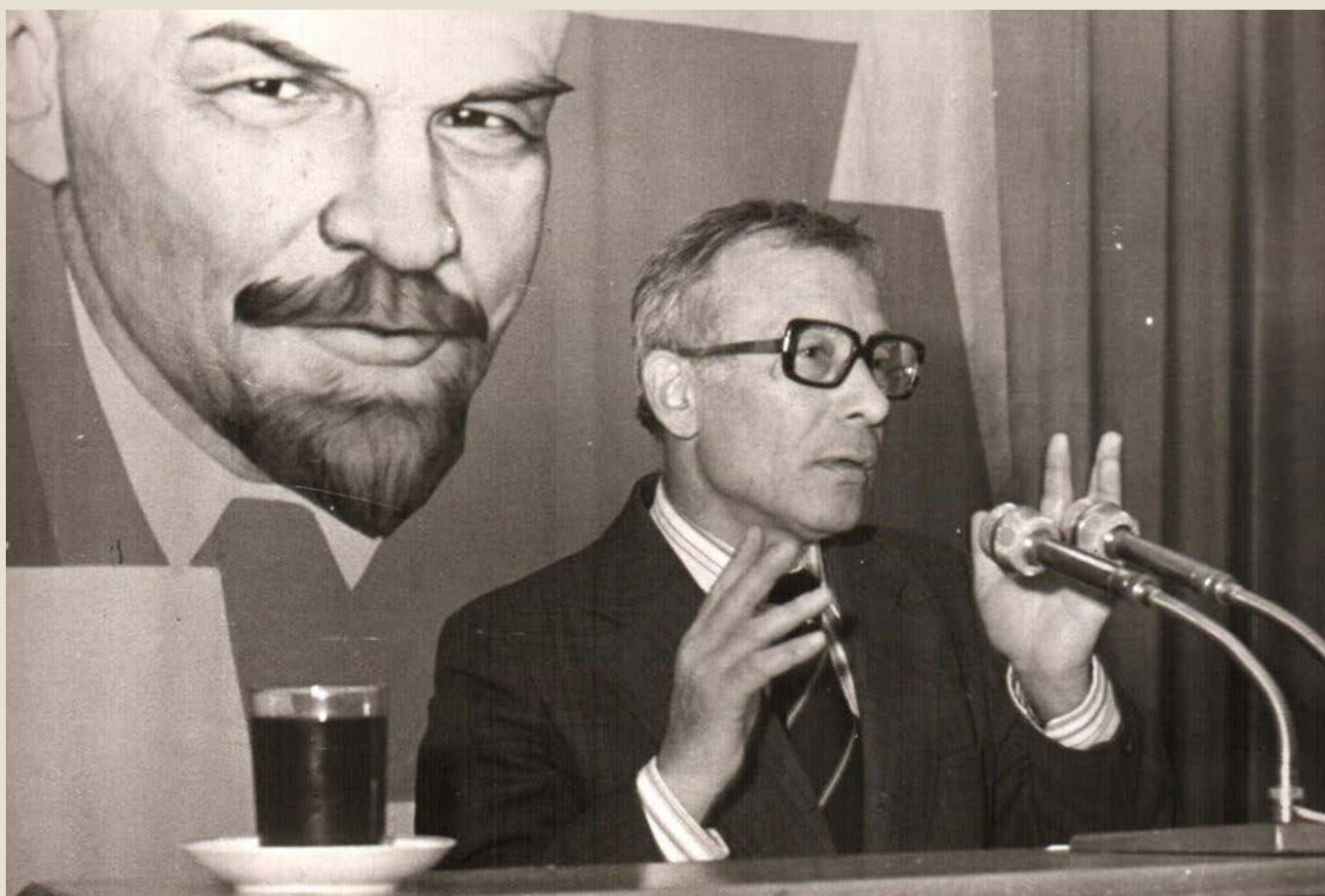
بسیاری از امیدها و انتظارات در سال‌های پس از فروپاشی شوروی توخالی از آب درآمد، اما یادوف تا آخرین روزهای زندگی‌اش همچنان خوش‌بین بود. و تا آخرین روزهای عمرش می‌خواست به کار برای جامعهٔ روسی و بین‌المللی جامعه‌شناسی ادامه دهد. وی به ناتوانی‌اش غلبه کرد، به سفر ادامه داد و مسیرهای ارتباطی روسیه با بخشی از اجتماع جامعه‌شناسی جهان را حفظ کرد. او ادامه داد تا پیامی را به جوانان برساند: ما جامعه‌شناسان می‌بایست کسانی باشیم که به دنبال فهم و به اشتراک گذاشتن این فهم با دیگران هستیم. پروفیسور یادوف در ۲ ژوئیه ۲۰۱۵ درگذشت. کسانی که او را می‌شناختند خاطرات لبخندها، ایده‌ها و وفاداری بی‌چون و چرایش به جامعه‌شناسی را که برای ترویجش کارهای بسیاری کرد، به یاد خواهند سپرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mikhail Chernysh <mfche@yandex.ru>

< دانش‌پژوه و انسان‌گرا

آندری آلکسیف، سن‌پترزبورگ روسیه



یادوف در حال سخنرانی زیر سایهٔ لنین.

اعلامیهٔ تسلیت و نظر دربارهٔ مرگ وی خوانده‌ام. اعلامیه‌ها مملو از اطلاعاتی دربارهٔ زندگی حرفه‌ای و شواهدی از به‌رسمیت‌شناسی بین‌المللی او است (با این‌وجود به دلیل سوگیری‌های سیاسی آکادمی روسی علوم، هیچ‌گاه به عضویت این مؤسسه برگزیده نشد). خاطرات شخصی عمدتاً خصوصیات فردی او را توصیف می‌کنند و داستان‌های جذابی از زندگی او می‌گویند.

باتوجه به این‌که سهم او در آکادمی، جذابیت‌های شخصی، استعداد علمی و کاریزمایش که در این ادای احترامات منعکس شده، احتمالاً طور دیگری هم نمی‌تواند باشد. یادوف مطمئناً یک روشنفکر (Intellectu-

شش سال پیش ما هشتادمین سالروز تولد ولادیمیر آلکساندروویچ را جشن گرفتیم. یادوف در هشتاد و هفتمین سال زندگی‌اش در شب دوم جولای ۲۰۱۵، درگذشت. ممکن است برخی بگویند: "بر اثر یک بیماری طولانی‌مدت و علاج‌ناپذیر." اما ذهن او تا آخرین لحظه مثل همیشه چالاک بود و حتی توانایی کار کردنش را حفظ کرده بود.

با یادوف یک برگ دیگر از جامعه‌شناسی ما ورق خورد. او بیشتر از هم‌قطاران خودش زندگی کرد. دیگر بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی پساشوروی و پس از جنگ - گراشین، لودا، زاسلاوسکایا، دراوومیسلوف، شوبکین - همگی پیش از او مرحوم شدند. من شخصاً ده‌ها

al) بود، اما متعلق به روشن‌اندیشی (Intel-ligentsia) نیز بود. این دو اصطلاح مترادف یکدیگر نیستند. اما یادوف در ترکیب این دو مثال‌زدنی عمل کرد.

من قصد دارم یکی از ویژگی‌های یادوف را برجسته کنم. او فردی آزاداندیش با توانایی شگفت‌انگیزی برای فرا رفتن از مرزها بود. به‌عنوان مثال، یادوف در کار پژوهشی و در تمام طول عمر علمی خود تلاش کرد تا پارادایم‌های نظری گوناگون را با هم پیوند دهد. یادوف یک مارکسیست ارتدوکس نبود. هرچند یادوف در گذشته در دهه ۱۹۶۰ مدافع راستین ماتریالیسم تاریخی به عنوان یک «نظریه عام اجتماعی» بود، اما در عین حال از خودمختاری نسبی «نظریات خاص جامعه‌شناسی» هم دفاع می‌کرد. باوجود این که چندین نسخه از کتاب درسی یادوف با عنوان *استراتژی‌های پژوهش جامعه‌شناسانه*، مثال‌هایی از جامعه‌شناسی تجربی سراسر جهان را در خود جای داده بود - که در وهله اول بر پایه نوعی پارادایم پوزیتیویستی استوار بود، او به هیچ وجه یک هواخواه پوزیتیویسم نبود.

یادوف اصطلاح «چندپارادایمی» را به گفتمان جامعه‌شناسی روسیه معرفی کرد. وی معتقد بود که انتخاب این یا آن چارچوب بستگی به کار تجربی‌ای دارد که در دست انجام است. او بینش وسیع و گشاده‌ای به جامعه‌شناسی داشت. از این رو است که

شاید اثر او با عنوان *پیش‌بینی رفتار اجتماعی* شخصیت بیش از جامعه‌شناسی، به عنوان اثری روان‌شناسانه شناخته شود. دیوارهای رشته‌ای برای یادوف وجود خارجی نداشتند.

یادوف به همان اندازه که یک جامعه‌شناس دانشگاهی بود، یک مردمدار قوی هم بود. او هم در ارائه مطالب پیچیده علمی به زبان ساده و قابل فهم برای مخاطبان غیرمتخصص، و هم در وارد کردن جریان تازه «زندگی واقعی» در سخنرانی‌های دانشگاهی خود، مهارت بی‌نظیری داشت. یادوف در برابر مخالفان آکادمیک و رقبای نظری خود بسیار شکيبا بود. او در عین حال که از هر موقعیتی برای استهزای ایشان استفاده می‌کرد، «باگذشت» هم بود. وی این روش [استهزا] را هم در مورد مقامات و هم حتی در مورد خودش به کار می‌گرفت (کنایه و کنایه به خود). با وجود آن که یادوف هیچ‌گاه یک مخالف آشکار رژیم نبود، اما کندوکاوش برای حقیقت علمی اغلب او را در موضع مخالف قرار می‌داد.

یادوف آزاداندیش و بلندنظر بود. هیچ‌گاه از او نپرسیدم - و تصور هم نمی‌کنم که می‌توانسته پاسخی بدهد - که چند «فرزندخوانده» خلف و ناخلف داشته است (چه کسانی که تحت سرپرستی رساله نوشتند، چه کسانی که او در دفاعیه رساله‌هایشان «مخالفتان» بود و چه آن افرادی که در روند تبدیل شدن به پژوهشگر اجتماعی از او الهام گرفتند). حدس من این است که این عدد در طول عمر طولانی

وی به چندصد نفر می‌رسد.

اتفاقی پرماجرا را به خاطر می‌آورم. شورای علمی که یادوف ریاست آن را برعهده داشت، «ناگهان» رساله محقق جوانی که افکارش را به سبکی که سخت فهمیده می‌شد بیان کرده بود، و آن‌طور که آنها عنوان می‌کردند به زبان «غیرآدمیزاد» بود، رد کرد. یادوف مثل همیشه راه‌حل جالبی پیشنهاد داد - مقاله‌ای نوشت تا غیرقابل درک‌ترین اصطلاحات دانشجو را به سبک مرسوم آکادمیک تفسیر کند. به این ترتیب او هم نویسنده جوان بلندپرواز و با استعداد و هم وجهه شورای علمی را نجات بخشید.

لیاقت افراد هم با نفوذی که در حلقه اجتماعی کوچک‌ترشان دارد سنجیده می‌شود و هم تاثیری که بر محیط بزرگتر اجتماعی خود دارند، و در این مورد خاص [در مورد یادوف] تاثیر و نفوذ او به کل رشته بسط پیدا کرد. یادوف یک پیشگام و یک بنیان‌گذار بود. کسانی که پیرو او بودند نخواهند توانست که جای او را پر کنند. آنها کار دیگری نمی‌توانند بکنند جز این که از او با حق‌شناسی یاد کنند، و تا جایی که می‌توانند بکوشند رویکرد او به علم، مردم و جهان را سرمشق خود قرار دهند. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Andrei Alekseev <alexeev34@yandex.ru>

< آموزگار، همکار و رفیق

ناتانیا پروتاسنکو، موسسه جامعه‌شناسی، آکادمی روسی علوم، سن پترزبورگ روسیه

یادوف در حال لذت بردن از زندگی در ویلای ییلاقی.



طول همایش‌ها و مهمانی‌های غیررسمی همراه و در میان همکارانش بود. او برای داشتن سهمی در کار جمعی، به طور منظم از مزرعه ایالتی، لنزوونتوفسکی، دیدن می‌کرد و به وجین و چیدن گل‌کلم و شلغم مشغول می‌شد - کاری که حاکمان ما به ندرت انجام می‌دادند. زنان کشاورز ستایشش می‌کردند و بی‌صبرانه منتظر آمدنش بودند. سرتیپ به گرمی به او می‌گفت: «آهای استاد! چرا فقط یک جور سبزیجات می‌چینی؟ تو باید شلغم‌هایی را که برای مردم است از آنهایی که برای تغذیه دام می‌رود سوا کنی». یادوف فوراً با شوخی جوابی می‌داد و شروع به طرح سوالاتی در مورد شرایط کار، معیشت و خانواده‌های کشاورزان می‌کرد.

ما باهم در دشوارترین و تاریک‌ترین دوره‌ها پیش رفتیم. اما او توانست همواره سرش را بالا بگیرد. او به هیچ‌کس خیانت نکرد، و به بسیاری دست یاری رساند. در واقع می‌توان گفت مردم را نجات داد. من در بسیار از زمان‌های دشوار زندگی از پشتیبانی‌اش برخوردار شدم. او بود که به من پیشنهاد کرد که در راستای کنترل اوضاع و دفاع از خودمان در برابر حملات، کار دبیری حزب در گروه جامعه‌شناسی را بر عهده بگیرم. با این‌همه، حزب کمونیست رایج‌ترین حوزه عمومی برای مجادلات و مباحثات درباره جامعه‌شناسی بود.

در عین حال که ما هرگز انجام پژوهش و پیمایش‌ها را رها نکردیم،

نخستین باری که ولادیمیر الکساندرویچ یادوف را ملاقات کردم در خلال جلسه گروه در دانشکده فلسفه دانشگاه ایالتی لنینگراد بود، جایی که همزمان که در آن دانشجو بودم، به عنوان یک تندنویس هم کار می‌کردم. تا جایی که خاطرم هست، اوایل سال ۱۹۶۵ بود. ولادیمیر یادوف به تازگی از آموزش دانشگاهی خود از انگلستان بازگشته بود و در حال ارائه سخنرانی در دانشکده بود. این سخنرانی آنقدر غیررسمی و سرگرم‌کننده بود که من را که همیشه به صحبت‌های یکنواخت و غیرقابل فهم فیلسوفانمان عادت کرده بودم، تبدیل به نوعی نوکیش بلافصل جامعه‌شناسی کرد. من برای دانشکده فلسفه اقدام کردم و پذیرفته شدم، با این امید که این کار نهایتاً به تخصصی در جامعه‌شناسی بیانجامد. در آن زمان ماتریالیسم تاریخی بر این رشته حاکم بود.

با وجود آن‌که من دانشجوی کارشناسی ارشد او.آی.اسکاراتان بودم، یادوف بود که [برای من] یک آموزگار، همکار صمیمی، یک رفیق و الگویی برای پیروی شد. بعدها هم رئیس بسیار خوبی شد که کار کردن با او خیلی آسان بود.

به‌راستی که او جامعه‌شناسی بود که خداوند قرین رحمتش کند. جامعه‌شناسی مردم‌مدار بود که به راحتی با هر انسانی ارتباط برقرار می‌کرد، فارغ از این‌که یک مقام عالی‌رتبه، یا حتی رئیس‌جمهور باشد، و یا یک فرد عادی از پیمایش‌های ما. هرگز مغرور نبود، و همیشه در

خوشحال شد و خواست همین‌طور که روی بشکه نشسته است روانه خانه شود. گفت "تصور کنید! لوکا (همسرش) در را باز می‌کند و من آنجا هستم، درست روبروی او در حالی که روی یک بشکه نشسته‌ام و هیچ‌کس اطرافم نیست". یادوف بود دیگر.

باز هم به یاد می‌آورم که او از بوداپست برای پسر شش ساله‌ام یک شلوار مقاوم در برابر آب آورد. معلوم شد که زیادی کوچک است. او گله کرد که: "زیادی به پسر غذا می‌دهی". با این‌حال او توانست از طریق دوستانش آن شلوار را با یکی دیگر که اندازه‌اش درست بود تعویض کند. یادوف بود دیگر - انسان درست، صمیمی، فهیم و بسیار هوشمند. و گاهی شیوه اندیشیدنش غیرقابل فهم بود - چرا که می‌توانست چیزهای عجیبی را به هم مرتبط کند.

آخرین و شخصی‌ترین خاطره‌ام درباره یادوف به دوسال پیش باز می‌گردد. اولگ بوزکوف و من به دیدار در خانه‌اش در استونی رفتیم. یکی از محبوب‌ترین دانشجویان یادوف به اسم الکسی سمنوف، که مدت‌ها بود در استونی ساکن بود ما را به آنجا برد. در آن زمان سمنوف در حال برنامه‌ریزی برای کسب یک کرسی در مجلس قانون‌گذاری تالین بود. او و همسرش لاریسا با ملاحظه‌ترین مراقبت‌ها را برای یادوف تدارک دیده بودند. صادقانه بگویم که یکی از شادترین و لذت‌بخش‌ترین لحظات زندگی‌ام بود. خاطراتمان را مرور می‌کردیم، لطیفه می‌گفتیم، مارتینی و شراب قرمز می‌نوشیدیم. در مورد نقش و جایگاه جامعه‌شناسی امروزه بحث هم بحث کردیم، کاری که جامعه‌شناسان باید به خصوصی زمانی که از سوی مقامات سرکوب شده‌اند انجام دهند و به چالش‌های زمان حاضر پاسخ گویند. ما همگی او را به خاطر انسانیتش، علاقه خستگی‌ناپذیرش به زندگی و حدسیات و برداشت‌های کاملاً غیرمنتظره‌اش و موضوعاتش برای پژوهش به خاطر خواهیم سپرد. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Tatyana Protasenko <tzprot@mail.ru>

شیفته خواندن داستان‌های کارآگاهی هم بودیم. یادوف به این دلیل که اعتقاد داشت این داستان‌ها هوشمندی و تفکر منطقی را بهبود می‌بخشد و همزمان دانش زندگی روزمره را ایجاد می‌کند، دوست‌دار این ژانر بود. پس از آن که یادوف از کارش اخراج شد، او و همسرش لودمیلای نیکولایونا، من را برای تحقیق درباره داستان‌های کارآگاهی فراخواندند. در آن زمان دوستان زن من مجموعه کتاب‌های خصوصی، از جمله ترجمه‌های غیرمجاز داستان‌های پلیسی و رمان‌های نویسندگان مشهور خارجی را نگهداری می‌کردند. آنها دوستان و بستگانی در خارج داشتند که کتاب به داخل روسیه قاچاق می‌کردند. سپس آنها که مثل من تایپیست‌های تنددستی بودند با ماشین تحریر، نسخه‌هایی از آنها ایجاد کردند. من هنوز نسخه‌هایی از رمان‌های پلیسی سامیزدات را دارم.

آهنگ مورد علاقه یادوف، آهنگی از الکساندر گالیچ به اسم "ما در جایی در اطراف ناروا دفن شده بودیم" بود. تقریباً در همه مهمانی‌هایی که در آن یک گیتار یا جمع باذوقی وجود داشت، این آهنگ را می‌خواندیم. یادوف همواره روی بیت‌های خاصی از این آهنگ تاکید می‌کرد:

اگر روسیه پسران مرده‌اش را فرا می‌خواند، یعنی به ستوه آمده است

ما فهمیدیم که یک اشتباه بود - و چه چیزهایی بر باد رفت
در میدانی که در سال ۱۹۴۳ فوج فوج از ما سلاخی می‌شدند
برای هیچ

امروز حزب شکار از کشتن لذت می‌برد و شکارچیان بر کرناهایشان می‌دمند

یکبار از او پرسیدم که چرا این آهنگ خاص را دوست دارد و او جواب داد که چون این آهنگ درباره قربانیان ایثارهای بی‌معنایی است که به خاطر یک هدف مشترک انجام شده است - چیزی که، چه در دوره‌های جنگ و چه در صلح، در طول تاریخ روسیه اتفاق افتاده است.

به خاطر می‌آورم که در جشن پنجاهمین سالگرد موسسه تحقیقات اجتماعی و اقتصادی، ما یک بشکه شراب به او هدیه دادیم. او بسیار

< خاطرات شخصی

والنتینا اوزونووا، کونست کمر، آکادمی روسی علوم، سن پترزبورگ روسیه

یادوف در یک مهمانی در مؤسسه.



کار می کردیم، او ناگهان از من سوال کرد که راجع به دورنمای تحصیل در دانشکده فلسفه چه فکر می کنم. وی معتقد بود که آینده در دستان جامعه شناسی است و جامعه شناس بودن جذاب ترین حرفه و با امکان های فراوان است. من کاملاً به او اعتماد کردم و هیچ گاه از انتخابم پشیمان نشدم.

داستانی که می خواهم برایتان بگویم مربوط به دهه ۱۹۷۰ است. جامعه شناسان کومسومول لنینگراد (اعضای اتحادیه جوانان کمونیست) در رابطه با مهاجرت دو تن از همکاران و دوستانمان، حمایت چندانی از رأی دفتر حزب کمونیست نکردند. یکی از آنها با یک خارجی ازدواج کرده بود؛ دیگری مهاجرت کرده بود تا به خانواده اش بپیوندد. نظرات ثبت شده در جلسه ما تصمیم مندرج در سفارشات رسمی را تأیید نمی کرد. موضع جمعی ما این بود که "خروج از کشور یک مسئله خصوصی است و یک فرد حق دارد انتخاب کند که در چه کشوری زندگی کند". اتفاق نظر و صراحت ما احساس خطر اعضای نظارتی دولت را برانگیخت: "آنها بیش از حد آزادانه و با صراحت حرف می زنند، حتماً دستی پشت پرده است...". اینها زمزمه هایی بود که از دیوارهای ادارات دولتی به بیرون درز می کرد. عواقب اینها بالاخره رخ نمود. رئیس و رؤسا نهایتاً فهرستی از کسانی را تعیین کردند که مسئول ترویج چنین روحیه آزادی بودند و پشت ما ایستاده بودند. معلمان ما اخراج و رانده شدند: ولادیمیر الکساندروویچ نفر اول آن فهرست بود. یادوف چنین فردی بود- کسی که هیچ گاه بر سر ارزش های اصلی خود سازش و مصالحه نکرد. ■

نامه های تان را به این نشانی بفرستید:

Valentina Uzunova <ymnesterov@gmail.com>

پیش ترها یک بار ولادیمیر الکساندروویچ یادوف یک دوره آموزشی «پژوهش جامعه شناسی کاربردی» در دانشکده فلسفه برگزار کرد. او عمیقاً در سخنرانی خود غرق بود که ناگهان از سکو سقوط کرد. مشخص شد که طول تخته سیاه بیشتر از سکویی بود که او هنگام نوشتن با گچ، بر روی آن در حال حرکت بود. نفس های ما در سینه حبس شده بود، اما یادوف فوراً روی پاهایش ایستاد و شروع به سخنرانی و نوشتن بر روی تخته کرد. او حتی یک ذره هم دست پاچه نشد. ببینید که چه تفاوتی است بین او و استاد ریاضی جوانی که از ترس همین حادثه، تنها یک جا ایستاده بود، آن هم در حالی که تصور می شد تمام تخته سیاه را از معادلات پر کند.

ولادیمیر الکساندروویچ در سال ۱۹۶۷، مرا هنگامی که در یک پرواز بودیم، در جامعه شناسی به خدمت گرفت. ما برای یادداشت برداری از دفاع دکتری او به آن جا می رفتیم. گفتن ندارد که ارائه او چقدر موفق بود. اتاق بزرگی در دانشکده تاریخ که جلسه عمومی دفاع در آن برگزار شد، از نوعی حس انتظار آکنده شده بود، خصوصاً که رقابت بین گروه های مخالف و موافق یادوف هم شدیدتر شده بود. یادداشت برداری از چنین رویدادی دشوار بود چرا که مردم از میان مخاطبان با فریاد نظراتشان را می گفتند. با این که او از پشت آن تریبون بلند به سختی دیده می شد، من احساس کردم که آشفته است. به نظر من می آمد که او سعی می کرد خودش را مجبور کند که از روی متن تمرین شده ای که مرسوم بود بخواند، اما ترجیح می داد که مخاطبان را با فن بیان و مجادله، متقاعد کند.

در میان کوه عظیمی از اسناد و اوراقی که باید به کمیسیون ملی اعتبارسنجی (VAK) تسلیم می کرد، تحقیقات دست و پا گیری هم وجود داشت؛ این تحقیقات با میل باطنی او برای مجادله و مباحثه به شدت در تضاد بود. همان طور که ما باهم روی این مقالات کسالت بار

< چهره‌های نمادین

در جامعه‌شناسی شوروی و پساشوروی

گئورگ پوقاسیان، مدیر موسسه فلسفه و جامعه‌شناسی حقوقی دانشگاه ملی علوم ارمنستان، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ارمنستان، و عضو کمیته پژوهشی مهاجرت (RC31) و حوادث (RC39) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی.



یادوف در حال سخنرانی در یک همایش.

اتحاد جماهیر شوروی سابق را مجذوب می‌کرد. وی در اعطای بورس تحصیلی، ارزش زیادی به خلاقیت و اصالت پژوهشگران جوان می‌داد، و در موضع انتقادی‌اش به راست‌کشی (Orthodoxy)، پافشاری می‌کرد.

شاید حتی خود یادوف نمی‌دانست، اما برای اولین بار چیزی را پایه‌گذاری کرد که بعدها به قطب محوری یک دانشگاه عظیم رویت‌ناپذیر تبدیل شد، یعنی نوعی اجتماع مجازی، و یا حتی می‌توان گفت نوعی از «برادری معنوی» که توسط جهان‌بینی مشترکی تعریف شد. به ویژه در واپسین سال‌های زندگی‌اش، همان‌طور که خود او در یکی از مصاحبه‌هایش با بوریس دکتوروف اذعان کرد، باور داشت جامعه‌شناسان می‌بایست بکوشند بر «حرکت سیاره‌های اجتماعی» اثرگذار باشند. یادوف که تک‌نگاری‌هایش اساس شکل‌گیری و توسعه حوزه جدیدی در مطالعات علمی قرار گرفت، اصرار داشت: «اگر ما جامعه‌شناسان خود را محدود به نوشتن کتاب کنیم، به وظیفه مدنی‌مان عمل نخواهیم کرد». این ایده را می‌توان «آخرین وصیت» یادوف دانست. جامعه‌شناسان ارمنی جای خالی او را احساس خواهند کرد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Gevork Poghosyan <gevorg@sci.am>

دانشمندانی هستند که نامشان با شکل‌گیری یک مکتب فکری و یا حتی کل یک رشته علمی پیوند خورده است. یکی از آنها پروفسور یادوف - یکی از پیشگامان دوره شوروی است، که تلاش‌های کاری و تحقیقات علمی‌اش بی‌شک به جامعه‌شناسی شوروی شکل بخشیده است. کارهای علمی یادوف از دهه ۱۹۶۰ تأثیر سازنده‌ای بر نسل‌های مختلف جامعه‌شناسان ارمنی و شورویایی گذاشته است. سه رساله معروفش، مرد و کارش (۱۹۶۷)، با همکاری ای.جی. دراومیسلافوف و وی.پی. روزین، پژوهش جامعه‌شناسانه: روش‌شناسی، برنامه، روش‌ها (۱۹۷۲) و همچنین اثر خود تنظیمی و پیش‌بینی رفتار اجتماعی (۱۹۷۹) که در تالیفش همکاری کرده بود، برای جامعه‌شناسان شوروی تبدیل به کتب مرجع شدند. کتاب‌های او برای بسیاری از جوانان، راهی به سوی جامعه‌شناسی، به عنوان رشته‌ای علمی، گشود.

یادوف به سبب آثار متعارفش بود که به نماد زنده جامعه‌شناسی شوروی تبدیل شد. معدود جامعه‌شناسان ارمنی که به‌قدر کافی خوش‌شانس بودند تا با او در ارتباط باشند، به سخنرانی‌هایش گوش بدهند. یا حتی در مورد مسائل پژوهشی گوناگون با او به بحث و گفتگو بپردازند، برای مدتها، و یا حتی برای همیشه، از گرایش‌های خاص او در آثار و جامعه‌شناسی‌اش «تأثیر» می‌پذیرفتند. وی همواره فارغ از سن، عناوین و درجات علمی، قوم و یا دیدگاه‌های ایدئولوژیک افراد، پذیرای آنها بود. بدون این‌که بخواهد لزوماً به هر توافقی دست یابد، همواره می‌کوشید نسبت به هم‌صحبتان خود ادای احترام کند. او با کلمات خود تأثیرات ژرفی برجای گذاشت: «بالاترین لذت زمانی است که موفق به درک چیز جدیدی می‌شوید، و سپس زمانی که آن چیز را به مسائل دیگر ربط می‌دهید».

یادوف آن هنگام که در موسسه مسائل اجتماعی و اقتصادی لنینگراد مشغول به کار بود، توانست تیمی خلاق از جامعه‌شناسان با استعداد را بچیند و با هم ادغام کند. فضای تفکر آزاد و انتقادی‌ای که در آن موسسه حکفرما شد، در تضاد کامل با فضای خام‌نظرانه سایر موسسات شورویایی بود که به پژوهش در علوم انسانی و علوم اجتماعی مشغول بودند. هر کسی که طعم آن فضای خاص را می‌چشید، خیلی زود از روح پژوهش آزاد و تفکر خلاق آن الهام می‌گرفت. حداقل اینجا در ارمنستان، ما در حسرت کوچک‌ترین روزنه تغییر و کوچک‌ترین جرعه‌ای از شربت ایده‌هایی بودیم که سرچشمه آن در موسسه پژوهشی یادوف قرار داشت. تیزبینی و مطالبه‌گری وی در پژوهش جذابیت شخصی خاصی در او ایجاد کرده بود که محققان جوانی از تمام جمهوری‌های